



کتابخانه

بی پایان

تاملی در فرقه‌های انحرافی
و مدعیان دسروغین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه:	شاکری زواردهی، روح‌الله، -
عنوان و نام پدیدآور:	کزراره بی‌پایان: تأملی در فرقه‌های انحرافی و مدعیان دروغین / روح‌الله شاکری زواردهی؛ تدوین دانشگاه تهران، دفتر مشاور امین - قم: نجم‌الهدی، ۱۳۸۹.
مشخصات نشر:	قم: نجم‌الهدی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۲۷۲ ص.
شابک (دوره):	4 - 55 - 2528 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	کتابنامه: ص. [۲۶۵]؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع:	عرفان
موضوع:	فرقه‌های انحرافی
شناسه افزوده:	دانشگاه تهران
شناسه افزوده:	دفتر مشاور امین
رده‌بندی کنگره:	DSR ۱۶۹۳ / م ۴ آ ۹
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۸۴۴

کژراهه بی پایان
تأملی در فرقه‌های انحرافی
و مدعیان دروغین

روح‌الله شاکری زواردهی

تقدیم به:

پرچمدار بزرگ مبارزه با کژی‌ها و انحرافات؛

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

و هفتاد و دو تن از یارانش.



کژراهه بی‌پایان

تأملی در فرقه‌های انحرافی و مدعیان دروغین

مؤلف: روح‌الله شاکری زواردهی

تدوین: دانشگاه تهران، دفتر مشاور امین

ناشر: نجم‌الهدی

بازبینی‌نهایی: محمدتقی سلمانی

صفحه‌آرایی: صالح زارع

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۹ / ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: شریعت

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۴ - ۵۵ - ۲۵۲۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مرکز پنخش،

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ۱۶ آذر، پلاک ۳۰، طبقه چهارم،

دفتر مشاور امین، تلفن ۱ - ۶۶۹۵۳۱۵۰ - ۰۲۱

فهرست مطالب

- مقدمه ناشر ۱۱
پیشگفتار ۱۳

بخش اول: کلیات

(۱۵ - ۴۰)

- نخستین موارد اختلاف میان مسلمانان ۱۷

فصل اول: علل پیدایش فرقه‌های انحرافی

(۱۹ - ۲۸)

۱. تعصبات قومی ۲۱
۲. نگاه ابزارری و منفعت طلبانه به دین ۲۲
۳. نقش مستقیم استعمارگران در فرقه سازی ۲۳
۴. تفسیر به رای آموزه‌های وحیانی ۲۴
۵. افراط و تفریط نسبت به جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام ۲۵
۶. ممنوعیت نقل و کتابت احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۲۷

فصل دوم: اولین فرقه‌های انحرافی

(۲۹ - ۴۰)

۱. کیسانیه ۳۲
۲. زیدیه ۳۳

۳۶ ۳. اسماعیلیه
۳۸ ۴. واقفیه

بخش دوم: شیخیه، بابیه، بهائیه، پیوندها و وحدت در راهبردها

(۴۱ - ۱۲۶)

فصل سوم: شیخیه

(۲۳ - ۶۷)

۴۵ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه
۴۷ سفر به ایران
۴۸ عقاید انحرافی احمد احسائی
۵۰ نقد و بررسی عقاید و آرای احسائی
۵۳ یک. معاد جسمانی
۵۵ دو. کالبد پیامبر ﷺ و امامان ﷺ در قبر
۵۶ سه. معراج پیامبر ﷺ
۵۷ چهار. زندگی و غیبت امام زمان ﷺ
۵۸ داوری پایانی
۵۹ تألیفات شیخ احمد احسائی
۶۰ جانشینی سید کاظم رشتی
۶۳ ۱. شیخیه کرمان
۶۶ ۲. شیخیه آذربایجان

فصل چهارم: بابیه

(۶۹ - ۹۲)

۷۱ بنیانگذار فرقه «بابیه»
۷۲ تحصیلات علی محمد باب
۷۶ پیدایش فرقه بابیه و ادعاهای دروغین
۷۸ ادعای بابیت
۸۱ ادعای ذکریت
۸۲ ادعای مهدویت
۸۳ ادعای رسالت
۸۵ ادعای الوهیت
۸۷ بازگشت برخی از بزرگان بابیت و روی‌گردان شدن از مرام باب

۸۸	توبه‌نامه محمد باب
۸۹	شورش و قتل توسط بایبان
۹۱	اعدام علی محمد باب

فصل پنجم: بهائیت

(۹۳ - ۱۲۶)

۹۷	حسین علی بهاء نوری مؤسس فرقه ضاله بهائیت
۹۹	ریاکاری و دعاوی عجیب و غریب حسین علی بهاء
۱۰۰	حسین علی بهاء و ادعای الوهیت
۱۰۳	عباس افندی جانشین حسین علی بهاء نوری
۱۰۶	شوقی افندی جانشین عباس افندی
۱۰۹	بیت‌العدل در فرقه بهائیت
۱۱۴	بازی بهائیان با اعداد و جداول، برای فریب مردم
۱۱۶	بازگشت گروهی از فریب خوردگان بهائی از بهائیت
۱۱۷	۱. عبدالحسین آیتی (آواره)
۱۱۸	۲. فضل الله صبحی
۱۲۰	۳. ادیب مسعودی
۱۲۳	احکام و حدود در بهائیت

بخش سوم: فرقه بهائیت، در بستر تاریخ

(۱۲۷ - ۱۹۵)

۱۲۹	مقدمه
-----	-------

فصل ششم: نقش استعمارگران در پیدایش و تکوین بهائیت

(۱۳۳ - ۱۶۶)

۱۳۶	روسیه و بهائیت
۱۴۳	انگلستان و بهائیت
۱۴۹	B.B.C فارسی و مدیران بهائی
۱۵۰	آمریکا و بهائیت
۱۵۸	یهود و بهائیت
۱۶۰	تأسیس اسرائیل
۱۶۳	روابط بهائیت و اسرائیل پس از انقلاب اسلامی
۱۶۵	یهودیت و بهائیت دو بال دشمنی بر علیه مسلمانان

فصل هفتم: بررسی تاریخی بهائیت در دهه‌های اخیر

(۱۶۷-۱۹۵)

۱۶۹ بهائیت در عصر قاجار
۱۷۱ قهرمانان مبارزه با بابیت و بهائیت در عصر قاجار
۱۷۲ یک. میرزا تقی خان امیرکبیر
۱۷۵ دو. آیت‌الله شیخ عبدالحسین تهرانی
۱۷۷ بهائیت در عصر پهلوی
۱۸۳ دستگاه محمدرضا پهلوی ملعبه دست «دکتر ایادی بهائی»
۱۸۷ بهائیت و انقلاب اسلامی
۱۸۹ بهائیت و فعالیت‌های خارجی آن
۱۸۹ ۱. تحریف واقعیت‌ها در بحران عراق توسط عامل بهائی
۱۹۰ ۲. نفوذ بهائیت در دولت خودگردان فلسطین
۱۹۱ ۳. نفوذ در افغانستان
۱۹۱ ۴. بهائی ایرانی، مشاور رییس‌جمهور ترکمنستان
۱۹۲ ۵. پایتخت هند، مرکز فعالیت بهائیان
۱۹۲ ۶. مالزی، زیر بمباران تبلیغاتی بهائیت
۱۹۲ ۷. اعطاء جایز نوبل به مدافعان بهائیت
۱۹۳ ۸. فعالیت ماهواره‌ای بهائیت
۱۹۳ وضع فعلی بهائیت
۱۹۴ جمع‌بندی

بخش چهارم: مدعیان دروغین، بسترسازان فرقه‌های انحرافی

(۱۹۷-۲۵۱)

۱۹۹ مقدمه
-----	-------------

فصل هشتم: عوامل زمینه‌ساز در ادعای دروغین

(۲۰۱-۲۱۳)

۲۰۳ ۱. مطلع نبودن از آموزه‌های دین حق
۲۰۵ ۲. بی‌خبری از حقایق مهدوی
۲۰۷ ۳. برداشت غلط از مفهوم انتظار
۲۰۸ ۴. تبعات منفی تشرف‌گرایی
۲۱۲ ۵. خفقان و ستم در میان ملت‌ها

فصل نهم: فرقه‌های انحرافی چگونه عمل می‌کنند؟

(۲۱۵ - ۲۲۱)

۱. فریب ۲۱۷
۲. ویژه سازی ۲۱۸
۳. ترس و ارعاب ۲۱۹
۴. کنترل اطلاعات ۲۱۹
۵. کنترل زمان ۲۲۰
۶. جلسات پر جلوه ۲۲۰
۷. فشار بی‌وقفه و شدید ۲۲۱

فصل دهم: معرفی مدعیان دروغین

(۲۲۳ - ۲۵۱)

- الف) دعوی دروغین بابت در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام ۲۲۵
- ب) برخی از مدعیان دروغین «بابت» در عصر غیبت ۲۲۷
- ج) معرفی مدعیان ملاقات و نیابت در عصر حاضر ۲۳۲
۱. ارتباط با امام زمان عجل‌الله‌فرجه ۲۳۳
۲. قتل همسر ۲۳۴
۳. من همسر حضرت هستم! ۲۳۵
۴. تغییر در آداب نماز ۲۳۶
۵. حمایت خارجی ۲۳۶
۶. دروغگوترین مدعی ۲۳۷
۷. مستجاب الدعوی ۲۳۹
۸. همگام با خضر نبی ۲۴۰
۹. حلول روح پیامبر و گنج‌های پنهان ۲۴۰
۱۰. ادعای علم لدنی ۲۴۱
۱۱. سوسک و رقص سماع ۲۴۲
۱۲. پیامبر هلندی ۲۴۲
۱۳. دعوی بشارت ظهور (تبشیر ظهور) ۲۴۳
۱۴. پنهان شدن یا طی الارض؟! ۲۴۳
۱۵. فوت امام زمان! ۲۴۴
- جمع‌بندی ۲۴۵

- ۲۴۶.....۱. روش‌های اعمال نفوذ مدعیان دروغین
- ۲۴۷.....۲. وجوه مشترک ایشان
- ۲۴۸.....سخن آخر

ضمائم

(۲۵۳ - ۲۶۴)

کتابنامه

(۲۶۵ - ۲۷۲)

مقدمه ناشر

از روزی که رسماً شرف حضور در محضرش را میابیم هر روز بارها و بارها به این دعا می‌خوانیمش. به نام رحمانیت و رحیمیتش آموختمان که رمز قرب در این شاهراه است و باقی مسیرها کژراهه‌هایی بی‌پایانند.

در آشفته بازار دنیای مدرن که هر قلبی را با رنگ و لعاب طلا عرضه می‌کنند عرفان و دین هم جان سالم به در نبرده‌اند. با افزایش روزافزون احساس نیاز به معنویت، هر روز فرقه‌ای ساختگی از گوشه‌ای سر برمی‌آورد، دام می‌گستراند و عده‌ای را صید می‌کند. برای در امان ماندن از این خطرات باید هم راه را شناخت هم بیراهه را؛ تا آب از سراب و طلای ناب از مطلا تمیز یابد.

کتاب پیش‌رو که حاصل تلاش‌های دلسوزانه استاد ارجمند جناب آقای دکتر روح‌الله شاکری‌زواردهی است با معرفی فرقه‌های انحرافی و بیان علل پیدایش و نحوه اعمال نفوذ آنان، نکات پنهان و ظریفی را در قالبی روان با تمرکز بر دو فرقه باییت و بهائیت مطرح کرده است.

با سپاس از ایشان، مطالعه این جستار را به جوانان عزیز به‌ویژه دانشجویان توصیه می‌کنیم و باز هم می‌خوانیمش: «الهی اهدنا الصراط المستقیم».

«والسلام علی من اتبع الهدی»

مشاور امین

پیشگفتار

یگانه عامل عزت، سربلندی و خلل ناپذیری مسلمانان، وحدت و انسجام آنان در پرتو تعالیم نورانی و جاودانی دین مبین اسلام است، و استعمارگران در طول تاریخ دانسته‌اند که قرآن نظم مسلمانان را حفظ نموده و مانند رشته تسبیح، ایشان را بهم متصل کرده است.

از این‌رو، همواره در تلاشند که این وحدت را به تفرقه و جدایی تبدیل کنند و با فرقه سازی، مذاهب و مسلمین را به جان یکدیگر بیندازند، و با غبارآلود کردن فضای جامعه اسلامی به مقاصد شوم خود دست یازند. گرچه در این راه معمولاً با مقاومت متدینین و رهبران دینی مواجه می‌شوند و ناکام می‌مانند اما در بعضی موارد نیز توطئه‌های استعمارگران‌شان کارگر می‌افتد و دین را در عرصه‌های زندگی اجتماعی در انزوا قرار می‌دهند و با ساختن مذاهب خرافی و فرقه‌های تخدیرگر، اذهان مردم را به سوی مدعیان دروغین منحرف می‌کنند.

از آنجا که ماهیت ضداستعماری اسلام مانع طمع‌ورزی ایشان می‌گردد برای رخنه در این سد نیرومند، افکار پوشالی خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی و به واسطه حکومت‌ها و عوامل دست‌نشانده متمرکز کرده و فرقه‌های ضاله‌ای چون بهائیت را به وجود آورده‌اند.

در این نوشتار سعی نموده‌ایم از یک سو به ریشه‌های پیدایش بهائیت، یعنی

شیخی‌گری و بابی‌گری پردازیم، و از سوی دیگر از نقش کشورهای استعماری مثل روسیه، انگلیس، آمریکا و در نهایت صهیونیسم سخن به میان آوریم. در بخش پایانی نیز مدعیان دروغینی که در حقیقت بسترسازان فرقه‌های انحرافی هستند را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از همگان به‌ویژه دانش پژوهان و محققان تاریخ فرقی می‌خواهیم که نگارنده را از نظرات و انتقادات ارزشمند خود بهره‌مند نموده و ما را در هرچه غنی‌تر کردن مطالب، یاری فرمایند. البته درست است که این نوشتار در مقایسه با خدمات عالمان و دانشمندان بزرگی نظیر آیت‌الله محمدتقی برغانی معروف به (شهید ثالث) که جان خویش را در راه مبارزه با فرقه ضاله باییت فدا نمودند و یا فقهای مجاهدی چون آیت‌الله سعید العلماء بارفروش مازندرانی (بابلی) که برای مقابله با انحرافات از حوزه علمیه نجف به ایران هجرت کرده و از مرجعیت دینی شیعیان صرف‌نظر نمودند کار بزرگی نیست، اما به هر حال تلاش شده با بهره‌گیری از اندیشمندان و بدور از هر گونه پیش‌داوری با بیان و نقد دیدگاه‌ها، مطالب را با قالبی نو و روان در اختیار اهل مطالعه قرار دهیم.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از اساتید و بزرگوارانی چون: جناب حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا رجالی‌تهرانی، فاضل‌گرامی آقای حجت‌حیدری‌چراتی و به‌ویژه استاد ارجمند حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر کلانتری - ریاست محترم دانشگاه معارف اسلامی - و همه عزیزانی که در به‌وجود آمدن این اثر نقش داشتند و با بیان دیدگاه‌های کارشناسی خود ما را یاری نمودند، سپاسگزاری نمایم. امید است این نوشتار ناچیز مورد قبول حضرت باری تعالی و مورد استفاده جامعه علمی به‌خصوص نسل جوان، اساتید و دانشجویان فرهیخته قرار گیرد.

بخش اول

کلیات

نخستین موارد اختلاف میان مسلمانان

در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام ﷺ در پاره‌ای مسائل تضادهایی میان مسلمانان پیش می‌آمد اما حضور رسول خدا ﷺ مانع از پیدایش فرق و مذاهب بود. پس از رحلت آن حضرت اختلافات کوچکی که به‌زودی مرتفع گردید درباره مرگ و محل خاکسپاری ایشان ایجاد شد که در مورد اول عمر بن خطاب علی‌رغم تصریح آیه ۱۴۳ سوره آل‌عمران ارتحال ایشان را انکار کرد اما طولی نکشید که به اشتباه خود پی برد، و در مورد دوم بعضی زادگاه پیامبر (مکه)، گروه مدفن عده‌ای از پیامبران الهی (بیت المقدس) و دسته‌ای مدینه را برای دفن آن جناب مناسب می‌دانستند که سرانجام با یادآوری کلام رسول خدا که فرمود: «الانبياء يدفنون حيث يموتون» مدینه را انتخاب کرده و به بحث پیش آمده پایان دادند.

ولی شاید بتوان گفت، هیچ‌گسلی از جهت عمق و دامنه تأثیر مثل اختلاف در مرجعیت دینی و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ نبود، به‌طوری که شهرستانی در ملل و نحل خود می‌گوید:

بزرگترین خلاف (اختلاف) میان امت درباره امامت پدید آمد، زیرا هیچ‌گاه در اسلام درباره هیچ‌قاعده و اصل دینی نزاعی همانند نزاع درباره امامت واقع نشده است.^۱

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴.

در مواجهه با این مسئله هر یک از مهاجر و انصار پرچم «منا امیر، منا امیر» را در حالی بلند کردند که سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نشانگر آینده‌نگری و تلاش ایشان برای حفظ وحدت و یکپارچگی امت مسلمان بود و اگر اعمال تدبیر اصحاب مانع جلوه منافع افراد و تعصب‌های بی‌جا در سقیفه می‌شد و تصمیمات جدی پیامبر در مورد جانشین خود به‌عنوان رهبر امت اسلامی و مرجعیت دینی برای تفسیر معصومانه از آموزه‌های دینی عملی می‌گشت اینگونه نبود که امروز نتوانیم با وجود یک و نیم میلیارد جمعیت مسلمان از حقوق خود در جامعه جهانی دفاع کنیم. در واقع اختلاف آن روز ما را به فرقه‌های مختلف تقسیم کرد و از کارآیی لازم انداخت به‌گونه‌ای که در کمال تأسف هر روز شاهد اختلاف گسترده‌تر و ظهور فرق^۱ جدید هستیم.

۱. فرقه: الفرقه به کسر فاء، سکون راء و فتح قاف. جمع آن فِرَق به معنای گروهی از مردم است. (محمد بندرریگی، فرهنگ بندرریگی، ج ۲، ص ۱۵۴۶). گاهی فرقه را به معنای لشکر، فوج، بخش و هنرپیشگان نیز معنا کرده‌اند. فرقه، فرق: ج افارقه، افراق و افاریق ج ج: خیک پر و لبریز که دوغ زدن نتوانند، گروه مردم. (خلیل جر، فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۱۵۷۱). در فرهنگ فارسی عمید آمده: فرقه واژه عربی است؛ فرقه (ف، ق) طایفه، گروه، دسته‌ای از مردم، فرق (ف ر) جمع. (حسن عمید، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۵۲۹). انحراف: در لغت به معنای کج شدن، منحرف شدن است. انحراف: کج شد، انحراف الی الیمین یعنی به سمت راست رفت. (لوئیس معلوف، فرهنگ بزرگ جامع نوین: ترجمه المنجد، ج ۱، ص ۳۳۴). در فرهنگ لاروس انحراف مصدر گرفته شده است و لذا آورده است: انحراف - انحرافا: کج شد، میل کرد، مایل شد، مزاجه: مزاج او از اعتدال خارج شد، الیه: به سوی او میل کرد. عنه: از او برگشت، (خلیل جر، فرهنگ لاروس، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۴). در فرهنگ فارسی عمید انحراف مصدر و واژه عربی (ا، ح) خم شدن، کج شدن، برگشتن به طرفی، منحرف گشتن یا کج‌روی. (حسن عمید، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۲۴۳).

فصل اول

علل پیدایش فرقه‌های انحرافی

با نگاهی گذرا به تاریخ ادیان به خصوص دین اسلام می توان عوامل چندی را در تشتت و تفرق پیروان آنان به راحتی مشاهده کرد. که ذیلاً به برخی از آنان اشاره می شود.

۱. تعصبات قومی

تعصب به طور کلی یکی از ریشه های اختلاف است، اما تعصب قبیله ای به عنوان یکی از انواع آن در میان اعراب به شدت رایج بود و همین مسئله قبل از اسلام نیز همواره باعث جنگ و خونریزی می گشت. گفته اند که وقتی «مُسَیْلَمَه کذاب» ادعای پیامبری کرد برخی از پیروانش گفتند: «ما می دانیم که او دروغگو و پیامبر اسلام راستگوست اما نزد ما دروغگویی از قبیله ربیعین محبوب تر از راستگویی از قبیله مضر است.»

اکثر خوارج نیز از همین قبیله ربیعین بوده اند.

نقش تعصب قبیله ای درباره مسئله خلافت به عنوان مهم ترین اختلاف مذهبی در جهان اسلام آشکار است چرا که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم به جای اینکه در مراسم خاکسپاری ایشان شرکت کنند و توصیه های وی را درباره جانشینی خود به کار بندند و یا از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و

مصلحت امت سخن بگویند، صرفاً به دنبال این بودند که جانشینی پیامبر، حق کدام گروه است؟ انصار یا مهاجرین؟ و در نهایت به واسطه تفریق و رقابت دو قبیله اوس و خزرج در میان انصار، قبیله قریش یعنی مهاجرین غالب شدند.^۱

۲. نگاه ابزاری و منفعت طلبانه به دین

برای تطابق تکوین با تشریح باید دین با فطرت انسان هماهنگ باشد تا بتواند به اقتضای آفرینش انسان پاسخ گوید، مخصوصاً که مفاد آیه فطرت:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛^۲ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده.

و روایت شریف نبوی:

كل مولودٍ يولد على الفطرة إلا ابواه يهودانه أو ينصرانه؛^۳ هر فرزندی بر اساس فطرت الهی زاده می‌شود اما این پدر و مادر هستند که آنان را یهودی و مسیحی می‌کنند.

نشان دهنده نیاز فطری انسان به دین است درحالی که در بررسی بیشتر فِرَق موجود معلوم می‌شود گروهی شیاد و سودجو، به جهت برآوردن حس جاه طلبی و ارضای خواهش‌های نفسانی خود با گردآوری افراد کم‌اطلاع، بی‌خبر و یا انسان‌هایی که نسبت به دین دلبستگی لازم را ندارند، محفل‌هایی را با

۱. رضا برنجکار، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۴ و ۱۵.

۲. روم (۳۰): ۳۰.

۳. عباس قمی، سفینه البحار، ماده فطر.

شعارهای عوام فریب تشکیل داده و با تحریف آموزه‌های دینی، بدعت و... تیشه به ریشه مبانی دین می‌زنند.

۳. نقش مستقیم استعمارگران در فرقه سازی

دلایل و شواهد خلل ناپذیری در صفحات تاریخ دست‌های پنهان و پیدای استعمار را در پیدایش و تداوم بابی‌گری نشان می‌دهد که بررسی شواهد آن مجال مبسوطی می‌طلبد. اما به‌طور کلی ما پس از مواجهه با زیر مجموعه‌های فراوان فرق ساختگی ناگزیر به طرح این سؤالی که اهداف و منافع استعمار از رواج این آیین‌ها چیست؟

هدف اصلی نظام سلطه در سیطره بر تمام جهان و استثمار ملت‌ها بر کسی پوشیده نیست، لذا همواره کوشیده‌اند با غارت ذخایر کشورها و تضعیف اقتصاد آنان سیطره خود را بر جهان حفظ نمایند و برای سلطه پذیری دیگر جوامع هرگونه مقاومت در برابر امواج افزون طلبی‌های خود را از میان برمی‌دارند.^۱ با سیری در تاریخ معلوم می‌گردد که استعمارگران به سرزمین‌های آباد و پر از معادن و ذخائر شرق، به‌خصوص خاورمیانه، همواره توجه داشته‌اند. از میان کشورهای خاورمیانه نیز ایران، به دلیل داشتن موقعیت جغرافیایی منحصر به‌فرد و منابع متعدد از چشم طمع سلطه‌گران در امان نبوده و مورد چپاول و غارت آنان قرار گرفته است هر چند در هر دوره‌ای مردم آزاده و مسلمانان این خطه، صحنه‌های شگفتی از مقاومت، ایستادگی و سلطه ستیزی را به نمایش گذاشته‌اند.^۲

۱. حسن قدوسی‌زاده (گردآورنده)، نکته‌های ناب: گزیده بیانات رهبر فرزانه انقلاب در جمع

دانشجویان و دانشگاهیان، ص ۶۲

۲. مریم رفیعی، «فرقه‌سازی استعمارگران»، ماهنامه زمانه، ش ۶۱ ص ۶۰

۴. تفسیر به رأی آموزه‌های وحیانی

بعد از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نگاه غلطی که معتقد بود «حسبنا کتاب الله» و اینکه آیات قرآن نیاز به تفسیر ندارد، شکل گرفت. ولی به مرور زمان در فهم آیات الهی دچار مشکل شدند و لذا مرجعیت دینی را در اختیار صحابه قرار دادند، این در حالی بود که نوعاً روح تحقیق علمی در آنها نبوده و بحث انتقادی میانشان وجود نداشت؛ علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرمایند:

روایت‌هایی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان محدثین نقل و رد و بدل می‌شد که به موجب آن صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دارای اجتهاد معرفی می‌شوند که اگر رأیشان در امور اصابت کند، مأجورند و اگر خطا کنند، معذورند، و مفهومی که این روایات در اذهان عموم ایجاد می‌کرد، این بود که ایشان نوعی مصونیت دینی دارند و غیر صحابی حق کمترین مؤاخذه را در حق آنها نخواهند داشت، و البته این امتیاز روح استبداد عجیبی در صحابه که غالباً اضافه بر خلافت، حکومت ولایات و فرماندهی لشکریان اسلام، را در دست داشتند می‌آفرید.^۱

و براساس چنین تفسیرهای ناصحیحی از صحابه بود که کعب الاحبار یهودی الاصل و نظایر او مرجع علمی زمان خلیفه سوم می‌شدند. کعب الاحبار با اندیشه‌های یهودی گرایانه خود به تفسیر انحرافی دین اسلام می‌پرداخت. تا آنجا که ابوذر، حضور او را در میان دستگاه خلافت برنتافت و فریاد برآورد: «ای یهودی زاده تو ما را آموزش دین می‌دهی؟!»^۲ و این مشکل زمانی بیشتر شد که هر یک از - حدود - دوازده هزار صحابی پیامبر خود را مفسر آموزه‌های اسلام دانسته و صدها برداشت نادرست را به نام دین، در اختیار مسلمانان قرار

۱. محمدحسین طباطبایی، ظهور شیعه، ص ۱۵.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۴.

می‌دادند و تفسیر خود را صحیح و باقی را اشتباه تلقی می‌کردند و آن زمان هنگامه تحقق حدیث معروف پیامبر ﷺ بود که فرمود:

ستفرنّ امتی علی ثلاث و سبعین فرقه...؛^۱ دین امت من به زودی هفتاد و سه فرقه خواهند شد.^۲

۵. افراط و تفریط نسبت به جایگاه اهل بیت ﷺ

در تاریخ اسلام دو نگاه غلط نسبت به ائمه وجود دارد: یکی نگاه حذف اهل بیت پیامبر ﷺ علی‌رغم جایگاه رفیع آنان در آیات و روایات به‌خصوص حدیث مشهوری که فریقین - شیعه و سنی - از پیامبر اکرم ﷺ نقل کردند که آن حضرت در مناسبت‌های مختلف فرمودند:

انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا ابدا کتاب الله و عترتی و اهل بیتی.

و یا نقل دیگر که فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا ابتداء و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.

که در همه منابع روایی، این حدیث با نقل‌های مختلف و محتوای واحدی قابل مشاهده است و نشان از آن دارد که اهل بیت پیامبر ﷺ باید همواره در کنار قرآن به‌عنوان مفسر و مبین دین حضور داشته باشند؛ و احادیث مشهوری

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی، *خصال*، ابواب السبعین و مافوقه، ص ۷۰۷.

۲. شاید در بیان از هفتاد و سه فرقه شدن مسلمانان، فرقه‌های مهم‌تر و اصلی‌تر مدنظر بوده است، زیرا فرقه‌های در تاریخ اسلامی، آنقدر زیاد شده‌اند که یحیی شریف الامین، نویسنده کتاب *فرهنگ‌نامه فرقه‌های اسلامی*، بیش از ۴۸۰ فرقه مسلمان را نام می‌برد.

چون حدیث غدیر، منزلت، سفینه، امان و... همه گویای این هستند که ایشان باید به عنوان «عِدل قرآن» در کنار آن باشند و بدون در نظر گرفتن نقش آنان نمی‌توان ره سعادت را پیمود.

با این حال نه تنها به جایگاه خاندان پیامبر ﷺ احترام گذاشته نشد، بلکه به لطایف الحیلی درصدد تضعیف و غصب موقعیت و حقوق‌شان بر آمدند و تا سر حد شهادت آنان و پیروان‌شان پیش رفتند.

تا جایی که امامان بزرگوار، حضرت جواد الائمه علیهم‌السلام، حضرت هادی علیه‌السلام و حضرت عسکری علیه‌السلام را در فاصله چهل سال به شهادت رسانیده و ملت‌های مسلمان را از انوار الهی و معنوی‌شان محروم ساختند، و دیگری عقاید افراطی و غلوآمیزی است که به شهادت قرآن کریم سابقه دیرینه داشته است:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ^۱

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ^۲

متأسفانه در میان مسلمانان نیز غالیانی پیدا شدند که به الوهیت حضرت علی علیه‌السلام و باقی ائمه علیهم‌السلام قائل شدند و فرقه‌هایی نظیر اهل حق، دروزی و... که همواره از ناحیه ائمه طرد می‌شدند و مورد لعن و نفرین آنان بودند، ایجاد کردند و هر چند اساساً نمی‌توان آنان را شیعه نامید.

اما متأسفانه برخی مورخان^۳ که غالباً از طرفداران قدرت‌های سلطه‌گر بودند، برای مخدوش کردن چهره تشیع و محبان اهل بیت علیهم‌السلام غالیان را جزو

۱. توبه (۹): ۳۰.

۲. نساء (۴): ۱۷۱.

۳. بنگرید به: مرتضی عسگری، عبدالله بن سبا و اساطیر آخری، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

فرق شیعه می‌شمردند؛ درحالی که این گروه در نگاه علمای منصف جزو هیچ‌یک از فرق شیعه و سنی به حساب نمی‌آمدند، زیرا با ادعاهای غلط به کفر و الحاد رسیده و از جرگه مسلمانی خارج شده بودند.

پس باید در متابعت اهل بیت علیهم‌السلام آنگونه که وجود مقدس حضرت علی علیه‌السلام فرمودند، اعتدال و میانه روی را رعایت کرد:

دو نفر درباره من به هلاکت رسیدند: دوست افراط‌گر و دشمن کینه‌توز.^۱

۶. ممنوعیت نقل و کتابت احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

ثبت و ضبط علوم و انتقال آن به نسل‌های آینده از رسالت‌های مهم عالمان و اندیشمندان است، در این میان، حفظ و نوشتن سخنان اولیای الهی به‌خصوص وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای آگاهی آیندگان از مسائل وحی تأثیر مهمی در سرنوشت انسان‌ها به‌خصوص نسل‌های آینده دارد زیرا ایشان زمانی تعالیم صحیح و حیانی را درک می‌کنند که بیانات حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیرامون آیات قرآن کریم به آنها رسیده باشد و نوشتن بنابر فرموده خود ایشان بهترین راه برای حفظ میراث نبوی است:

مردی از انصار به سخنان پیامبر گوش فرا می‌داد و از آنها شگفت‌زده می‌شد، اما نمی‌توانست حفظ کند و از یادش می‌رفت. از پیامبر چاره‌جویی کرد، آن حضرت فرمود: از دست کمک بجوی و با دستش به خط اشاره کرد (یعنی بنویس).^۲

روایات گوناگونی در این زمینه وجود دارد اما مسلمانان با رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵.

۲. محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی، ج ۴، کتاب العلم، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

از طرف خلیفه اول با ممنوعیت نقل و نوشتن حدیث مواجه شدند و همین روش به دست خلفای بعدی نیز ادامه پیدا کرد.^۱

به طوری که بعدها در زمان معاویه و فرزندانش به شکل یک سنت درآمد و قریب یکصد سال نقل و بیان احادیث نبوی ممنوع بود و برخی از صحابه بزرگوار پیامبر در این زمینه گرفتار محنت و درد و رنج فراوان شدند و این سیره غلط تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت به طوری که ضربه بسیار بزرگی بر فهم صحیح آموزه‌های دینی وارد آمد و باعث شد که زمینه پیدایش فرقه‌های جدیدی در جامعه اسلامی فراهم گردد مخصوصاً که احادیث پیامبر صد سال به فراموشی سپرده شده و اهل بیت کنار گذاشته شده بودند.

۱. علی نصیری، حدیث‌شناسی، ج ۱، ص ۸۲

فصل دوم

اولین فرقه‌های انحرافی

با بررسی عقاید ادیان و ملل مختلف جهان می‌توان به این حقیقت رسید که سرانجام کاخ ظلم و بیدادگری به دست مصلحی بزرگ و ازگون خواهد شد. ما نیز از زمان پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ بر حسب تأکید و تصریح روایات فراوان در موارد بسیاری که شمارش آنها از حوصله این نوشتار بیرون است چنین انتظاری را داشته‌ایم و دوازدهمین جانشین آن حضرت، حجت بن الحسن المهدی علیه السلام را به عنوان موعود آخرالزمان و خاتم الاوصیاء و به وجود آورنده حکومت جهانی اسلام می‌دانیم، زیرا از بدو پیدایش اسلام، مردم از جانب خداوند به ظهور مصلح کل نوید داده شده‌اند و مسلمین همواره درباره وی سؤالاتی طرح نموده و آمدنش را انتظار می‌کشیدند.

از این رو گاهی افراد فرصت طلب که هوای ریاست در سر داشته و خواستار شهرت بودند خود را در جامعه به عنوان مهدی موعود علیه السلام معرفی می‌کردند. این سوء استفاده از همان قرن اول هجری آغاز شده و در خلافت عباسیان (از سال ۱۳۲ ق) به اوج خود رسید البته این موضوع نه تنها به اصل مطلب و قیام با شکوه حضرت مهدی علیه السلام آسیبی نمی‌رساند، بلکه بیانگر اصالت و واقعیت آن است؛ چراکه اوصاف، ویژگی‌ها و نشانه‌های ظهور آن حضرت و دستاوردهای

ممتاز انقلاب جهانی او در همه ابعاد کمالی انسان آنچنان از نظر آیات و روایات روشن است که همه افراد مدعی مهدویت به یکی از آن هزار امتیاز و نشانه‌ها نیز دست نیافته‌اند و اتفاقاً به فساد و انحراف دامن زده و بر نابسامانی‌ها افزوده‌اند.

با نیم‌نگاهی به تاریخ اسلام می‌توان این مدعیان دروغین و منحرفین فرقه‌ساز را مشاهده کرد:

۱. کیسانیه

ایشان نخستین گروهی هستند که در قرن اول هجری، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به محمد، یکی از پسران حضرت علی علیه السلام گرویدند و او را مهدی موعود خواندند و حتی پس از مرگش به حیات او در «کوه رضوی» بین دو شیر قائل شدند. این در حالی است که محمد حنفیه چنین ادعائی نداشته، بلکه با توجه به روایتی که یعقوب کلینی در کافی نقل می‌کند شأن خود را همانند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نمی‌دانسته است:

امام حسن مجتبی علیه السلام درباره امامت و خلافت فرمود: بعد از من حسین بن علی علیه السلام به مقام امامت و خلافت می‌رسد. این مقام مخصوص آن حضرت است گرچه تو - ای محمد - فرزند علی و برادر ما هستی، اما مقام امامت مانند امور دنیایی موروثی نیست که هر فرزندی از پدرش ارث ببرد، بلکه موهبتی الهی است و بعد از من، امامت مخصوص حسین بن علی بن ابیطالب است. مبادا در این کار طمع کنی و بگویی من هم فرزند علی و برادر حسن بن علی هستم پس شایسته مقام امامت و خلافت من می‌باشم.

وقتی ابن‌حنیفه این سخنان را از امام حسن علیه السلام شنید به حضرت عرض کرد: آیا مجاز هستم عقیده‌ام را درباره امامت و خلافت مطرح کنم؟ فرمود: بگو.

عرض کرد: عقیده‌ام آن است که این مقام مخصوص حسین بن

علی علیه السلام است، زیرا وی درجاتی دارد که ما فاقد آن هستیم: «کان أعلمنا علماً و أثقلنا حلاً و أقربنا من رسول الله صلی الله علیه و آله رَحماً، کان فقیهاً قبل ان یخلق و قرء الخلق قبل ان ینطق»^۱ او در عالم غیب به کرسی فقاہت نشسته و قبل از اینکه به عالم ناسوت بیاید عالم بود و علمش را از مکتب و مدرسه نیاموخت و چیزی از این راه نیندوخت و از نظر مقام دانش، صبر، بردباری و قرابت به پیامبر از همه ما برتر است. وقتی ابن حنفیه گزارش اعتقاد خود را به امام مجتبی علیه السلام داد، روشن شد که درباره امامت ادعایی ندارد. وی می‌گوید: «حسین بن علی علیه السلام کان فقیهاً قبل ان یخلق یعنی قبل از اینکه حرف بزند، قاری وحی بود. وحی را می‌دانست و آن را می‌خواند. یا قبل از آنکه وحی به عالم نطق و لفظ تنزل کند و به کسوت عبارت در بیاید، عالم به وحی بود.»^۲

با توجه به مطالب فوق نمی‌توان پذیرفت کسی که اینگونه به مقام امام حسین علیه السلام معرفت دارد، مدعی امامت و مهدویت باشد، لذا این فرقه و بنیانگذاران آن نمی‌توانند خود را به محمد بن حنفیه نسبت دهند و این کلامشان ادعائی جز دروغ نیست.

۲. زیدیه

از فرق معروف شیعه و مدعی پیروی «زید بن علی بن حسین بن علی» هستند (۱۲۲ - ۷۹ ق) که معروف به زید شهید است. شهرستانی می‌نویسد:

زیدیه امامت را در اولاد فاطمه دانند و در غیر ایشان کسی را امام ندانند و گویند: هر فاطمی که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند و خروج نماید امام واجب الطاعه است، خواه از اولاد حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام باشد. ایشان قائل به عصمت ائمه و رجعت نیستند و بر خلاف

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲. عبدالله جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

امامیه که قائل به «نص جلی» می‌باشند، زیدیه معتقد به «نص خفی» شدند. و گفتند: نصی را که پیغمبر ﷺ درباره حضرت علی ﷺ بیان کرده «نص خفی» یعنی تعیین پنهان است و به برخی خواص گفته زیدیه در مقابل امامت «فاضل» که امام علی ﷺ باشد به امامت «مفضول» نیز قائلند و گویند با وجود شخص فاضل تعیین مفضول جایز است و به همین دلیل ابوبکر و عمر و عثمان را که «مفضول» بودند امام می‌دانند. (درحالی که امامیه تقدیم مفضول بر فاضل را عقلاً قبیح می‌دانند)، این فرقه از دیگر فرق شیعه به مذهب اهل سنت نزدیک‌ترند، زیدیه امروزه بیشتر در یمن و بخشی از لبنان زندگی می‌کنند.^۱

نقد: باید بین زید بن علی و فرقه زیدیه تفاوت قائل شد، زیرا با بررسی اجمالی روایات و تاریخ زندگی و شهادت زید بن علی می‌توان گفت که او هیچ‌گاه دعوی امامت نداشت. توضیح مطلب آنکه:

او در سال هشتاد هجری متولد شد. علیه هشام بن عبدالملک در کوفه قیام کرد و توسط یوسف بن عمر والی کوفه در سن ۴۲ سالگی در سال ۱۲۱ هجری به شهادت رسید.^۲ زید به‌عنوان فردی که در مکتب امامان اهل بیت ﷺ رشد کرده و پرورش یافته بود به امامت آنان معتقد بوده و ایشان را جانشین جدش پیامبر ﷺ می‌دانست.

عمرو بن خالد می‌گوید، زید فرمود:

در هر زمانی مردی از ما اهل بیت هست که خداوند به او بر بندگانش احتجاج می‌کند و حجت خدا در زمان ما، برادرزاده‌ام جعفر بن محمد ﷺ است؛ کسی که از او پیروی کند گمراه نمی‌شود و آن که با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌یابد.^۳

۱. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۱۷ - ۲۱۴.

۲. بنگرید به: ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۴۵.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۳.

و یا محمد بن مسلم می‌گوید:

بر زید بن علی وارد شدم و گفتم: مردم گمان دارند که صاحب امر امامت تو هستی. او فرمود: من فقط از عترت پیامبرم گفتم: پس چه کسی صاحب امر است؟ فرمود: هفت نفر از خلفا و مهدی هم از آنان است. محمد بن مسلم می‌گوید سپس نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتگویم را با زید برایش نقل کردم. آن حضرت فرمود: «برادرم زید راست گفته، بعد از من هفت نفر جانشین هستند و مهدی هم از آنان است».^۱

و همچنین از «یحیی پسر زید» نقل شده که گفت:

از پدرم در مورد امامان سؤال کردم، فرمود: «آنان دوازده نفرند و نام همه را از علی بن ابی طالب علیه السلام تا مهدی علیه السلام شمرد.» عرض کردم آیا تو از آنان هستی؟ فرمود: «نه، لکن من جزو عترتم».^۲

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

از پدرم و از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرد که فرمود: «خدا به عمویم زید رحمت فرستد او مردم را به الرضا من آل محمد علیه السلام (فرد پسندیده از آل پیامبر) فراخواند و اگر در قیامش پیروز می‌شد به آنچه که می‌خواند وفا می‌کرد (حکومت را به امامان اهل بیت علیهم السلام تسلیم می‌نمود).^۳

علامه مجلسی در بحار الانوار می‌گوید: «این جمله از امام صادق علیه السلام مشهور است.»^۴

از روایات فوق و روایات دیگری که از ائمه علیهم السلام در ستایش و تمجید زید

۱. همان، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۷۴.

۴. همان، ص ۱۹۹.

وارد شده استفاده می‌شود که او ادعای امامت نداشت و نهضتش تنها برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی جدش امام حسین علیه السلام بود، جز این که چون امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام قیام نداشتند، گروهی خیال کردند که زید مخالف ایشان است و مردم را به امامت خویش فرا می‌خواند، درحالی که می‌شود گفت حتی قیام زید به دستور امام باقر علیه السلام انجام گرفت اما او این مطلب را تا حد امکان حتی از شیعیان پنهان می‌داشت تا مبادا خطری متوجه امام شود و شاهد این مطلب گفتگویی است که بین زید و «مؤمن الطاق» از اصحاب امام باقر و صادق علیه السلام واقع شده است.^۱

به علاوه امروزه زیدیه در فروعات فقهی، از مذهب ابوحنیفه که یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است پیروی می‌کنند درحالی که زید شهید درباره امامت معتقد به امامت ۱۲ نفر مشخص (که در سابق گذشت) بود، چگونه می‌شود از مذهبی پیروی کرد که اهل بیت علیهم السلام را رها کرده و از صادقین علیهم السلام جدا شده است، به خصوص که از روش فقهی شخصی مثل ابوحنیفه که به امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام اعتقادی ندارد پیروی می‌کند.

۳. اسماعیلیه

یکی دیگر از فرقه‌های درون تشیع اسماعیلیه هستند که معتقد به امامت «اسماعیل» فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام می‌باشند، علی‌رغم اینکه اسماعیل در زمان پدرش از دنیا رفت پس از شهادت امام صادق علیه السلام گروهی به امامت وی معتقد شدند. البته اسماعیلیه در مورد سرنوشت امامت پس از اسماعیل اتفاق نظر ندارند، گروهی به نام اسماعیلیه خالص، قائل به غیبت اسماعیل شدند و

۱. مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۹۶ - ۱۹۴.

گفتند او نمی‌میرد تا فرمانروای زمین شود و او همان قائم موعود است. گروه دیگری که مرگ اسماعیل را باور داشتند، گفتند امامت حق اسماعیل بود و با مرگ او به پسرش محمد انتقال یافت. آنان پیروان «مبارک» غلام اسماعیل بن جعفرند و «مبارکیه» نامیده می‌شوند.

مبارکیه خود به دو گروه تقسیم شدند، گروهی از ایشان «قرامطه» نامیده می‌شوند و معتقدند که محمد بن اسماعیل نمرده و همان قائم و مهدی است که روزی ظهور خواهد کرد. آنان به وجود امامان مستور بعد از محمد بن اسماعیل اعتقاد ندارند،^۱ و گروه دیگری هستند که می‌گویند دور هفتم جهان به «محمد بن اسماعیل» آغاز شد و بعد از وی امامان مستوری هستند که در بلاد و شهرها می‌گردند و مبلغانی دارند که مردم را به پیروی از ایشان فرا می‌خوانند و بعد از امامان مستور، مهدی ظهور خواهد کرد.^۲

نقد: به دلائل چندی امامت از امام جعفر صادق علیه السلام به اسماعیل منتقل نشده است:

۱. براساس مبانی تشیع همانطور که امام صادق علیه السلام دارای مقام عصمت بود باید جانشین آن حضرت هم دارای عصمت باشد درحالی که اسماعیل معصوم نبود.
۲. اسماعیل هیچ‌گاه ادعای امامت نکرد و اگر کسانی برای او ادعای امامت کرده‌اند دلائل مختلفی داشته است که می‌توان به کتابهائی که در این زمینه بحث کردند، مراجعه کرد.^۳

۱. حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۸۳ و ۸۴

۲. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳. بنگرید به: محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۵۳ - ۴۷؛ رضا برنجکار، *آشنایی با*

فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۰۰ - ۹۵.

۳. اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. چگونه ممکن است امامت از امام حی و زنده به شخصی که پیش از ایشان از دنیا رفته منتقل شده باشد؟ مرحوم شیخ مفید در نقد این عقیده می‌گوید:

اصل یاد شده در جایی که فرزند بزرگ امام پس از درگذشت امام زنده باشد صادق است، حال آنکه اسماعیل قبل از درگذشت پدر از دنیا رفته و جنازه او در انظار همگان تشییع و تدفین گردید. حتی امام صادق علیه السلام دستور داد تا چند نوبت تابوت (حامل بدن اسماعیل) را روی زمین نهادند، حضرت کفن از روی چهره‌اش برگرفته و به صورت او می‌نگریست تا کسی در مرگ او دچار شک و تردید نشود.^۱

۴. از طرف حضرت صادق علیه السلام درباره نصب اسماعیل به‌عنوان امام روایتی نقل نشده است.^۲

۴. واقفیه

پس از درگذشت امام کاظم علیه السلام در سال (۱۸۳ ق) گروهی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت و وکلای ایشان در نقاط مختلف به این نظریه گرائیدند که امام علیه السلام زنده است و تنها از نظرها پنهان گردیده و به زودی به‌عنوان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شده و حکومت عدل اسلامی را پایه‌گذاری خواهد نمود. در آغاز که گفته می‌شد امام در فاصله هشت ماه ظاهر خواهد شد، گروهی از شیعیان از این دیدگاه جانبداری می‌کردند، آنانکه پس از این، عقیده خود را عوض نکرده و هیچ‌کس را به‌عنوان جانشین آن حضرت نپذیرفتند در جامعه شیعه به‌عنوان «واقفیه» شناخته و بعدها از طرف مخالفان خود «مضطوره»

۱. علی ربانی گلپایگانی، *فروق و مذاهب کلامی*، ص ۸۰ - ۶۵

۲. همان.

خوانده شدند و مانند «فطحیه» دانشمندان و محدثان برجسته‌ای از میان آنان برخاستند. برخلاف تصور برخی از دانشمندان شیعی مبنی بر انقراض این گروه تا قرن پنجم، پیروان این مذهب حداقل تا اواسط قرن ششم وجود داشته‌اند.^۱ همان‌گونه که گذشت، سران این مذهب، عده‌ای از چهره‌های برجسته و وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و اسامی ایشان آنگونه که در منابع آمده از این قرار است: «علی بن ابی حمزه بطائنی»، «عثمان بن عیسی الرواسی»، «زیاد بن مروان القندی»، «احمد بن ابی بشر السراج»، «ابن ابی سعید المکاری» و «منصور بن یونس بزرج». این عده به طمع اموالی که از جانب شیعیان و به جهت وکالت در دسترس‌شان قرار گرفته بود، پس از امام هفتم علیه السلام منکر شهادت و وفات ایشان شدند تا مجبور نباشند امانات را به امام رضا علیه السلام تحویل دهند. یکی از روایاتی که با صراحت انگیزه این وکلا را از این ادعای باطل بیان کرده، روایت «یونس بن عبدالرحمان» است.

مضمون این روایت چنین می‌گوید:

پس از وفات ابوبراهیم، امام کاظم علیه السلام اموال بسیاری نزد وکلای ایشان جمع شده بود و همین مسئله، سبب قول به «وقف» و انکار وفات امام علیه السلام شد. به‌عنوان مثال نزد زیاد بن مروان قندی ۷۰/۰۰۰ دینار و نزد علی بن ابی‌حمزه ۳۰/۰۰۰ دینار بود. یونس بن عبدالرحمان، پس از مشاهده این جریان انحرافی، مردم را به قبول امامت امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام فرا می‌خواند. علی بن ابی‌حمزه و زیاد بن مروان وقتی این وضع را مشاهده کردند کسی را نزد او فرستاده و با دادن وعده پرداخت ۱۰/۰۰۰ دینار به او، از وی خواستند که دست از اقدامات خود بردارد.

یونس در پاسخ گفت: از ائمه صادقین - امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام

۱. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ محمد بن حسن طوسی، الغیبه،

- روایت شده است که اگر بدعت‌ها ظاهر شدند بر شخص آگاه لازم است که دانش خود را بروز دهد و اگر چنین نکرد، خداوند نور ایمان را از او می‌گیرد و من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم. این دو نفر وقتی پاسخ قاطع وی را شنیدند راه دشمنی، دشنام و عداوت با او را در پیش گرفتند.^۱

علاوه بر طمع مالی، احتمال حسادت بعضی سران «واقفیه» نسبت به امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام نیز وجود دارد.^۲ البته ممکن است بعضی از پیروان جزء، واقعاً این سخن را باور کرده باشند که امام موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.^۳

نقد: بنیان تأسیس فرقه با این ادعا آشکارا قدم در راه باطل نهادند راهی که وجه بطلان آن در نهایت وضوح است زیرا به دلایل متعدد از جمله حدیث «خلفائی اثنی عشر» نمی‌توان باور کرد که امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پایان یافته است، مخصوصاً که آن حضرت در روایات متعدد بشارت به ظهور منجی موعودی می‌دهد که پنجمین فرزند او محسوب می‌شود.

مسئله ادعای مهدویت در طول تاریخ و تا قرن نوزدهم میلادی در قسمت‌های مختلف ادامه یافته است. کسانی مانند: «مهدی سودانی»، «غلام احمد قادیانی» و «سید علی محمد شیرازی (باب)» همه از مدعیان مهدویت بوده‌اند و اگر بخواهیم تصویری جامع و گویا از فرقه ضاله بهائیت داشته باشیم لازم است ریشه آن را مورد بررسی و دقت قرار دهیم زیرا که بهائیت زائیده بابی‌گری و بابی‌گری نیز فرزند ناخلف شیخی‌گری است.

۱. بنگرید به: همان، ص ۴۴.

۲. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۴۸۲، ح ۹۰۸.

۳. مسعود پورسیدآقایی و دیگران، تاریخ عصر غیبت، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

بخش دوم

شیخیه، بایه، بهائییه، پیوندها و وحدت در راهبردها

فصل سوم

شیخیه

منطقی به نظر می‌رسد که پیش از بحث از اصول و عقاید شیخیه، نگاهی گذرا به شرح حال و تاریخ زندگانی «شیخ احمد احسائی» به‌عنوان مؤسس شیخیه و جانشینان وی بیندازیم.

احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه

شیخ احمد فرزند زین‌الدین بن ابراهیم صفر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان^۱ است که به سال (۱۱۶۶ ق) در قریه احساء^۲ به دنیا آمد.

اجداد شیخ احمد قبل از داغر همگی مردمی بادیه نشین فاقد علم و معرفت و بر طریقه اهل سنت و جماعت بودند. زمانی که که مابین داغر و پدرش (رمضان) نزاع و درگیری رخ داد وی ناچار ترک پدر گفت و به اتفاق خانواده‌اش به «مطیرفی» از قرای احساء نقل مکان نمود، آنجا بود که ایشان سیره اهل سنت را رها و مذهب شیعه اثنی‌عشری اختیار کردند.

۱. محمد کریم کرمانی، *هدایة الطالبین*، ص ۳۲؛ ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب مشایخ عظام*، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. «احساء» به نوشته *معجم البلدان*، شهری است مشهور از بحرین و نخستین کسی که آن را بنا نهاد، ابوطاهر حسن بن ابی سعید قرمطی است. (یاقوت حموی، *معجم البلدان*).

شیخ احمد در سال ۱۱۸۶ هجری یعنی پس از بیست سالگی ترک وطن نمود و به‌منظور کسب معارف، عازم کربلای معلی و نجف اشرف گردید^۱ و در آنجا نزد اساتید بزرگ کسب دانش نمود گرچه از ذکر نام اساتید خود، خودداری کرده و کسب دانش خویش را از طریق خواب می‌داند. وی در شرح احوالاتش با بیانی صریح به توضیح منامات خویش می‌پردازد و در توصیف یکی از مشاهداتش می‌گوید:

در اوقات جوانی شبی در عالم رؤیا وارد مسجد می‌شود و خود را در حضور سه شخص جلیل‌القدر بزرگوار می‌بیند و فی‌الحال متوجه می‌شود که ایشان به ترتیب امام حسن بن علی علیه السلام و علی بن حسین زین العابدین علیه السلام و محمد باقر علیه السلام هستند. شیخ احمد از امام حسن علیه السلام استدعا می‌کند به او دعا یا قطعه‌ای تعلیم فرمایند که بعد از این کفایتش کند و به محض خواندن به حضور ایشان مشرف شود.^۲

لذا احسائی ادعا دارد برای اینکه تابعم بر کلمات من خطا راهبردار نیست،^۳

و در جای دیگر می‌نویسد:

مسئله‌ای نبود که مرا در بیداری متوقف سازد جز اینکه توضیح آن را در خواب مشاهده می‌کردم و هر بار که در حال یقظه متذکر ائمه اطهار می‌شدم یکی از ایشان را می‌دیدم.^۴

علی‌رغم ادعای شیخ احمد، دیگران اعم از شیخیه و غیره به اساتید وی

۱. نورالدین چهاردهی، *از احساء تا کرمان*، ص ۲۶.

۲. شرح حال شیخ احمد احسائی به قلم خودش مندرج در: ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب*

مشایخ عظام، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. همان، ص ۲۴۶.

۴. همان، ص ۱۸۱.

اشاره می‌کنند؛ به‌خصوص «سید محسن امین» در کتاب *اعیان الشیعه* می‌گوید:

وی از «سید مهدی بحر العلوم طباطبایی»، «سید علی صاحب الریاض»، «سید مهدی شهرستانی حائری»، «شیخ حسین البحرانی» و جماعتی از علمای قطیف و بحرین اجازه روایات دریافت کرده بود.^۱

سفر به ایران

در سال ۱۲۲۱ هجری که شهرت علمی شیخ احمد احسائی، فراگیر شده بود وی به قصد زیارت حرم امام هشتم علیه السلام به ایران سفر کرد، مورد استقبال علماء و عامه مردم قرار گرفت و در شهر یزد ساکن گردید.

وقتی که آوازه‌اش به گوش شاه ایران (فتحعلی‌شاه) رسید نامه مهیجی به او نوشت و ضمن اظهار علاقه شدید و رغبت بسیار به ملاقات با وی پیشنهاد کرد که یا شیخ احمد به تهران سفر کند و یا شاه شخصاً برای ملاقات با او به یزد برود.^۲

فتحعلی‌شاه در ضمن نامه، سؤالاتی از احسائی پرسیده بود که پاسخ خود را در رساله‌ای با عنوان رساله خاقانیه دریافت نمود. سؤالات شاه عبارتند از:

۱. کیفیت موت، مفارقت روح و نزول در جنت که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی.

۲. چگونگی تنعم جنت که مثل دنیا است یا به‌گونه‌ای دیگر است.

۳. کیفیت نکاح اهل جنت.

۴. احوال مختلفه‌ای از قبیل حزن و سرور و روی آوردن بر طاعات و

۱. محسن امین، *اعیان الشیعه*، ج ۲، ص ۲۷۸؛ کاظم بن قاسم رشتی، *دلیل المتحرین*.

۲. ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب مشایخ عظام*، ج ۱، ص ۲۰۹.

معاصی که بر انسان وارد می‌شود و سبب ظاهری ندارد.

۵. تعداد زنانی که اهل بهشت می‌توانند تزویج نمایند.

گویا فتحعلی‌شاه به شدت معتقد بود که اطاعت از شیخ احمد واجب و مخالفت با او کفر است و روز به روز بر میزان ارادت سلطان قاجار به شیخ افزون می‌گشت تا آنکه به دلایلی چند احساسی که قصد بازگشت به یزد داشت، توانست رضایت فتحعلی‌شاه را تحصیل نموده و باز گردد.

شیخ احمد مدتی را در یزد سپری کرد ولی بنا به قول «محمد کریم خان کرمانی» به جهت دل نگرانی و رنجیده خاطر شدن از بعضی اکابر یزد و به سبب خوابی مبنی بر فرمان حضرت علی علیه السلام برای حرکت به سوی عتبات، از یزد خارج و به آن جانب روان شد.

لذا شیخ از یزد به سوی اصفهان که مرکز روحانیت آن زمان بود حرکت کرد و در آنجا نیز از طرف علما مورد استقبال قرار گرفت و بنا به نقل «هانری کربن»^۱ چهل روز در اصفهان بود.

پس از آن به کرمانشاه، مشهد، نیشابور و... مسافرت نمود و هر کجا می‌رفت مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت.

عقاید انحرافی احمد احساسی

زمانی که احساسی به قزوین مسافرت نمود بنابر عادت علماء روزی به بازدید عالم شهر یعنی «آیت‌الله ملاتقی برغانی قزوینی» (معروف به شهید ثالث) رفت.

در آنجا ملاتقی برغانی در مورد عقیده شیخ در مسئله معاد می‌پرسد و وی

۱. هانری کربن، مکتب شیخی، ص ۳۰.

می‌گوید: من معاد را جسم هورقلیایی^۱ می‌دانم که مانند شیشه در سنگ در همین بدن عنصری است. ملاتقی می‌گوید: بدن هورقلیایی به جز بدن عنصری است و اما از ضروریات دین اسلام این است که در روز قیامت انسان‌ها با همین بدن عنصری بازگشت می‌کنند نه هورقلیایی (بدن هورقلیایی در حقیقت انکار معاد جسمانی است).

و بعد از مناظره است که ملاتقی برغانی شیخ احمد را به خاطر این عقیده باطل تکفیر می‌کند.^۲

لازم است یادآور شویم بعضی از دوستان شیخ مانند «هانری کربن»، «کیوان قزوینی» و «ابوالحسن خان ابراهیمی» علت این تکفیر را حب و بغض شخصی می‌دانستند.

اما بزرگانی مانند «سید مهدی فرزند صاحب ریاض»، «حاج ملامحمد جعفر استرآبادی»، «آخوند ملاآقا دربندی» مؤلف کتاب *اسرار الشهادة*، «شریف‌العلماء مازندرانی استاد شیخ انصاری»، «آقا سید ابراهیم قزوینی» مؤلف کتاب *ضوابط الاصول*، «شیخ محمد حسن» مؤلف کتاب *جواهر الکلام* و «شیخ محمد حسین» مؤلف *فصول*^۳ احمد احسائی را تکفیر کردند.

اختلاف اساسی علماء با شیخ احمد به‌طور خلاصه در موارد زیر می‌گنجد:

۱. معاد جسمانی؛

۲. معراج پیامبر اسلام ﷺ؛

۱. هورقلیا «هَوَقِ / قَ / هَوَقِ» ظاهراً از کلمه عبری «هبل قرنیم» گرفته شده که هبل به معنای هوای گرم و تنفس و بخار و قرنیم به معنای درخشش و شعاع است. روی هم ترکیب به معنای تشعشع بخار است. (علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۴۹، ص ۳۳۵).

۲. برگرفته از: محمد بن سلیمان تنکابنی، *قصص العلماء*، ص ۲۵ و ۲۶.

۳. همان، ص ۴۴؛ محمدعلی مدرس، *ریحانة الادب*، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱.

۳. وجود امام عصر علیه السلام در این عالم؛

۴. مقام ائمه علیهم السلام؛

۵. عدم اعتقاد به عدل و معاد به‌عنوان اصول اعتقادی؛

۶. اعتقاد به افراد خاص با عنوان شیعه کامل در هر دورهٔ زمانی.

نقد و بررسی عقاید و آرای احسائی^۱

نشر عقاید احسائی، با اعتراض و انتقاد جدی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری روبه‌رو شد. چون ذکر همه آرای وی در این سلسله نوشتار میسر نیست به ناچار، به اهم آنها اشاره خواهیم کرد. پیش از آن، وصف کلی اندیشه وی را برابر نظر می‌آوریم، که نوشته‌اند:

شیخ احمد احسائی، علوم و حقایق را، به تمامی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام می‌داند و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاء است - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن از هر جهت سازگاری دارد. او معتقد است که عقل، آنگاه می‌تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت‌های نظری و عملی یکسان وجود دارد. درست است که تعقل در اصول و معارف دین واجب است، اما از آنجا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد.^۲

شیخ احمد احسائی، در بسیاری از موارد، در تألیفات خود مخصوصاً شرح زیارت جامعه کبیره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم» و در برخی از موارد می‌گوید: «شفاهماً از او شنیدم». مراد او از این عبارات این نیست که

۱. بنگرید به: عزالدین رضائزاد، «شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت»، فصلنامه انتظار موعود،

ش ۴، ص ۳۶۹ - ۲۶۲.

۲. احمد احسائی، شرح الزيارة الجامعة الکبیره، ج ۳، ص ۲۱۹ - ۲۱۷.

در عالم بیداری از ائمه شنیده، بلکه مرادش چیزی است که در رساله جداگانه‌ای نوشته است.

او می‌گوید:

در آغاز کار، به ریاضت مشغول بودم. شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در جایی جمع بودند. من به دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: «مرا چیزی تعلیم کنید تا هر وقت که مشکلی روی داد و خواستم یکی از شما را در خواب ببینم، تا آن مشکل را پرسش کنیم، بتوانم.» آن جناب اشعاری فرمود که بخوان. بیدار شدم، بعضی از اشعار را فراموش کردم. بار دیگر به خواب رفتم. باز همان مجمع و امامان را در خواب دیدم و آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا اینکه از تأییدات ایزدی و الهام ربانی دانستم مراد آن حضرت، مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست، بلکه باید به مضمون آن متصف شد. پس کوشش خود را به کار بردم، همت گماشتم و خود را به معانی آن متخلق و معتقد ساختم. هر زمان که یکی از امامان را قصد می‌کردم، در عالم رؤیا، به دیدار او مشرف می‌گشتم و حل مشکلات را از ایشان می‌خواستم تا آنکه مرا به دیار ایران گذر افتاد و با شاهنشاه قاجار و حاکمان، آمیزش شد، اعتباری یافتم. خوراک ایشان را خوردم و حالت نخستین از من رفت. اکنون کمتر، ائمه علیهم السلام را در خواب می‌بینم.^۱

به راستی آیا با این ادعا، می‌توان سخن از عقاید گوناگون به میان آورد و جعل اصطلاح کرد!

احسائی بر آن است که تمسکش به اهل بیت علیهم السلام در دریافت حقایق، سبب شده که در برخی مسایل با بسیاری از حکما و متکلمان مخالفت کند. وی در عین احاطه بر آرای اهل حکمت، مبانی فلسفی را تا آن جا پذیرفته که از دید

۱. مرتضی مدرس چهاردهی، شیخی‌گری، بانی‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، ص ۱۶.

او با باطن تعالیم شریعت، در تعارض نباشد. در نتیجه، اصطلاحاتی هم که به کار برده است در مواردی با آن چه از این اصطلاحات در حکمت رایج فهمیده می‌شود، تفاوت دارد.

شاید از همین رو باشد که برخی گمان کرده‌اند آنچه در نظر عده‌ای، احسائی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیه نمایانده است، می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: یکی آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء و دیگر تندروی‌هایی در قضاوت پیرامون او از جانب گروه‌های موافق و مخالف که گاه با شناخت لازم نیز همراه نبوده است.^۱

البته این تعلیل، سبب نمی‌شود که عقاید خلاف واقع و ناموزون او، مورد اعتراض قرار نگیرد و احیاناً آن دسته از عالمان بزرگ که به نقد و بررسی افکار وی پرداخته‌اند، به تندروی یا عدم فهم درست اصطلاحات به کار گرفته از سوی احسائی، متهم گردند. نظریه «تفویض» و طرح «جایگاه امام در آفرینش» نکته‌ای نیست که فهم آن آسان نباشد، بلکه موضوعی است که پیش از وی رواج داشت و از سوی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مورد مذمت قرار گرفته بود. علاوه بر آن، برخی از مدافعان احسائی، ضمن اعتراف به وجود متشابهات در کلام او به دیگران توصیه کرده‌اند که محکمت کلمات وی را بگیرند و اظهار داشته‌اند:

ما نمی‌گوییم حتماً کلام متشابه شیخ احسائی و یا دیگران را تأویل صحیح کنند. اگرچه وظیفه هر مسلمان این است که گفته متشابه مسلمانان را تا هفتاد مرتبه تا آنجا که می‌تواند، توجیه کند و به محمل‌های صحیح حمل کند، ولی لااقل آن متشابه را به محکمت کلام خود او برگردانند.^۲

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴

۲. عبدالرسول احقاقی اسکویی، حقایق شیعیه، ص ۱۳ و ۱۴.

راستی، اگر سخنان هر نویسنده‌ای تا هفتاد مرتبه توجیه گردد، کدام مخالف و معاند تمییز داده خواهد شد؟!

با تذکاری که گذشت، به پاره‌ای دیگر از آرای شیخ احمد اشاره می‌شود:

یک. معاد جسمانی

معروف‌ترین رأی احسائی، درباره کیفیت معاد جسمانی است. همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علماء، از جمله ملامحمدتقی برغانی بود که گزارش آن را «تنکابنی»^۱ و دیگران آورده‌اند.

احسائی، اصل «معاد جسمانی» را که در آیات قرآنی و احادیث مستفیض، بر آن تأکید شده می‌پذیرد اما تفسیر ویژه‌ای از جسم ارایه می‌دهد که مقبول دانشمندان مسلمان نیست. معنای متداول و عرفی معاد جسمانی، این است که آدمی در حیات اخروی، مانند حیات دنیوی، دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. بدن، در سرای آخرت محشور گردیده و نفس، بار دیگر به آن تعلق می‌پذیرد و پاداش‌ها و کیفرها و لذات و آلامی که جنبه جزئی و حسی دارند و تحقق آنها بدون بدن و قوای حسی امکان‌پذیر نیستند، محقق می‌گردند.^۲

احسائی، معاد جسمانی را به این معنا نمی‌پذیرد و بر آن است که این نحوه فهم با آنچه از تغیر و تباهی در کالبد ظاهری می‌شناسیم سازگار نیست و باید پاسخ را در حقیقت جسم انسانی جستجو کرد. وی بحثی لغوی و حدیثی درباره «جسم» و «جسد» می‌آورد و توجه می‌دهد که معانی این هر دو واژه از آنچه به ذهن متبادر می‌شود، گسترده‌تر است.^۳

۱. محمد بن سلیمان تنکابنی، *نصیر العلماء*، ص ۴۲ و ۴۳.

۲. جعفر سبحانی، *منشور عقاید امامیه*، ص ۱۸۹.

۳. احمد احسائی، *شرح الزیارة الجامعة الکبیره*، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۴.

بر این اساس می‌گویند، آدمی دو جسد و دو جسم دارد: جسد اول کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است؛ پیدا است که این جسد در بردارنده حقیقت انسانی نیست زیرا در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می‌دهد حقیقت فرد و صحیفه اعمال او کاهش و افزایش نمی‌یابد. جسد اول در واقع به منزله جامه‌ای است که بر تن داریم. این جسد، در قبر تجزیه و زوال می‌پذیرد و سرانجام به عناصر تشکیل دهنده خود در طبیعت باز می‌گردد.^۱

آدمی را جسد دومی نیز هست، به نام جسد هورقلیایی که ویژگی‌های فناپذیر جسد اول را ندارد و در قیامت برانگیخته می‌شود. در حدیث آمده است که «طینت» آدمی در قبر به صورت «مستدیر» باقی می‌ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و ترتیب اندام‌ها را در دل خاک از دست نمی‌دهد. این جسد، مرکب از عناصر مثالی و لطیف زمین هورقلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا هستند.^۲

جسد دوم پیش از مرگ، در باطن جسد اول نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته، در قبر بر جا می‌ماند، اما به سبب لطافتش، قابل رؤیت نیست.^۳

مرگ آدمی، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت، با جسم اول صورت می‌گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اول، جسمی است لطیف و اثیری که صورت دهنده آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان

۱. همان، ص ۲۶، ۲۷ و ۲۹؛ همو، شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. همو، مجموعه الرسائل الحکمیة، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۳. همو، شرح الزيارة الجامعة الکبیره، ج ۴، ص ۲۸ - ۲۵.

است، همچنان که جسد مادی، صورت دهنده آثار حیات دنیوی او است.^۱
آنچه در همه این نشئات، هویت شخص را ثابت می‌دارد، جسم اصلی
و حقیقی او است (جسم دوم) که جز در فاصله دو نفخه صور، از روح
جد نیست.^۲

با دمیدن نفخه نخست (نفخه صعق) جسم اول، از روح جدا می‌گردد و از
میان می‌رود و آنچه پس از نفخه دوم (نفخه بعث) حشر می‌یابد، جسم دوم به
همراه جسد دوم است.^۳

احسائی، تأکید می‌کند که بدن اخروی انسان - که عبارت از مجموع جسم
و جسد دوم می‌باشد همان بدن دنیوی انسان است با این تفاوت که بدن
دنیوی، کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی از تصفیه های متعدد عبور کرده
و لطیف و خالص شده است.

وی از همین جا نتیجه می‌گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

دو. کالبد پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام در قبر

براساس مبنایی که احسائی درباره جسم و جسد، اختیار کرد، می‌گوید حکم
تباهی کالبد در قبر، درباره پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام نیز صادق است، اما این
کالبد، از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت است، جدا است و امری
عارضی است که دیدار و استفاده خلق را از ایشان امکان پذیر ساخته است.
زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنان، مصلحتی ببیند قالب خاکی با
مرگ تجزیه می‌شود و از میان می‌رود. پس اگر در احادیث از بقای اجساد

۱. همو، شرح المرثیه، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. همو، مجموعه الرسائل الحکمیة، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳. همو، شرح الزيارة الجامعة الکبیره، ج ۴، ص ۲۹ و ۳۰.

امامان علیهم السلام در قبر سخن رفته است، مقصود جسدی بدون صورت عنصری بوده، یعنی همان جسد هورقلیایی که این تنها برای امامان دیگر قابل مشاهده است.^۱

سه. معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که ملاحظه شد، قول به جسد هورقلیایی در تفکر احسائی تبیین کننده معاد جسمانی به شمار رفت و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه مبنای تبیین مسئله معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته است. احسائی معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام می باشد که محال است. در نتیجه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در هر فلکی جسمی متناسب با آن داشته اند.^۲

البته شاید سخن شیخ احمد احسائی در شرح جمله «مستجیر بکم» از زیارت جامعه، دلالت بر تجدیدنظر و برگشت وی از نظریه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، چنانکه آورده است:

... ولهذا صعد النبي صلی الله علیه و آله ليلة المعراج بجسمه الشريف مع ما فيه من البشرية الكثيفة و بثيابة التي عليه و لم يمنعه ذلك عن اختراق السماوات والحجب و حجب الأنوار، لقلّة ما فيه من الكثافة. ألا تراهم يقف في الشمس ولا يكون له ظلّ مع أنّ ثيابه عليه كاضمحلالها في عظيم نوريتها و كذاك حكم اهل بيته صلی الله علیه و آله.

در هر حال این سخنان مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از مسئله معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کیفیت زندگی ظاهری ایشان می باشد.

۱. همان، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. مرتضی مدرس چهاردهی، شیخی گری، بایبی گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، ص ۷۴.

چهار. زندگی و غیبت امام زمان علیه السلام

از دیگر آرای ویژه احساسی، آن است که وی درباره زندگی امام زمان علیه السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هورقلیا به سر می‌برند و هرگاه بخواهند به اقلیم سبعة شریف بیاورند صورتی از صورت‌های اهل این اقلیم را می‌پوشند؛ به‌علاوه جسم، زمان و مکان ایشان لطیف‌تر از عالم اجسام و متعلق به عالم مثال است، و به جهت آنکه نفس ایشان حقیقت هر چیز را می‌بیند و از تخیلات و تصورات به دور است بهشت را بنفسه - نه با صورت آن - بهشت می‌بیند.^۱

علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احساسی رساله‌ای است به نام *حیة النفس* در باب اصول عقاید که به‌دست شاگردش «سید کاظم رشتی» به زبان فارسی ترجمه شده است. در این کتاب از وجود مبارک امام زمان علیه السلام و تولد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه سخن به میان آمده است ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد.

مثلاً شیعه می‌گوید امام دوازدهم علیه السلام زنده است و با قالب جسمانی خود مرور ایام می‌کند تا روزی که اراده نموده و ظاهر شود اما شیخی‌ها با این عقیده مخالف هستند و می‌گویند امام دوازدهم علیه السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به‌دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا تقدیر و سرنوشت‌اش به‌دست ذات باری تعالی است.

در تعقیب این نظریه، شیخیه می‌گویند روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون نیز از بدن یک نفر به دیگری منتقل می‌شود. به این طریق که

وقتی قالب جسمانی از بین رفت روح آن امام به‌جای این که محو شود کالبد دیگری را برای خود انتخاب می‌کند و به این طریق زندگی‌اش را می‌گذراند و زنده است.^۱

داوری پایانی

بخشی از عقاید قابل تأمل احسائی ملاحظه شد و روشن گشت که بر خلاف عقاید مسلم شیعه است. در عین حال عده‌ای بر این باورند که شیخ، مشکل عقیدتی نداشته و آنچه را که به او نسبت می‌دهند، درست نیست. خوب است داوری پایانی در باب انحراف اعتقادی احسائی را از اسوه عارفان، آیت حق، «سید علی‌آقا قاضی» (۱۳۶۶ ق) - استاد «علامه طباطبایی»، که می‌گفت هر چه دارم از سید علی‌آقا قاضی دارم - بشنویم:

وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره شیخیه چیست؟» قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احسائی را بیاور و نزد من بخوان.»

او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می‌خواهد در این کتاب، ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه کارها بی‌ی که ایجاد می‌شود، مربوط به اسماء و صفات خداوند است و اتحادی میان ذات خدا و اسماء و صفات او وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احسائی، ذات خدا را مفهومی پوچ و بی‌اثر و صرف نظر از اسماء و صفات می‌خواند، و این، عین شرک است.»^۲

وجود عقاید فاسد در میان نوشته‌های احسائی نه تنها از سوی منتقدان مطرح شده بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه روایت داشته‌اند، بی‌تمایل به

۱. همان، ص ۴۱.

۲. محمد محمدی‌اشتهاردی، بایب‌گری و بهائی‌گری، ص ۳۵.

نقد افکار او نبودند، به عنوان مثال می توان از ملامحمدعلی برغانی (۱۲۶۹ - ۱۱۷۵ ق) فرزند «ملامحمد ملائکه» و برادر کهنتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان، قم و عتبات از درس عالمان بزرگ و نامدار بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شد. سرانجام شیفته شیخ احمد احسائی گردید و از او اجازه روایت گرفت.

به دلیل گرایش به آراء او، در ماجرای اختلاف و مناظره شهید ثالث با احسائی میانجی گری کرد و از شیخ خواست تا رساله‌ای در تعدیل نظریات خود بنویسد. احسائی، این خواسته را اجابت نمود و رساله‌ای مشهور به «توبه‌نامه» نوشت ولی این تلاش بی ثمر بود.

پس از این، شیخ دیگر در میان مردم ایران جایگاهی نداشت، لذا از ایران به سوی کربلا و سپس به طرف مکه عازم گردید و در اثنای راه دچار بیماری شد و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه ذی القعدة سال ۱۲۴۱ هجری از دنیا رفت و جسدش را به مدینه انتقال دادند و در قبرستان بقیع، پشت دیوار بقعه مطهر، طرف جنوب و مقابل بیت‌الاحزان دفن کردند.^۱

تألیفات شیخ احمد احسائی

۱. شرح الزیارة الجامعة، در چهار جلد.

۲. جوامع الکلم، در دو جلد (شامل ۹۲ رساله).

۳. شرح کتاب عرشیه ملاصدرا، در سه جلد.

۴. شرح فوائد.

۵. شرح کتاب مشاعر ملاصدرا.

۱. عبدالله بن احمد احسائی، شرح حالات شیخ، ص ۵۴.

۶ اسرار الصلوة.

۷. شرح تبصره و... که بالغ بر ۱۵۰ عدد کتاب، رساله و خطبه از ایشان فهرست شده است.

جانشینی سید کاظم رشتی

شیخ احمد از بین شاگردان خود «سید کاظم بن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری» را به جانشینی برگزید و در مجالس درس درباره او می‌گفت: «ولدی کاظم یفهم و غیره لایفهم»^۱.

اجداد پدری سید کاظم از سادات حسینی مدینه بودند که به واسطه شیوع طاعون به شهرستان رشت مهاجرت کرده و ساکن آنجا شدند. کاظم در سال ۱۲۱۲ هجری مطابق با ۱۷۹۸ میلادی در رشت متولد می‌شود. وی در طفولیت همچون استادش فردی رؤیایی بود و ظاهراً طبق خوابی که می‌بیند مشتاق دیدار شیخ احمد احسائی می‌شود و در حدود ۱۵ سالگی از رشت راهی یزد - محل سکونت شیخ - می‌شود و خیلی زود جزء ملازمان او می‌گردد.^۲

محمد کریم خان کرمانی در کتاب *هدایة الطالبین* در مورد جانشینی سید

کاظم رشتی می‌نویسد:

بعد از آنکه شیخ جلیل (شیخ احمد احسائی) به جوار رحمت ایزد رفت، معاندین چنان پنداشتند که نور خدا و آثار فضایل از عالم منقطع خواهد شد. چندی به خود مشغول بودند و آرام گرفتند تا آن که دیدند این نور روز افزون در تزیید است و خُرد، خُرد، حاملی برای

۱. نورالدین چهاردهی، *از احساء تا کرمان*، ص ۲۷؛ محمد کریم کرمانی، *هدایة الطالبین*، ص ۶۴

۲. ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب مشایخ عظام*، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

آن علم لدنی پیدا و بنای نشر فضایل و علوم گذارده شده است دو مرتبه احقاد ایشان به حرکت در آمد و عنان اذیت به جانب سید جلیل (سید کاظم رشتی) منصرف کردند و از هر طرفی سخن راندند تا به آن بزرگوار پیغام کردند که نشر علوم شیخ را موقوف کن و از این فضایل سخن مگو که مردم گمراه می‌شوند.^۱

سید کاظم رشتی - همانند شیخ احمد - آشنایی سطحی با علوم متداوله زمان خود داشت و در گفتارش از هر یک شاهی می‌آورد تا پیروان بیشتری جلب نماید. وی در برابر سؤالات، پاسخ‌های عجیب و رمزگونه می‌داد. برای نمونه در رساله‌ای به نام شرح خطبه طنجیه صفحه ۴۴ درباره ملائک آسمان‌ها می‌گوید:

رؤسای ملائک در هر آسمان معلومند، فلک اول ملائک کلی آن اسماعیل است، فلک دوم سیخائیل و سیمون و زیتون و شمعون و عطائیل، فلک سوم سیدیائیل و زهریائیل چهارم صاصائیل و کلپائیل و شمائیل، پنجم کاکائیل و فشائیل و

و با همین قافیه شصت و هفت اسم ساختگی و بی‌مدرك دیگر را ذکر می‌کند.

مرید پروری سید کاظم بدین قرار بود که چون شیخ مرحوم شده و در دسترس قرار نداشت تا در بوته آزمایش نهاده شود، تا جایی که می‌توانست برای وی مقامات علمی و روحانی قائل می‌شد و بعد چون مردم جایگاه رفیعش را باور می‌کردند خود را شاگرد یگانه و وارث علوم و دین‌جویی‌های او قلمداد می‌کرد.

۱. محمد کریم کرمانی، هدایة الطالبین، ص ۱۲۴.

او در رساله *دلیل المتحیرین*، شیخ را دانا و محیط به علوم معقول و منقولی چون طلسمات، کیمیا، سیمیا، لیمیا، هیمیا، ریمیا، پزشکی و... می‌دانست و برای اینکه از او نپرسند این همه معلومات را کجا، نزد کدام استاد و در کدام زمان آموخته بوده می‌نویسد:

شیخ احمد علوم را از منبع و معدنش که ائمه طاهرین باشند، تحصیل نموده است.

او همچنین شیخ را مظهر اسم آسمانی حضرت محمد ﷺ (احمد) و جلوه‌گاه آن نام مبارک معرفی می‌نمود و او را همان قریه ظاهره و رابط بین امام و مردم به‌شمار می‌آورد.^۱

سید کاظم رشتی مدت ۱۷ سال به‌عنوان شیعه کامل، رهبری شیخیان را بر عهده داشت. بنا به نقل محمد کریم‌خان در دوران رهبری او در سال ۱۲۵۸ هجری دولت عثمانی به کربلا حمله کرد و برای سرکوبی مردم صحنه‌های وحشتناک قتل و غارت به پا شد ولی خانه سید کاظم رشتی محفوظ ماند.

بعد از این حادثه (نجیب پاشا) حاکم عثمانی که متصدی حمله به کربلا بود، سید کاظم را به بغداد دعوت نمود ولی به او (قهوه مسموم) خوراند. سرانجام در شب یازده ذیحجه ۱۲۵۹ هجری درگذشت و در کربلا به خاک سپرده شد.^۲

تالیفات وی بالغ بر ۱۷۲ عنوان می‌باشد که «شیخ ابوالقاسم خان ابراهیمی» مجموعه نوشته‌های او را در هفت بخش فهرست کرده است:

۱. کاظم بن قاسم رشتی، شرح القصیده، ص ۲۹۷.

۲. هانری کربن، مکتب شیخی، ص ۴۵ و ۴۶؛ ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست کتب مشایخ عظام، ج

۱. کتب و رسائل حکمیة و الهیه و فضائل؛
 ۲. کتب و رسائل اعتقادات و اجوبه ایرادات؛
 ۳. کتب و رسائل در زمینه سیر و سلوک؛
 ۴. کتب و رسائل اصول فقه؛
 ۵. کتب و رسائل فقهیه؛
 ۶. کتب و رسائل تفسیر؛
 ۷. کتب و رسائل در پاسخ به سؤالات مختلف.^۱
- ولی می‌توان برای نمونه به چند کتاب معروف وی اشاره نمود:

۱. دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدین؛

۲. مقامات العارفین؛

۳. علم الاخلاق و السلوک؛

۴. الاسم الاعظم و تحقیق يتعلق به؛

۵. شرح قصیده.

بعد از مرگ سید کاظم، شیخیه به چند گروه تقسیم شدند، زیرا وی برای خود جانشینی انتخاب نکرده بود. به همین خاطر شیخیان که به دنبال شیعه کامل و واسطه فیضی برای پیروی می‌گشتند به چند فرقه تقسیم شدند:

۱. شیخیه کرمان

یک. حاج محمد کریم خان کرمانی (۱۲۸۸ - ۱۲۲۵ ق)؛ پسر «محمد ابراهیم خان ظهیرالدوله» والی کرمان و پسر عم فتعلی شاه قاجار بود.

۱. همان، ج ۲، ص ۸۶

وی به جهت موقعیت ویژه‌ای که داشت بعد از سید کاظم ادعای رهبری شیخیه را نمود و به خاطر ارتباط نسبی با دربار قاجار و با ادعای نزدیکی به سید بر رقیبانی چون «میرزا حسن گوهر»، «میرزا محیط کرمانی» و «حاج میرزا شفیع تبریزی» که با داشتن صدها شاگرد به نشر عقاید اساتید خود (سید کاظم و شیخ احمد احسائی) مشغول بودند پیشی گرفته و پیروان زیادی را دور خود جمع کرد و با پیروانش به شیخیه کرمانیه معروف گشت.

سرانجام حاج محمد کریم خان در سال ۱۲۸۸ هجری به عزم زیارت کربلا از کرمان حرکت نمود. اما روز دوشنبه ۲۲ شعبان بر اثر بیماری در قریه «نه‌رود» در میان راه از دنیا رفت و جسدش را به کربلا انتقال داده و پایین پای قبر سید کاظم رشتی دفن کردند.

ابوالقاسم خان ابراهیمی کتب حاج محمد کریم را بالغ بر ۲۶۷ جلد می‌داند که می‌توان نمونه‌های زیر را از تألیفات برجسته وی به شمار آورد:

۱. ارشاد العوام؛
۲. فصل الخطاب؛
۳. هدایة الطالبین؛
۴. رجوم الشیاطین.^۱

دو. حاج محمد خان کرمانی (۱۳۲۴ - ۱۲۶۳ ق، معروف به آقای ثانی)؛ پسر دوم حاج محمد کریم و برادر «حاج زین العابدین» است که در روز چهارشنبه ۱۹ محرم الحرام ۱۲۶۳ هجری متولد و در بیستم محرم ۱۳۲۴ مرحوم گشته است و بر حسب وصیت، جسد او را در کنار قبر پدرش مدفون ساختند.^۲

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. هانری کرین، مکتب شیخی، ص ۶۴ - ۵۹.

برخی تألیفات او عبارتند از:

۱. کتاب المبین (در اخبار ائمه اطهار)؛

۲. وسیله النجاة (تحقیقی پیرامون ارکان اربعه)؛

۳. مصباح السالکین (در سیر و سلوک)؛

۴. ینابیع الحکمه (۳ جلد در مباحث الهیئت و مبدا و معاد).^۱

سه. حاج زین العابدین کرمانی (۱۳۶۰ - ۱۲۷۶ ق)؛ پسر چهارم محمد کریم خان در هفدهم رجب ۱۲۷۶ هجری متولد شد و پنجم جمادی الاول ۱۳۶۰ هجری از دنیا رفت.

آثار حاج زین العابدین مشتمل بر ۱۵۳ عنوان می‌باشد و برای نمونه می‌توان موارد ذیل را نام برد:

۱. تمییز الاوصیاء؛

۲. تنزیه الاولیاء؛

۳. صواعق البرهان؛

۴. صراط المنعمین.

چهار. شیخ ابوالقاسم خان ابراهیمی (۱۳۸۹ - ۱۳۱۴ ق)؛ مشهور به سرکار آقا فرزند شیخ زین العابدین خان و نوه شیخ محمد کریم خان کرمانی است. وفات شیخ ابوالقاسم در ماه رمضان ۱۳۸۹ هجری و در مشهد مقدس اتفاق افتاده و جسد او در همان جا به خاک سپرده شده است. شیخ ابوالقاسم خان ابراهیمی کرمانی تألیفات بسیاری دارد که برای نمونه عناوین زیر آورده می‌شود:

۱. رساله ارض تسعین (در بیان احکام روزه و نماز در نواحی قطبی)؛

۱. ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست کتب مشایخ عظام، ج ۲، ص ۳۹۸ - ۳۰۶.

۲. اجتهاد و تقلید؛

۳. فلسفه؛

۴. فهرست کتب مشایخ در دو جلد.

پنج. عبدالرضا خان ابراهیمی، فرزند حاج ابوالقاسم (۱۴۰۰ - ۱۳۴۰ق)؛ در کرمان متولد و بعد از پدر به‌عنوان مرجع و رهبر شیخیه منسوب گردید. او در سال ۱۳۵۸ شمسی در کرمان ترور شد و از دنیا رفت.

تالیفات ایشان در حدود هشتاد و شش عنوان با موضوعات فقه، اصول، حکمت و سایر علوم می‌باشد.

برای نمونه می‌توان کتاب ترجمه رساله یا علی مدد در جواز استمداد از حضرت امیر علیه السلام را نام برد.

شش. سید علی موسوی بصری (۱۳۴۶ ق)؛ در شهر بصره متولد شد و فرزند «سید عبدالله موسوی بصری» از علمای عراق بود.

سید علی که از شاگردان حاج عبدالرضاخان ابراهیمی به‌شمار می‌آمد بعد از او و تاکنون به‌عنوان مرجع شیخیه کرمان شناخته شد.

۲. شیخیه آذربایجان

در آذربایجان شاگردان شیخ احمد و سید کاظم به تبلیغ و ترویج آرای ایشان پرداختند و موفق‌ترین آنها عبارتند از:

یک. خانواده حجت‌الاسلام؛ بزرگ این خاندان «میرزا محمد مامقانی» معروف به حجت‌الاسلام (۱۲۶۹ ق) است که نخستین عالم و مجتهد شیخی در منطقه آذربایجان به‌شمار می‌آید.

مرحوم مامقانی سه فرزند داشت که هر سه از مجتهدان شیخی تبریز و

ملقب به حجت‌الاسلام بودند و به ترتیب از مراجع شیخیه آذربایجان به حساب می‌آمدند.

۱. میرزا محمدحسین حجت‌الاسلام (۱۳۱۳ ق)؛

۲. میرزا محمدتقی حجت‌الاسلام (۱۳۱۲ ق)؛

۳. میرزا اسماعیل حجت‌الاسلام (۱۳۱۷ ق).

دو. خاندان ثقة‌الاسلام؛ «میرزا شفیع تبریزی» معروف به ثقة‌الاسلام، از شاگردان شیخ احمد احسائی بود و بعد از سید کاظم رشتی ادعای رهبری شیخیه را نمود. پس از او فرزندش «میرزا موسی ثقة‌الاسلام» نیز داعیه رهبری شیخیه را داشت.

سه. خاندان احقاقی؛ «میرزا محمد باقر اسکوئی» (۱۳۰۱ - ۱۲۳۰ ق) پس از مرگ سید کاظم رشتی مدعی جانشینی او شد. بعد از او فرزندش «میرزا موسی احقاقی» (۱۳۶۴ - ۱۲۷۹ ق) صاحب کتاب *احقاق الحق و ابطال الباطل* ادعای رهبری نمود و بعد از او فرزندانش میرزا علی، میرزا حسن و میرزا محمدباقر هر کدام خود را رهبر شیخیه می‌خواندند. لازم به ذکر است که دو فرقه حجت‌الاسلام و ثقة‌الاسلام منقرض گشته‌اند، لیکن فرقه احقاقیه پابرجاست و مرکز آن در حال حاضر در کویت می‌باشد و «میرزا عبدالرسول احقاقی» ریاست آن را بر عهده دارد.

فصل چهارم

بایه

ادعای دروغین «بابیت» هر از چندگاهی در زمان ائمه علیهم السلام مطرح می‌شد ولی شاید بتوان گفت هیچ‌یک از آن مدعیان دروغین به اندازه «علی محمد باب شیرازی»، جامعه اسلامی را به انحراف نکشانده باشند و لذا در این فصل تلاش می‌کنیم با بنیانگذار این فرقه و خصوصیات فکری و روحی او و انحرافاتش آشنا شویم.

بنیانگذار فرقه «بابیه»^۱

این فرقه به دست شخصی به نام علی محمد باب شیرازی ملقب به «باب» تأسیس شد. بابیه او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» هم لقب داده‌اند. وی فرزند سید رضا بزاز است.^۲

او در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در

۱. این بحث برگرفته است از: عزالدین رضائزاد، *فرقه شناسی*، بخش اول، شیخیه و بابیه (البته با دخل و تصرف).

۲. در صفحه چهار از کتاب *آیین باب آمده است*: «پدر سید علی محمد باب. سید علی رضا و نام جدش سید ابراهیم پسر سید فتح‌الله است.» خود باب هم در کتاب *بین‌الحرمین*، نام خود و نام نیاکانش را چنین نوشته است.

شیراز به دنیا آمد.^۱

مادر او «فاطمه بیگم» نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت دایی خود «حاجی سید علی» تربیت یافت.

تحصیلات علی محمد باب

وی دروس ابتدایی را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی نزد شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به تحصیل پرداخت.^۲ شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود.^۳ سید علی محمد نزد او به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه‌های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران با رؤسای شیخیه (احسائی و رشتی) آشنا شد.

برخی از پیروان باب تلاش کردند اینگونه وانمود کنند که علی محمد باب درس نخوانده تا به اصطلاح «امی» قلمداد گردد ولی مدارکی که از کتب خود آنها در دست است، نشان می‌دهد که وی مدتی برای تحصیل و درس خواندن به مکتب رفته است.^۴ اما آنچه می‌توان گفت این است که تحصیلاتش اندک

۱. باب در کتاب *بین الحرمین*، درباره زمان ولادت‌اش آورده است: «و آئه لعبد قد ولد فی یوم اول المحرم من سنة ۱۲۳۵...» بعضی هم نوشته‌اند که میرزا علی محمد شیرازی، در یکم محرم ۱۲۳۶ هجری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سن سی سالگی، تیرباران شده است. (بنگرید به: علی اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۹، ص ۳۲).

۲. بعید نیست که مخاطب باب در این عبارت: «ان یا محمد معلمی. لاتضربی فوق حد معین...» معلم وی، همین شیخ محمد عابد باشد. (این عبارت در کتاب *بیان عربی*، صفحه ۲۵ آمده است.)

۳. بنگرید به: محمد علی نبیل زرنندی، *تلخیص تاریخ نبیل زرنندی*، ص ۶۳ و ۶۴.

۴. بنگرید به: نبیل زرنندی که از بزرگان بهائیان است در صفحه ۶۴ تاریخ خود و نیز در کتاب

بود زیرا در نوشتن مطالب به زبان فارسی و به‌ویژه عربی دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه عدم‌اطلاع کافی‌اش از ادبیات این دو زبان است. او پس از مدتی کوتاه از تحصیل دست کشید و در هفده سالگی همراه دایی خویش میرزا سید علی تاجر شغل پدر را پیشه خود ساخت.^۱ وی حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است اقامت گزید و در کنار داد و ستد در بندر بوشهر با رفتار صوفیانه به برخی از عبادات می‌پرداخت که به‌عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «زعیم الدوله» در کتاب مفتاح باب الابواب (عربی) در این‌باره مطالبی نوشته که خلاصه ترجمه‌اش این است:

او را به بوشهر فرستادند و تا بیست سالگی نزد دایی خود بود؛ در این ایام به کارهای روحی می‌پرداخت و به تسخیر ستارگان و کواکب اشتغال داشت، به بام کاروانسرای حاج عبدالله که حجره داییش در آنجا بود می‌رفت و سر برهنه تا عصر می‌ایستاد و اورادی می‌خواند و در نتیجه ناله‌های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمی او را تضعیف نمود اما نصایح دایی او هیچ تأثیر در وی نکرد.^۲

مطامع الانوار، صفحه ۵۹ آمده است. همچنین احمد یزدانی مؤلف نظر اجمالی در دیانت بهائی در مقدمه کتابش به این امر اشاره کرده و در کتاب گنجینه حدود و احکام نوشته اشراق خاوری که او نیز از نویسندگان معروف آنها است در صفحه ۳۰۸ و کتاب حدیقه الیمانیه تألیف میرزا نبیل‌زاده قزوینی صفحه ۲۰۲ و کتاب کشف الغطاء، تألیف ابوالفضل گلپایگانی در صفحات ۵۶، ۸۲ و ۸۳ و در کتاب ظهور الحق، اسدالله فاضل‌مازندرانی صفحه ۲۶۳ و... نیز درباره درس خواندن سید علی‌محمد در کودکی در مکتب شیخ محمد عابد، مطالبی نوشته شده است. (محمد محمدی‌اشتهاردی، بایب‌گری و بهائی‌گری، ص ۴۰ و ۴۱).

۱. بنگرید به: مقاله سیاح، صفحه پنج این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسین علی بهاء) است که نام‌های دیگر هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه یک مسافر، شرح سیاح دارد.

۲. زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، ص ۱۱۲.

۲. نبیل زرنندی در تاریخ خود می‌نویسد:

حضرت باب غالب اوقات در بوشهر که بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود، چند ساعت به بالای بام تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند، آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می‌تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه بود...^۱

۳. مؤلف کتاب هشت بهشت در صفحه ۲۷ می‌نویسد:

در آن ایام داغ تموز (تابستان) که در بوشهر آب در کوزه می‌جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام، (میرزا علی‌محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند.^۲

به راستی چه انتظاری از کسی می‌رود که چنین روشی را انتخاب کند و در برابر تابش آفتاب سوزان بوشهر صبح را شب نماید؟ آیا عقل و مغز صحیحی در او باقی می‌ماند؟ ولی همین روش صوفیانه و مقدس مآبانه می‌توانست مردم ساده‌لوح و زود باور را فریب دهد.^۳

۴. رضاقلی‌خان هدایت نیز می‌نویسد: «روزها، در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت داشت، سربرهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغ‌اش را به کلیه، زایل، به روز شمسات نایل ساخت.»^۴

۱. محمدعلی نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۶

۲. برخی مدعی هستند کتاب هشت بهشت تألیف ادوارد براون انگلیسی است ولی به نظر می‌رسد این کتاب تألیف میرزا آقاخان کرمانی داماد صبح ازل برادر بزرگ‌تر حسین‌علی بهاء نوری باشد.

۳. محمد محمدی‌اشتهاردی، بای‌گری و بهائی‌گری، ص ۴۴.

۴. بنگرید به: رضاقلی‌خان هدایت ناصری، روضة الصفاء از صفحه ۱۲۷۰ تا صفحه ۱۲۷۴ جلد

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود؛ به کارهای غیرمتعارف دست می‌زد و طبیعتاً خرافه‌گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» سخت علاقه‌مند و پابند بود و گاه با همین طلسمات بی‌اساس و اوراد به تسخیر جن و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت چنانکه در هوای گرم تابستان بوشهر هنگام بلندی آفتاب بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می‌خواند و حرکات ریاضت‌کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود.^۱

به هر حال این وضعیت ریاضت‌های غلط تأثیر زیادی در روحیه او باقی گذاشت و زمینه انحراف اعتقادی‌اش را فراهم ساخت.

علی‌محمد باب پس از توقف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت به شیراز بازگشت و از آنجا به مکه سفر کرد. سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم به کربلا رفت و در آنجا به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه سید کاظم رشتی، شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسائی، به وی گرایش پیدا کرد.

سید علی‌محمد در مدت توقف خود در کربلا - که ظاهراً دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی درآمد و مورد توجه استادش قرار گرفت. وی در طول مدت شاگردی‌اش، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسائی هم آگاهی یافت.^۲ به علاوه هنگام اقامت در کربلا، از

دهم این کتاب مطالبی درباره بابیه و بهائیه آمده است.

۱. بنگرید به: عبدالحمید اشراق خاوری، خاتمیت پیامبر سلام علیه السلام، ص ۴۱؛ محمدعلی

نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶

۲. اسدالله فاضل‌مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

درس ملاصادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت،^۱ و سرانجام در سال ۱۲۵۷ هجری به شیراز بازگشت.

وقتی که میرزا علی محمد از کربلا به شیراز مراجعت کرد. به وسیله مکاتبه و نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت. از این رو در شیراز به وسیله «علی بسطامی» سفارش نمود که نامه‌های مرا نزد هر کس که هست از کربلا به شیراز بفرستید.^۲

پیدایش فرقه بابیه و ادعاهای دروغین

در سال ۱۲۵۹ هجری بود که سید کاظم رشتی از دنیا رفت، ولی برای خود جانشین معین نکرد. آنها مذهب را دارای چهار رکن می‌دانستند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع؛ منظورشان از رکن رابع شیعه خالص و خاص بود و معتقد بودند که رکن رابع رابط میان امام و مردم است.^۳

ابتدا معلوم نبود چه کسی در رکن رابع (یعنی شیعه کامل) جانشین وی خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردانش از قبیل «ملاحسین بشرویه»، «ملاعلی بسطامی»، «حاج محمدعلی بار فروشی»، «آخوند ملاعبدالجلیل ترک»، «میرزا عبدالهادی»، «میرزا محمدهادی»، «آقا سید حسین نوری»، «ملاحسن بجستانی»، «ملا بشیر»، «ملا باقر ترک»، «ملا احمد ابدال» و... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد برآمدند که یک وجود فوق‌العاده را بیابند به گونه‌ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲. عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. محمد محمدی اشتهاردی، بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۴۵.

بسیاری از این افراد، پیش از آنکه از هم جدا شوند، هم‌پیمان و هم‌قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده موفق شدند، نتیجه تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند.^۱

از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله آنان حاجی محمد کریم‌خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی‌محمد شیرازی و... بودند.

این امر سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه شیخیه گردید. در این میان، ملاحسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی‌محمد شیرازی شده بود قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد» لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت:

مکاشفه رخ داد و دریافتم که جانشین به حق سید کاظم رشتی، سید علی‌محمد است.^۲

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه شیخیه که با این نوع ادعا مانوس بودند، به سید علی محمد شیرازی گرایش بیشتری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هجری در سن ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را

۱. بنگرید به: علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ص ۳۳.

۲. این جریان در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) جلد سوم با تفصیل بیشتری آمده است.

اعلام کرد.^۱ و بدین‌گونه فرقه ضاله بابیت شکل گرفت.

علی محمد شیرازی به جانشینی سید کاظم رشتی اکتفا نکرده و هر از چند گاهی ادعای باطل و دروغی را برای پیروان ساده‌لوح خود مطرح می‌کرد که ما ذیلاً به چند ادعای او (بابیت، ذکریت، مهدویت، رسالت و سرانجام الوهیت) اشاره خواهیم کرد:

ادعای بابیت

میرزا علی محمد شیرازی شب جمعه ۵ جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری در سن ۲۵ سالگی در زمان سلطنت محم‌شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) ادعای بابیت کرد و گفت من باب، مأمور و نائب خاص امام زمان عجل الله فرجه هستم.^۲ ظاهراً این ادعا را برای اولین بار در حضور ملاحسین بشرویه مطرح کرد. او بر این اعتقاد اصرار داشت که مردم باید برای پی بردن به اسرار ازلی و ابدی، از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می‌گفت: «همه باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن رازها دست یابند». در پی این ادعا در مدت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامونش را گرفتند به طوری که بعدها سید علی محمد آنان را حروف «حی» نامید.

آنان عبارت بودند از:

۱. ملامحمدعلی بارفروش؛

۲. ملاحسین بشرویه؛

۳. آقا میرزا محمدباقر؛

۱. عزالدین رضائزاد، فرقه‌شناسی، بخش اول، ص ۱۵۰.

۲. محمد محمدی اشتهادردی، بابی‌گری و بهائی‌گری، ص ۴۵.

۴. آقا محمد حسن؛
۵. ملاعلی بسطامی؛
۶. قره‌العين طاهره؛
۷. شیخ محمد ابدال؛
۸. آقا سید حسین یزدی؛
۹. میرزا محمد روضه خوان یزدی؛
۱۰. سعید هندی؛
۱۱. ملا محمد خویی؛
۱۲. ملا خدا بخش قوچانی؛
۱۳. ملا جلیل ارومی؛
۱۴. ملا باقر تبریزی؛
۱۵. ملا یوسف اردبیلی؛
۱۶. میرزا هادی قزوینی؛
۱۷. میرزا محمد علی قزوینی؛
۱۸. ملا حسین بجستانی.^۱

سید علی محمد غالباً این حدیث مشهور را می‌خواند: «انا مدینة العلم و علی بابها» و مقصودش این بود که همان‌گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیرممکن است و او، همان واسطه کبرا است.^۲

۱. عبدالحسین آیتی (آواره)، *الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه*، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب در ۵۷۵ صفحه در سال ۱۳۴۲ هجری در مصر به چاپ رسید.

۲. بنگرید به: محمد حسین اعلمی حائری، *دائرة المعارف الشیعیه العامه*، ج ۶ ص ۲۰.

براساس برخی نقل‌ها زمانی که سید علی‌محمد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه زمانی که، به همراه یکی از مریدانش به نام محمدعلی بار فروش به بوشهر رسید، دستور داد در یکی از مساجد این شهر عبارت «اشهد ان علیاً قبل نبیل بابُ بقیة الله» را در اذان داخل کنند.^۱ که تصریح بر این دارد که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل که به حساب جُمْل با «علی محمد» برابر می‌شود) باب امام زمان علیه السلام است.^۲

نکته قابل توجه این است که بیشتر این ساده‌لوحان، علی‌محمد را تنها به‌عنوان باب و نائب و وکیل خاص امام زمان علیه السلام پذیرفته بودند و خبر نداشتند که میرزا علی‌محمد داعیه‌های دیگری را نیز در سر می‌پروراند. به‌عنوان نمونه گفتار عبدالحسین آیتی است که می‌نویسد:

در ابتدای طلوع، عموماً از کلمه باب چنین استنباط می‌شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود (حضرت ولی عصر علیه السلام) و خلق است.^۳

زمانی که پس از کشته شدن ملاحسین بشرویه‌ای در واقعه طبرس (در قلعه شیخ طبرسی) با عده‌ای از «حروف حی» و دیگر بابیان مانند «ملاجلیل ارومی»، «ملایوسف اردبیلی»، «ملاحمود خوئی»، «میرزا علی قزوینی» و شیخ علی پسر ملاعبدالخالق یزدی به‌دست قوای دولتی،^۴ نامه‌ای مبنی بر ادعای قائمیت در سال ۱۲۶۵ هجری از میرزا علی‌محمد

۱. محمدباقر نجفی، بهائیان.

۲. عزالدین رضائزاد، فرقه‌شناسی، بخش اول، ص ۱۵۲.

۳. بنگرید به: عبدالحسین آیتی (آواره)، الکواکب الدریه، ص ۴۹.

۴. درباره داستان واقعه طبرس به کتاب جمال ابهی صفحه ۹۱ مراجعه شود.

۱۲۶۵ به عبدالخالق رسید، او بر سر خود کوفت و گفت پسر من به ناحق و باطل کشته شد.^۱

ادعای ذکریت

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، حس جاه‌طلبی علی محمد شیرازی و ساده‌لوحی برخی از یارانش باعث شد که به باییت اکتفا نکند و بقول نویسنده کتاب *نقطه الکاف* مقام باییت خود را به ملاحسین بشرویه تفویض نموده و خود را «ذکر» بنامد.^۲ زیرا به دروغ ادعا می‌کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور ارشاد جهانیان کرده و به همین جهت برای خود قائل به مقام ذکریت بود؛ و مقام «ذکر» و «فؤاد» بالاترین مراحل سلوک هستند.^۳

او در آغاز تفسیرش بر سوره یوسف می‌نویسد:

الله قد قدر ان يخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، علی عبده لیکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغاً؛^۴ همانا، خدا مقدر کرده که این کتاب، از جانب محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی طالب، بر بنده‌اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد.

۱. بنگرید به: اسدالله فاضل مازندرانی، *ظهور الحق*، ص ۱۷۳.

۲. میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، ص ۱۸۱.

۳. عزالدین رضانژاد، *فرقه‌شناسی*، بخش اول، ص ۱۵۳.

۴. علی محمد شیرازی، *احسن القصص*، ص ۱؛ نیز بنگرید به: *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱،

ادعای مهدویت

بعد از مدتی که از دعاوی «باییت» و «ذکریت» گذشت او ادعای خود را تغییر و ترقی داد و رسماً ادعای مهدویت کرد. مؤلف *نقطه الکاف* می‌گوید او ادعای دیگری را بدین مضمون مطرح کرد:

من ام آن کس که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید.^۱

آیتی می‌نویسد: «باب» علناً در کنار کعبه ادعای خود را اظهار و ابلاغ کرد و گفت: «انا القائم الذی تنتظرون»^۲ ای مردم من همان قائم و امام زمانم که در انتظار او هستید.»

او با ادعای مهدویت در کنار خانه خدا به بوشهر بازگشت و آنجا رحل اقامت افکند. برخی نوشته‌اند: مدت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم پایانی زندگیش بود^۳ و بعدها چون عده‌ای در بوشهر دور او را گرفتند و فساد به پا کردند، میرزا حسین خان نظام الدوله تبریزی حاکم فارس، مأمورینی گماشت میرزا علی محمد باب را تحت الحفظ به شیراز آورند.^۴ او در جمع علمای آن شهر توبه کرد که اشراق خاوری در کتاب‌اش اینگونه نقل می‌کند:

حضرت باب در حضور امام جمعه رو به جمعیت کرد و گفت: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا

۱. میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، ص ۱۳۵.

۲. عبدالحسین آیتی (آواره)، *الکواکب الدریه*، ص ۷۹.

۳. *دایرة المعارف تشیع*، ج ۳، ص ۴ و ۵.

۴. محمدعلی نبیل زرنندی، *تلخیص تاریخ نبیل*، ص ۱۳۴.

هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند،
لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند، لعنت خدا بر کسی
که مرا منکر امیرالمومنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام بداند.^۱

اگرچه او با این توبه‌نامه از چنگ مأموران نجات پیدا کرد ولی در خفا به
کارهای خود مشغول بوده و به دنبال فرصت می‌گشت.

نقد: با وجود صدها روایت پیرامون مهدویت، مشخصات ظاهری آن
حضرت و علائم و نشانه‌های ظهور که هر انسان مطلع و کارشناس با مراجعه
به آنها می‌تواند دروغ بودن این ادعا را تشخیص دهد و با توجه به جهل و
نادانی او که با بی‌پاسخ نهادن پرسش‌های علمای زمان بر همگان آشکار شده
بود و تا آن حد پیش رفت که سرانجام در برابر یک عالم در منطقه‌ای کوچک
اظهار ندامت و پشیمانی کرد، باید پرسید چرا عده‌ای دنبال چنین افراد گمراهی
حرکت می‌کنند و بسترهای انحراف و تفرقه را به وجود می‌آورند؟

ادعای رسالت

علی‌محمد شیرازی به ادعای واهی «بابیت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسنده
نکرد و انحراف و گمراهی را به حدی رسانید که ادعای «رسالت» کرد و
مدعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود احکام جاودانه اسلام
را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد.

وی در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر
فرموده و می‌فرماید. در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت

رسول الله ﷺ کتاب بیان و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد.^۱

بدین سان بود که انحراف کوچک «ادعای باییت» به انحراف بزرگی چون «ادعای رسالت» منجر شد و عده‌ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.^۲ او خود را برتر از همه انبیای الهی می‌دانست و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشت.^۳

نقد: آموزه‌های دینی اسلام اعم از قرآن و روایات به گونه‌ای به بحث خاتمیت پیامبر ﷺ پرداخته‌اند که جای هیچ‌گونه توجیهی را برای مدعیان رسالت باقی نمی‌گذارد. قرآن می‌فرماید:

ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.^۴

واژه خاتم النبیین به هر صورت تلفظ شود چه به کسر و چه با فتح تاء خاتم، در اینکه حضرت رسول ﷺ آخرین پیامبر است تردیدی ایجاد نخواهد کرد. و روایات فراوان در این زمینه از وجود پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام مبنی بر خاتمیت وارد شده است:

۱. حدیث منزلت از پیامبر اکرم ﷺ:

یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی؛^۵ یا علی تو

۱. علی محمد باب، بیان، ص ۳ (نسخه خطی).

۲. بنگرید به: عزالدین رضانژاد، «از شیخ‌گری تا بابی‌گری»، مجله انتظار.

۳. علی محمد باب، بیان، ص ۱ (نسخه خطی).

۴. احزاب (۳۳): ۴۰.

۵. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸؛ مسلم بن حجاج قشیری، صحیح

در نزد من همانند هارون برادر موسی هستی الا اینکه بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

۲. پیامبر اکرم ﷺ در ضمن خطبه‌ای فرمود:

انا خاتم النبیین و المرسلین و الحجّة علی جمیع المخلوقین اهل السموات و الارضین؛^۱ من خاتم تمام پیامبران و رسولان و حجت بر همه آفریدگان از اهل آسمان و زمین‌ها هستیم.

۳. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدأ؛^۲ خداوند بوسیله پیامبر شما (مسلمانان) پیامبری را ختم فرمود، بنابراین دیگر تا ابد، پیامبری پس از او نخواهد آمد.

و ده‌ها روایت دیگر. حال جای این سؤال باقی است که علی‌محمد باب چگونه با وجود چنین محکماتی بعد از دوازده قرن از بعثت پیامبر اسلام ﷺ و دین جاوید و جامع او ادعای رسالت می‌کند؟!

ادعای الوهیت

شاید برای عده‌ای باور کردنی نباشد که افرادی نظیر سید علی‌محمد باب شیرازی ادعای الوهیت و ربوبیت کرده باشند.

ولی اگر قدری تأمل نماییم و به نوشته‌ها و گفته‌هایی که در کتاب‌های شأن ثبت است نظر کنیم، کوچک‌ترین تردیدی در این زمینه نخواهیم کرد.

۱. مسلم، ج ۲، ۳۲۳؛ عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ۳، ص ۲۰۱ - ۱۹۹، محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۳۷، ص ۲۸۹ - ۲۵۴.

۱. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۶۹.

به عنوان نمونه به دو عبارت از سید علی محمد باب اشاره می کنیم:

۱. سید علی محمد باب در نامه خود به یحیی صبح ازل چنین نوشت:

هذا کتاب من الله الحی القيوم الی الله الحی القيوم قل کل من الله یبدون قل کل الی الله یعودون.^۱ این نامه‌ای است از خدای زنده و برپا دارنده جهان (باب) به سوی خدای زنده و برپا دارنده جهان. صبح ازل بگو همه از خدا آغاز می شوند و همه به سوی او باز می گردند.

۲. سید علی محمد باب در کتاب بیان فارسی^۲ می گوید:

کل شیء باین شیء واحد (علی محمد باب) بر می گردد، و کل شیء با این شیء واحد خلق می شود و این شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من ینظره الله^۳ الذی ینطق من کل شان اتنی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون.

آیا از این عبارت جز ادعای الوهیت و ربوبیت چیز دیگری می توان فهمید؟ به ویژه اگر هر خواننده‌ای بند آخر آن را مطالعه کند جز ادعای خدایی چه برداشتی می نماید؟

همان من الله هستم و هیچ معبودی جز من نیست من پروردگار هر چیز هستم و همه چیزهای غیر از من مخلوق من می باشند. ای بندگانم مرا عبادت کنید.^۴

۱. میرزاجانی کاشانی، نقطه الکاف.

۲. بیان فارسی کتابی است که سید علی محمد باب آن را در زمان تبعید در قلعه ماکو تألیف کرد و تقریباً در مدت دو سال و نیم مشغول نوشتن بود و می خواست آن را نوزده واحد و هر واحد را نوزده باب قرار دهد ولی نتوانست بیش از باب دهم از واحد نهم بنویسد تا اینکه محکوم به اعدام گردید و وصیت کرد که صبح ازل آن را از روی بیان عربی تکمیل کند.

۳. علی محمد باب، بیان فارسی، واحد اول، باب اول.

۴. همان.

نقد: همه این عبارات نشان از سفاقت و بی‌عقلی مدعی دارد. انسانی که خود گرفتار زندان و تبعید است و نمی‌تواند خود را از این بندها رهایی دهد، و مجبور می‌شود در مجالس متعدد توبه کند، و توبه نامه برای شاه بفرستد و برای انسانی همچون خود که فانی و ضعیف است عذر تقصیر می‌آورد و نمی‌تواند خودش را از اعدام خلاص نماید چگونه داعیه الوهیت و ربوبیت می‌کند؟

بازگشت برخی از بزرگان بابیت و روی‌گردان شدن از مرام باب

به گواهی تاریخ تعداد چنین افرادی بیش از حد تصور است و جالب این جاست که در میان این فریب‌خوردگان جدای از مردم عادی تعدادی از بزرگان و دانشمندان را می‌بینیم که بعد از مشاهده ادعای قائمیت، رسالت و حتی الوهیت از او جدا شدند و مردم را متوجه نیرنگ و جعلی بودن این فرقه کردند، در این میان ما به معرفی تعدادی از آنان بسنده می‌کنیم:

۱. ملا عبدالخالق یزدی از روحانیون شاخص مقیم مشهد بود که در اثر تعریف‌های فراوانی که از علی‌محمد باب شنیده بود به وی گرایش پیدا کرد و مقامش در میان بایبان بدان پایه بود که باب در پیغام مکتوبش به محمدشاه قاجار، ملا عبدالخالق یزدی را برای گفتگو پیرامون اثبات مقامش به وی معرفی کرد.^۱

اما به تصریح منابع بابی، همین عبدالخالق یزدی زمانی که فهمید علی‌محمد پا را از ادعای بابیت امام عصر^{علیه‌السلام} فراتر نهاده و مدعی «قائمیت» شده، از بابیت برگشت و با آن مخالفت کرد و جمعی از بایبان نیز به تعبیت از او، از

۱. ابوذر ظاهری، «مقاله آنان که به دامن اسلام برگشتند» مجله زمانه، ص ۶۵ به نقل از:

متابعت باب روی برگرداندند.^۱

۲. فرد دیگری که از این گروه جدا شد، ملامحمد تقی هراتی بود، که خود (و برادرش) از بزرگان باییه بودند، اما او نیز (به نوشته اعتضاد السلطنه، رئیس دارالفنون و وزیر علوم در عهد ناصرالدین‌شاه)، بعدها از باییت برگشت و از عمل خویش اظهار ندامت کرد.^۲

۳. میرزا یحیی دولت‌آبادی، کسی است که یحیی صبح ازل (برادر و رقیب سرسخت حسین‌علی بهانوری و جانشین رسمی باب) وی را به جانشینی خود و ریاست بر باییان (شاخه ازلی) برگزید. اما به گزارش شاهدان عینی، یحیی دولت‌آبادی از این مسیر برگشت و ازلیان را به متابعت از آیین شیعیان فرا خواند و با این کار، مهر بطلانی بر پیشانی فرقه ازلی زد.^۳

وی طی مقاله‌ای در روزنامه فارسی زبان *چهره‌نما* (چاپ مصر) از آیین باب تبری جست و به قول عباس افندی (پیشوای بهائیان) خود را «عاری و بری» از علی‌محمد باب شمرد.^۴

و در تاریخ از نمونه‌های متعدد دیگری که بر باییت ردیه نوشته‌اند، یاد شده است.

توبه‌نامه محمد باب

پس از آشکار شدن عجز علی‌محمد باب در اثبات ادعای خود، وی را چوب

۱. اسدالله فاضل‌مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۳، ص ۱۷۴ و ۱۷۳.

۲. *نوژن اعتضاد السلطنه*، فتنه باب، ص ۳۴.

۳. بنگرید به: حسین مکی، *زندگی میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، ص ۳۶۲ - ۳۶۰؛ اسدالله

فاضل‌مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۳، ص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ ابوالقاسم افغان، *عهد اعلی*، ص ۵۰۵.

۴. اسدالله فاضل‌مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۳، ص ۳۶۳ و ۳۶۲.

زدند و تنبیه کردند و او از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد، سپس توبه‌نامه‌ای تنظیم نمود و به قصد طلب عفو برای شاه ارسال داشت. متن توبه‌نامه باب که نسخه اصلی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، نگهداری می‌شود و خطاب به محمدشاه قاجار نوشته شده به این شرح است:

فداک روحی، الحمد لله كما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، فحماً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان (یاغیان) فرموده... و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و... مدعی، نیابت خاصه حضرت حجت الله را محض ادعا مبطل (می دانم) و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرافراز فرمایند.^۱

شورش و قتل توسط بابیان

این توبه‌نامه نیز مانند حاصل توبه شیراز امری دروغین بود و او هر روز به دنبال ادعای جدیدی بود که از ساده‌لوحی عده‌ای از مردم سوء استفاده کند؛ نمونه آن را می‌توان در ذیل آورد:

در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴ ق) از سوی مریدان سید علی محمد آشوبهائی در کشور پدید آمد، که رویداد قلعه طبرسی در مازندران از آن جمله بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملاحسین

۱. ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

بشرویه و ملا محمدعلی بار فروش، قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند؛ از سوی دیگر، به جرم ارتداد بر مردم ساده‌دلی که پیرامون قلعه زندگی می‌کردند هجوم آورده و به قتل و غارت ایشان پرداختند.

یکی از بابیان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده (روستا) را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه، فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه‌ای بردند.^۱

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همین فرد می‌نویسد:

حضرت قدوس (محمدعلی بارفروش - بابلی -) می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق» و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد. و کل سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید.^۲

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و دستگیری و اعدام ملامحمدعلی بارفروش در جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ هجری پایان گرفت. در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملامحمدعلی زنجانی (در سال ۱۲۶۶ ش) پدید آمد که به شکست بابیان انجامید.

دو سال بعد از اعدام باب - یعنی سال ۱۲۶۸ شمسی - گروهی از بابیان نیز در تهران به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر و

۱. میرزاجانی کاشانی، نقطه الکاف، ص ۱۶۲.

۲. همان.

امام جمعه تهران را به قتل رسانند، اما نقشه آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بابیان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آنکه مریدان سید علی محمد، در جنگ‌های قلعه طبرسی و زنجان از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند، و در عین حال از «بابیت» سید علی محمد نیز جانبداری می‌کردند.

ظاهراً در آن هنگام، هنوز ادعای «مهدویت» و «نبوت» وی به آنان نرسیده بود. از این رو به اعتراف وقایع‌نگاران بابی، برخی از بابیان به محض این که در «بدشت»^۱ از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدت از او روی گرداندند.

اعدام علی محمد باب

پس از مرگ محمدشاه و بالا گرفتن فتنه بابیه، میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه، مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملأ عام به قتل رساند و از این راه آتش شورش‌ها را فرو نشاند و برای این کار از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی‌مغز و بی‌اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.^۲

با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ (جنون) درباره سید

۱. بدشت منطقه‌ای در نزدیکی شاهرود که جمعی از بابیان در آنجا جمع شدند و به رهبری سه نفر: میرزا حسین علی بهاء، محمدعلی بارفروش ملقب به قدوس و قره‌العین که وقایعی در آنجا اتفاق افتاد از آن جمله کشف حجاب توسط قره‌العین.

۲. محمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۲۵۲.

علی‌محمد باب را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند به قتل وی فتوا دادند و سید علی‌محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ هجری در تبریز تیرباران شد.^۱

با اعدام باب، قضایای این طایفه به پایان نرسید بلکه عده‌ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آنکه سرانجام کارشان با ادعای واهی شخص دیگری به نام حسین‌علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی‌ریزی شد. که در فصل آینده به معرفی این فرقه ضاله خواهیم پرداخت.

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸ و ۱۹؛ فاطمه محجوب، الموسوعه الذهبیه للمعلوم الاسلامیه، ج

فصل پنجم

بہائیت

پس از مرگ علی محمد باب، در ابتدا همه بابیان جانشینی «یحیی صبح ازل» را قبول کردند ولی با گذشت زمان آرام آرام، اختلافات و تفرقه‌های فراوانی به وجود آمد.

مهم‌ترین اختلاف در بین دو برادر یعنی «میرزا یحیی صبح ازل» و «میرزا حسین علی بهاء» رخ داد،^۱ که آیین او را به دو شعبه اساسی تقسیم کرد به طوری که فرقه ازلی یعنی پیروان صبح ازل به آیین باب وفادار و استوار ماندند و فرقه بهائی به حسین علی بهاء رو آوردند.

گفتنی است که صبح ازل و حسین علی بهاء در ترویج باییت همکار یکدیگر بودند. اما پس از رقابت و اختلافی که بر سر ریاست بابیان بین ایشان در گرفت، از هیچ‌گونه دشمنی و کینه‌توزی نسبت به هم دریغ نورزیدند.

قبل از پرداختن به بهائیت لازم است ابتدا مختصری به فرقه ازلی بپردازیم که با مرگ صبح ازل از رونق افتاد و سپس پیرامون مؤسس بهائیت، اهداف و مرام وی گفتگو کنیم.

اما فرقه ازلیه: «مرام ازلیان و بابیان چندان تفاوتی با هم ندارد و وجه

۱. اسماعیل رائین، اشعاب در بهائیت، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۴۵.

تمایزشان از دیگر بابیان این است که، صبح ازل را جانشین باب می‌دانند.^۱ سازندگان این فرقه شبه مذهبی با چند تغییر در احکام اسلام، نبوغ خود را آشکار کرده‌اند به‌طور مثال در مسلک ازلی نماز نوزده رکعت بوده (صبح ۶ رکعت، ظهر ۳ رکعت، عصر ۴ رکعت، مغرب ۳ رکعت و عشا نیز ۳ رکعت) و اذان و اقامه نمازها نیز شکلی جدید یافته است. روزه نیز طی نوزده روز قبل از عید نوروز گرفته می‌شود.^۲ حج ایشان در شهر شیراز و زادگاه علی‌محمد باب به‌جا آورده می‌شود و...^۳

فرقه ازلی پس از مرگ صبح ازل رفته رفته منقرض شد^۴ و عامل این امر، بیش از هر چیز، عدول میرزا یحیی دولت‌آبادی (وصی رسمی صبح ازل) از پذیرش رهبری فرقه و توصیه وی مبنی بر تبعیت از مذهب تشیع بود.^۵

به نوشته نویسندگان «هشت بهشت» اگرچه وصی واقعی و جانشین علی‌محمد باب، صبح ازل به‌شمار می‌رفت ولی آن کس که در این آشفته بازار توانست کار خود را پیش ببرد، میرزا حسین‌علی نوری معروف به «بهاء الله» بود.^۶

او که حدود هجده سال وصایت باب درباره میرزا یحیی صبح ازل را قبول داشت و از اوامر و دستورهای او به صورت ظاهر اطاعت و پیروی می‌نمود و حتی در کتاب *ایقان* که پس از مراجعت از سلیمانیه در بغداد نوشت در موارد

۱. سعید زاهدزاهدانی، *بهائیت در ایران*، ص ۱۰۹.

۲. میرزا آقاخان کرمانی، *هشت بهشت*، ص ۳۷.

۳. همان.

۴. یوسف فضایی، *شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائی‌گری*، ص ۱۸۱.

۵. بنگرید به: حسین مکی، *زندگی میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، ص ۳۶۲ - ۳۶۰.

۶. میرزا آقاخان کرمانی، *هشت بهشت*، ص ۳۰۳.

زیادی به اشاره و کنایه از میرزا یحیی تجلیل و تمجید نمود کم کم مخالفت خویش را با میرزا یحیی آشکار ساخت و میرزا یحیی هم او را طرد کرد.^۱

حسین علی بهاء نوری مؤسس فرقه ضاله بهائیت

این فرقه توسط میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء با ابطال مسلک باب ایجاد شد. حسین علی در ۲۷ سالگی به مسلک باب گرایش پیدا کرد و همراه با برادرش صبح ازل، جزو یاران و اعوان علی محمد باب گردید و به تبلیغ و ترویج بابیت پرداخت و با ارتباطی که با سفارتخانه‌های خارجی داشت، در هنگام ضرورت به وی کمک می‌کرد. او در این راه آنقدر تلاش کرد که از نزدیکان باب به‌شمار آمد. منتهی بعد از مرگ باب، تنها مدت کوتاهی جانشینی برادرش صبح ازل را پذیرفت ولی این امر ادامه نیافت.

در سال ۱۲۶۸ هنگامی که ناصرالدین شاه از طرف طرفداران علی محمد باب در تهران مورد سوء قصد قرار گرفت، و جان سالم به در برد. بابی‌ها مورد تعقیب قرار گرفته و عده‌ای از آنان دستگیر و زندانی شدند.

میرزا بهاء نیز از جمله دستگیر شدگان بود و در تهران زندانی شد، وی در سال ۱۲۶۹ هجری پس از حدود یک سال آزاد شد و به کمک سفیر روس به سوی بغداد حرکت کرد.

وی پس از یازده سال اقامت در بغداد در نتیجه شکایت اهالی، نفرت و مخالفت مردم در سال ۱۲۸۰ به دستور سلطان عثمانی به همراه جمعی از «بابیه» به «استانبول» تبعید شد. این گروه پس از توقف چهار ماهه در آنجا به «ادرنه» تبعید شدند. در سال چهارم اقامت در «ادرنه» میرزا بهاء زمزمه دعوت

۱. عزالدین رضائزاد، فرقه شناسی، ص ۱۹۴.

به خویش را شروع کرد به تدریج اختلاف شدیدی میان او و برادرش یحیی رخ داد.^۱ وی آشکارا اعلان نمود:

من همان شخص موعود باب «من یظهره الله» هستم، و میرزا یحیی صبح ازل باید از من پیروی کند و احکام و حدود «بیان» متوقف به تصدیق و امضای من است و من مسلک باب را نسخ کردم.^۲

با آغاز دعوت میرزا حسین‌علی، رقابت دو برادر بر سر فرماندهی بر «بابیان» علناً آغاز شد و به تدریج اوج گرفت تا جایی که طرفین یکدیگر را تهدید به مرگ می‌کردند. لذا دولت عثمانی هر دو را به دادگاه کشانید و دستور داد هر یک با گروه پیرو خود به نقطه‌ای دور از هم فرستاده شوند. از این جهت در سال ۱۲۸۵ به دستور سلطان عبدالعزیز، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس، و حسین‌علی بهاء و طرفداران به عکا (در سرزمین فلسطین اشغالی) تبعید شدند، و هر یک طرفدارانی را به گرد خود جمع کردند که با اسامی «ازلیه» و «بهائیه» شناخته می‌شدند.^۳

این دسیسه‌ای استعماری بود، زیرا دوره بابیت به سرآمده بود و یحیی صبح ازل مثل حسین‌علی زیرک نبود. استعمار به همین دلیل او را رها کرد و بهاء را در بهترین نقطه خاورمیانه قرار داد تا با افراد نفوذی خود در دولت عثمانی، به‌طور سری آن را رهبری کند. این افراد باید با مهارت و ریزبینی هیچ‌گونه ردپایی از خود بر جای نمی‌گذاشتند.

حسین‌علی تحت الحفظ و به‌گونه‌ای گسترده در عکا تبلیغ می‌کرد و از

۱. همان، ص ۱۹۶.

۲. عباس افندی، محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۲.

۳. عزالدین رضا نژاد، فرقه‌شناسی، ۲، ص ۱۹۷.

آنجا که بهائیان در خبرچینی چیره دست بودند جاسوسی کردن برای انگلیس و روس در قلمرو عثمانی و اختلاف افکندن در میان امت اسلام از برنامه‌های مهم آنان به‌شمار می‌رفت.^۱

سرانجام این رقابت و کشمکش نفس‌گیر با مرگ «صبح ازل» و عدم‌پذیرش جانشینی او به‌وسیله میرزا یحیی دولت‌آبادی از بین رفت ولی در عوض با قدرت یافتن حسین‌علی نوری و گرد آوردن بابیان و با کمک استعمارگران توانست فرقه ضاله بهائیت را تأسیس نماید.

ریاکاری و دعاوی عجیب و غریب حسین‌علی بهاء

او در ابتدای کار در زمان دولت عثمانی برای فریبکاری و زمینه‌سازی برای رسیدن به اهداف خود، گاهی در نماز جماعت اهل تسنن حاضر می‌شد، فضل‌الله صبحی از نزدیکانش چنین می‌نویسد:

روزهای آدینه پیش از نیم روز به مسجد می‌رفت و پشت سر پیشوای مسلمانان سنی که در آنجا روش حنفی داشتند، دست بسته نماز می‌خواند و خود را مسلمان می‌نمود در ماه رمضان هم خویش را روزه‌دار نشان می‌داد و گاهی که در انجمنی با دانشمندان و بزرگان مسلمان روبه‌رو می‌شد، از برتری کیش اسلام سخن می‌گفت و چنان رفتار می‌کرد که مردم آن سرزمین او را مسلمان می‌دانستند و گمان می‌کردند که دین تازه آورده‌اند و فرمان‌های قرآن را سترده و به‌جای نماز و روزه و دستورهای دیگر مسلمانی، فرمان‌های نوی به‌کار بسته است و اگر می‌پرسیدند، چرا خویشان را بهائی می‌نامی؟ می‌گفت: «بهائیت دین جداگانه‌ای نیست بلکه شاخه‌ای از مسلمانی است».^۲

۱. امیرعلی حسنلو، «بهائیت در سایه استعمار»، مجله مشرق موعود، ش ۴، ص ۱۸۹.

۲. فضل‌الله مهتدی (صبحی)، بهائی‌گری فردا، ص ۱۵۴ و ۱۵۳.

این رفتار ریاکارانه مقدمه‌ای بود برای اینکه مردم مسلمان منطقه، او را در میان خود بیگانه به حساب نیاورند و او بتواند آرام‌آرام نقشه‌های پلیدش را در دعوت به این مسلک انحرافی پیاده نماید.

حسین‌علی بهاء و ادعای الوهیت

وقتی که میرزا حسین‌علی احساس کرد دعوتش مؤثر بوده و عده‌ای گرد او حلقه زده‌اند نوع دعوت را در مراحل مختلف تغییر داد. وی پس از ادعای «من یظهره الله» که قبلاً گذشت، دعوی «رجعت حسینی» و «رجعت مسیحی» نمود. در هشت بهشت آمده:

شگفت‌تر از همه چیز اینکه آقا میرزا خدا (حسین‌علی بهاء) بعد از همه ظلم‌های فاحش و نابکاری‌های بّین و خیانت‌های آشکار و دزدی‌های برملا و سفک دماء (ریختن خون‌ها) و قتل نفوس و غصب حقوق و نقض عهود، خود را حسین مظلوم... می‌خواند.^۱

و به تدریج سلسله صعودی این ادعاها به رسالت، شاریت و حلول خدا در او (تجسد و تجسم خداوند) و بالاخره دعوی خداوندی، «انا الهیکل الاعلی» منتهی شد.^۲

توضیح مطلب آنکه نویسندگان هشت بهشت از میرزا حسین‌علی بهاء به کنایه با تعبیری چون «خدا» و «آقا میرزا خدا» یاد کردند، تعبیری که تعریض به ادعای خدایی توسط بهاء دارد. از جمله ایرادهای مهمی که همه مخالفان حسین‌علی بهاء از هر گروه و دسته‌ای به وی گرفته‌اند و چنانکه می‌بینیم در کتاب هشت بهشت نیز بازتابی آشکار دارد، ادعای الوهیت از سوی وی است

۱. میرزا آقاخان کرمانی، هشت بهشت، ص ۳۰۹.

۲. عزالدین رضائزاد، فرقه‌شناسی، ص ۱۹۷.

که منشأ آن بعضی سخنانی است که صراحتاً بوی ادعای خدایی و حتی خدا آفرینی می‌دهد.

به‌عنوان مثال می‌توان به چند سخن وی اشاره کرد:

۱. سخنی که در زندان عکا نوشته است:

انه لا اله الا انا المسجون الفريد؛^۱ نیست خدایی جز من زندانی یکتا.

۲. و نیز او در کتاب مبین نوشته است:

ینای المنادی بین الارض و السماء السجن لله المقتدر العزيز الفريد؛^۲
منادی بین زمین و آسمان ندا می‌کند که زندان، ویژه خدای توانای
عزیز یکتاست.

۳. و در جای دیگر می‌گوید:

قد افتخر هواء السجن بما سعد اليه نفس الله لو كنتم من العارفين؛^۳ به
تحقیق هوای زندان به سبب آنچه نفس خدا به‌سوی آن بالا رفت
افتخار می‌کند اگر شما از دانایان باشید.

۴. همو می‌گوید:

تفكر في الدنيا و شأن اهلها، ان الذي خلق العالم لنفسه قد حبس في
اخرب الديار بما اكتسبت ايدي الظالمين؛^۴ در خصوص دنیا و حالات مردم
آن بیندیش، زیرا آن کس که جهان را برای خود خلق کرد، در
خراب‌ترین مکان‌ها زندانی ستمگران است.

۱. حسین علی بهاء‌مبین، ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۳۰۸.

۳. همان.

۴. همان.

۵. و باز می‌گوید:

قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله و لا فی جمالی الا جماله و لا فی
 کینونتی الا کینونتہ و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکتہ و لا
 فی سکونی الا سکونہ و لا فی قلمی الا قلمہ العزیز المحمود؛^۱ بگو در
 هیکل و جمال و کینونیت و ذات و حرکت و سکون و قلم من، جز
 هیکل و جمال و کینونیت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند
 دیده نمی‌شود.

۶. و در لوح روز ولادتش ادعا شده است که در چنین وقتی، خدای لم یلد
 و لم یولد به دنیا آمد: «فیه وُکِدَ من لم یلد و لم یولد».^۲

۷. به مریدانش سفارش کرده که از خداوند (یعنی بهاء) به حرمت گیسوانی
 که بر چهره‌اش افشان است، درخواست حاجت کنند و بگویند: «اللهم انی
 اسئلك بشعراتک التی یتحرک علی صفحات الوجه».^۳

۸. و بالاخره خود را کسی دانسته که جهان را آفریده ولی (آنقدر مظلوم
 است که) نمی‌گذارند، یکی از مریدانش را ببیند:

۱. همان، ص ۲۱.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۲، ص ۳۴۴، بنگرید به: همو، رساله ایام تسعه،
 ص ۵۰.

۳. حسین علی بهاء‌مبین، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۳، با توجه به بیان فیضی در کتاب
 بهاء‌الله، ص ۲۴۰، مبنی بر «افشان بودن گیسوان و محاسن میرزا حسین علی»، توجیه و پاسخ
 سید مهدی گلپایگانی، مبلغ بهائی هم‌دوره عباس افندی، مندرج در کتاب مصابیح هدایت، ج
 ۳، ص ۲۶ و ۲۷ را به یاد می‌آوریم: که سید مهدی گلپایگانی به اعتراضات می‌گوید: خدایی
 که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می‌دانید اگر خدا با داشتن سایر
 اعضا سرش بی‌مو باشد، البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم؟...
 این کتاب توسط لجنه ملی نشریات امری، سال ۱۳۲۸ در ۶۲۷ صفحه چاپ و منتشر شده
 است (به نقل مجله زمانه به قلم سید حمید روحانی، ص ۶۴).

ان الذی خلق العام لنفسه، منعه ان ینظر الی احدٍ من احبائه.^۱

البته به محنت و ذلتش در زندان عکا و در چنگ ماموران سلطان عبدالمجید عثمانی ننگرید، که مقام این «آخدا» یا «میرزا خدا» به قدری والا و بالاست که به قول خود او در قصیده «ورقائیه»: «همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند.»^۲

عباس افندی جانشین حسین علی بهاء نوری

بعد از مرگ حسین علی نوری در هفتاد و شش سالگی (۱۳۰۹ ق) به موجب وصیتنامه او، پسر بزرگش «میرزا عباس افندی» که در زمان پدرش به «غصن اعظم» ملقب بود و بعد از او به «عبد البهاء» معنون (نامبردار) گردید، جانشین وی شد.

البته او در وصیتنامه‌اش نیز سفارش کرده بود که پس از غصن اعظم (عبد البهاء) پسر دیگرش محمدعلی میرزا جانشین عبد البهاء گردد. ولی بعد از مرگ حسین علی بهاء، نه غصن اعظم و نه غصن اکبر هیچکدام به وصیتنامه پدرشان خوب عمل نکردند و میان آن دو و پیروانشان اختلاف نظر و دشمنی افتاد. زیرا هر دو برادر ادعای جانشینی پدرشان را کردند. و هر کدام آنان خود را جانشین او شمردند.^۳

۱. حسین علی بهاءمبین، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۳.

۲. بنگرید به: عباس افندی، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۴، قصیده عبارت است از: «کل الالوه من رشح امری تألهت و کل الریوب عن طفح حکمی تربت.» این بخش دعاوی را از مجله زمانه، مقاله «هشت بهشت»، سید حمیدرضا روحانی، ادعاینامه فرقه ازلی علیه بهائیت، ص ۶۳ بهره گرفتیم.

۳. یوسف قصائی، بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، ص ۲۲۸.

جناب صبحی در این باره می‌نویسد:

بیشتر بهائیان پیرو عبدالبهاء، یعنی: غصن اعظم شدند و دسته‌ای نیز پی سخنان برادرش محمدعلی غصن اکبر رفتند و او دومین پسر بهاء‌الله بود، که به‌جا مانده بود و از مادر با عبدالبهاء جدایی داشت. نام دسته نخست «بهائیان ثابت» و نام دسته دوم که از غصن اکبر پیروی می‌کردند «بهائیان موحد» بودند، ولی دسته نخست، گروه دوم را «ناقض» و اینها آنها را «مشرک» می‌خواندند.^۱

عبدالبهاء به طرفداری اکثریت بهائیان جانشین پدر شناخته شد و از آن پس به‌عنوان جانشین حسین علی بهاء، نامه‌ها و دستورهایی برای بهائیان به ایران نوشت و خود را «امام» و جانشین پدر معرفی کرد. به جز طرفداران غصن اکبر، همه بهائیان او را «ولی» و پیشوای خود دانستند. عبدالبهاء از «عکا» به حیفا که یکی از شهرهای بندری فلسطین اشغالی است، منتقل گشت و مقبره بهاء را که در شهر عکا واقع بود، کعبه و زیارتگاه بهائیان قرار داد که اکنون بنام «روضه مبارکه» خوانده می‌شود. زیارت روضه مبارکه (قبر حسین علی بهای نوری)، بر همه بهائیانی که به آنجا می‌روند، واجب است.^۲ اما به‌نظر می‌رسد عکا در زمان خود حسین علی بهاء، قبله بهائیان محسوب می‌شد و این مطلب را می‌توان از لابه‌لای کتاب اقدس فهمید.

عباس افندی یا (عبدالبهاء) تلاش گسترده‌ای را برای ترویج بهائیت آغاز کرد و ضمن هدایت و رهبری این فرقه به تبلیغات فراگیر دست زد. وی که به جهت دوری از ایران و قرار داشتن در محیط حکومت عثمانی مجالی برای تبلیغ نداشت - زیرا سرزمین فلسطین تا جنگ جهانی اول جزء دولت

۱. فضل‌الله مهتدی (صبحی)، پیام پدر، ص ۱۳.

۲. یوسف قصانی، بایی‌گری و بهائی‌گری و کسروی‌گری، ص ۲۳۰.

امپراتوری عثمانی بود - بعد از شکست دولت عثمانی که فلسطین و کشورهای همسایه آن، تحت استعمار دولت انگلیس در آمدند، آزادی کاملی از آن دولت دریافت کرد و به همین جهت نیز ستایش‌ها و کرنش‌های بی‌حد و حصری نثار استعمار بریتانیا نمود (که بخش‌هایی از آن را در بخش دوم کتاب تحت عنوان *رابطه بهائیت و انگلستان* متذکر خواهیم شد).

وی که هشت سال و اندی در تهران، دوازده سال در بغداد، پنج سال در «ادرنه» (ترکیه عثمانی) و بقیه عمر را در عکا و حیفا به‌سر برد، تمام رموز اغفال اغنام الله (گوسفندان خدا به تعبیر حسین علی بهاء) را یاد گرفت و در میان این کشمکش‌ها و تبعیدها، تجربه‌ها آموخت و به ترفندهای نفوذ در دیگران آگاه گردید. او به مراتب از پدرش حرفه‌ای‌تر بود و به گفته‌های پدر سر و صورتی داد و با توجیهاات مضحک به ایرادهایی که از طرف پیروان باب، صبح ازل و دیگران بیان می‌شد، پاسخ داد. بهائیان عباس افندی را در همه شئون، آیتی از آیات خدا دانسته، و او را در میان هیولایی از افسانه‌ها و دروغ‌ها قرار داده‌اند.^۱

او برخلاف وصیت حسین علی بهاء که می‌بایست بعد از خود، برادرش محمدعلی را به جانشینی معرفی می‌کرد، دخترزاده‌اش «شوقی افندی» (پسر ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء) را جانشین خود ساخت. او سرانجام در سن ۷۵ سالگی در تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۰ ق / ۱۹۲۱ م) از دنیا رفت.^۲ گفته می‌شود عناوین کتاب‌های او به شرح زیر است:

۱. محمد محمدی اشتهاردی، *بابی‌گری و بهائی‌گری*، ص ۷۱.

۲. شرح مفصل تاریخ زندگی عباس افندی (عبدالبهاء) را در کتاب *کشف الحیل، فلسفه نیکو و محاکمه و بررسی*، ج ۲، ص ۱۶، و *جمال ابهی*، ص ۱۴۷ تا ۱۷۴ مراجعه نمائید.

۱. مقاله شخصی سیاح، که در تاریخ باب و بهاء نوشته شده و یک سیاح گمنام به‌عنوان مؤلف آن معرفی شده است.
۲. کتاب *مفاوضات*، که به نظر بهائیان پس از فرآید ابوالفضل گلپایگانی علمی‌ترین کتاب بهائیان است.
۳. *الواح و مکاتیب* و نامه‌هایی که او به اشخاص مختلف نوشته و بهائیان آنها را جمع‌آوری کرده و به نام «مکاتیب» به چاپ رسانده‌اند.^۱ و همچنین رساله مدنیّه، کتاب سیاسیّه و...

شوقی افندی جانشین عباس افندی

قبلاً گفتیم حسین‌علی بهاء نوری وصیت کرده بود که ابتداء عباس افندی (عبدلبه‌اء) و پس از او برادرش محمدعلی مشهور به غصن اکبر جانشین او باشد، ولی عباس افندی به وصیت پدرش وقعی ننهاد، و به‌جای برادر، شوقی افندی را به جانشینی خود منصوب کرد.

صبحی که منشی مخصوص و محرم راز عبدالبه‌اء (عباس افندی) بوده، در این باره چنین می‌نویسد:

پافشاری عبدالبه‌اء و شوقی در راندن غصن اکبر، از این‌رو بوده که به‌اء الله (حسین‌علی) دو سال پیش از مرگاش خواستنامه‌ای (وصیت‌نامه‌ای) به نام «کتاب عهد» نوشت و به‌دست عبدالبه‌اء سپرد که هیچ‌کس جز آن دو نفر، از آن آگاه نبود. به‌اء‌الله در آنجا گفت: پس از من غصن اعظم (عبدلبه‌اء) و پس از او غصن اکبر (میرزا محمدعلی) جانشین من گردد، از این‌رو، بفرمان به‌اء‌الله، پس از عباس افندی (عبدلبه‌اء) بایستی کارها بدست میرزا محمدعلی سپرده شود ولی آن

۱. محمد محمدی‌اشتهاردی، *بابی‌گری و بهائی‌گری*، ص ۷۲.

سخن (ارتداد غصن اکبر را) به میان کشیدند تا شوقی جای عبدلبهاء را بگیرد و راه به غصن اکبر ندهد.^۱

البته برخی نوشته‌اند: عبدلبهاء وصیت‌نامه پدرش را از بین برد و وصیت دیگری جعل کرد و در آن شوقی افندی را به‌عنوان جانشین خود معرفی نمود.^۲ دلیل انتخاب شوقی (نوه دختری عبدلبهاء) این بود که عبدلبهاء تنها چهار دختر داشت بزرگترین آنان «ضیائیه» با «میرزا هادی شیرازی» که از خویشان دور سید علی محمد باب بود، ازدواج کرد و شوقی افندی حاصل آن ازدواج است. از آنجایی که عبدلبهاء پسری نداشت و به شوقی هم بسیار علاقمند بود، او را جانشین خود قرار داد.

شوقی تحصیلاتش را در اروپا به پایان برد و بیشتر زندگی‌اش را در اروپا و آمریکا گذرانید. او به‌عنوان پیشوای سوم بهائیان با لقب «ولی امرالله» شناخته می‌شد و پس از عبدلبهاء بیشتر مبلغان و سران بهائی را از خود رنجاند که افرادی نظیر صبحی - منشی مخصوص عبدلبهاء - و یا «میرزا احمد سهراب» و... از این قبیل هستند. با این حال اکثر بهائیان به او وفادار بودند و امرش را مطاع می‌دانستند. در زمان شوقی، بهائیت در آمریکا نیز نفوذ کرد و اشاعه یافت. او در سال ۱۳۳۴ شمسی در سن پنجاه و هشت سالگی در لندن درگذشت و در مقبره‌ای در همان شهر دفن شد.

وی برخلاف دو پیشوای قبلی یعنی حسین علی بها و عباس افندی، بدون وصیت درگذشت و این امر باعث تردید در میان بعضی بهائیان گردید. سران بهائی برای دفع این محذور و برای اینکه جواب مریدان و عوام بهائی را دهند،

۱. فضل‌الله مهندی (صبحی)، پیام پدر، ص ۱۷۸.

۲. یوسف قصائی، بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، ص ۲۴۰.

دست به تأویلات و احیاناً جعلیاتی زدند؛ نخست گفتند، بی‌وصیت مردن «ولی امرالله» امتحانی از سوی خداوند بوده است تا بهائیان ثابت قدم از عناصر سست ایمان شناخته شوند. بعد از آن گروهی دست به کار شدند و یکی از کتاب‌های شوقی را که هیچ ارتباطی به وصیت‌نامه نداشت، وصیت‌نامه شوقی نامیدند،^۱ و برای حفظ بهائیت رو به افول به هر وسیله‌ای متمسک شدند تا اندک یاران فریب خورده خود را حفظ نمایند.

هر انسان عاقلی وقتی تاریخ بهائیت را مطالعه می‌کند و کیفیت انتخاب رهبران آنان را مورد دقت قرار می‌دهد و می‌بیند یکی با شیطنت منصب دیگری را تصاحب می‌کند، دیگری به وصیت پدر عمل نمی‌نماید و این یکی برخلاف ممشای مؤسس فرقه به رهبری می‌رسد، نمی‌تواند در جعلی بودن این دسته ذره‌ای تردید نماید.

نکته جالب اینکه بعد از مرگ شوقی افندی برخلاف دستورش مبنی بر جانشینی «میس ریمی آمریکایی»، بیوه شوقی - خانم روحیه ماکسول - میس ریمی را عزل می‌کند و این امر بهائیت را به دو جناح انگلیسی طرفدار بیوه شوقی و میس ریمی آمریکایی تقسیم می‌نماید.^۲ و سرانجام با کسب اکثریت به نفع جناح انگلیسی، شوقی افندی عملاً جانشین خاصی نیافت و امور بهائیان در سال ۱۳۸۳ قمری به هیئت نه نفره «بیت‌العدل» واگذار شد.

یکی از مسائل مورد اختلاف این گروه نحوه مرگ شوقی است، زیرا گروهی معتقدند که او در اثر یک آنفلانزای شدید بیمار شد و مُرد ولی گروه دیگر اعلام می‌کنند که بیماری و مرگ وی از نظر آنان مکتوم مانده است و

۱. همان، ص ۲۴۴.

۲. تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۹۶.

حتی این اعتقاد را گسترش داده، می‌گویند که به‌دست همسرو یکی دو تن از بهائیان طرفدار انگلیس مسموم شده و در گذشته است.^۱ این نظریه در روز اول اردیبهشت ۱۳۴۷ مطابق با آپریل ۱۹۶۸ میلادی در یک نشریه ۱۱ صفحه‌ای به قطع نیم برگ همراه با امضا در تهران و سایر مناطق بهائی‌نشین پخش شد. به هر حال از شوقی افندی کتابی به نام *قرن بدیع* (در چند جلد) و لوح شوقی افندی باقی مانده است.^۲

بیت‌العدل در فرقه بهائیت

عنوان بیت‌العدل، اول بار توسط حسین علی بهاء در کتاب *اقدس* به کار رفت، براساس نظر وی، در هر شهر و محله‌ای که حداقل نه ساکن داشته باشد، باید تشکیل بیت‌العدل داد، او در کتاب *اقدس* می‌گوید:

خدا به بهائیان دستور داده است، که در هر شهر محفل بزرگی بنام «بیت‌العدل» قرار دهند و در آن محفل بزرگ، اعضای به شماره حروف «بهاء» گرد هم آیند، هر چه شماره اعضای آن بیشتر باشد بهتر است و این مقدار اگر از شماره حروف «بهاء» افزون گشت، باکی نیست، حضور این افراد در آن مجلس مانند حضور آنها در محضر خداست، آنها چیزهایی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند، از این‌رو اعضای بیت‌العدل امینان خدا در میان مردم و وکیلان او در زمین‌اند، که با هم در باب مصالح بندگان مشورت نموده و آنچه به صلاح مردم و مختار است اختیار می‌کنند.^۳

۱. اسماعیل راثین، *انشعاب در بهائیت*، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۷۵.

۲. عباس افندی، *محاكمه و بررسی باب و بهاء*، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۱؛ ج ۳ ص ۳۲۱ - ۲۹۲.

۳. حسین علی بهاء‌نوری، *کتاب اقدس عربی آورده: «قد كتب الله علی کل مدینه ان يجعلوا فیها*

باید یک نفر از نسل حسین علی بهاء بنام «ولی امرالله» در بیت‌العدل اعظم بر اعضای آن نظارت و ریاست داشته باشد، مخصوصاً که اطاعت از فرمان‌های او بر همه بهائیان واجب است. اگرچه بهاء‌الله همه محافل بهائی در شهرستان‌ها را «بیت‌العدل» خوانده است، ولی جانشینان او، آنها را محافل شهرستان‌ها نامیده و تنها محفل بزرگ را، که در رأس همه محافل و در مرکز بهائیت، در عکا (واقع در سرزمین فلسطین) قرار دارد به نام «بیت‌العدل اعظم» خوانده‌اند.^۱ به نظر می‌رسد امروزه مرکز بهائیان شهر حیفا باشد.

عباس افندی (جانشین بهاء) به دنبال مسافرت به کشورهای اروپایی و آمریکایی، گستره تشکیلات بیت‌العدل را بسیار فراتر از آنچه بهاء پیش‌بینی کرده بود برد و آن را رکن و مرکز تشریح (یکی از دو رکن و مرکز اصلی سازمان بهائیت) تلقی نمود. رهبری سازمان به‌عنوان ولی امرالله رکن اول، و مرکز تبیین و تشکیلات بیت‌العدل به‌عنوان رکن دیگر و مرکز تشریح نامیده شد.

پس از عباس افندی به دلایلی همچون ناتوانی و ضعف شخصیتی شوقی، بی‌بنیانی و سست نهادی بهائیت، بی‌رغبتی مردم برای گرایش به این مسلک، ریزش تعداد بسیاری از پیروان و از همه مهم‌تر تجارب مثبت نودینان آمریکایی در امر سازمان‌دهی فرقه‌های به ظاهر دینی و تأکید و توصیه دسته‌ای از حکام دولت غاصب اسرائیل بر تأسیس هرچه سریع‌تر بیت‌العدل، سیر شکل‌گیری این نهاد شدت بیشتری به خود گرفت و بر همین اساس «هیئت بین‌المللی بهائی» تشکیل و میسن ریمی آمریکایی توسط شوقی به ریاست آن منصوب شد.^۲

۱. یوسف قصابی، بابی‌گری، بهائی‌گری و کسروی‌گرایی، ص ۲۷۵.

۲. سید علی اسماعیلی، «بیت‌العدل اعظم بن بست مشروعیت»، مجله زمانه، ص ۵۳.

شوقی در سال ۱۳۳۶ ش / ۱۹۵۷ م به‌طور مشکوکی در لندن فوت کرد و هم‌زمان با مرگ مشکوک وی و به‌رغم وجود و ادامه فعالیت «هیئت بین‌المللی بهائی»، خانم روحیه ماکسول (بیوه شوقی) بدون کمترین توجهی به هیئت منصوب همسرش عملاً مدیریت تشکیلات بهائیت را به عهده گرفت. ماکسول ابتداءً هیئتی سه نفره متشکل از خود، «جان فرابی» و «حسن موقر بالیوزی» تشکیل داد، سپس هیئت بین‌المللی بهائی را، که در زمان حیات شوقی برای استقرار بیت‌العدل تأسیس شده و میس ریمی ریاستش را بر عهده داشت، ملغی اعلام کرد.

هیئت سه نفره در گام بعدی اعضای ایادی امرالله را از سراسر جهان دعوت نمود و با حضور آنها (که ۲۷ تن بودند) هیئت نه نفره‌ای از ایادی به‌عنوان «هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس» انتخاب کرد. در همان زمان میس ریمی (منصوب شوقی) از جمع ایادی امرالله طرد گشت و به بهائیان مقیم کشورهای جهان نیز اعلان شد که از هرگونه تماس با او و طرفدارانش خودداری کنند. علاوه بر آن محفل ملی بهائیت در فرانسه که از طرفداران «میس ریمی» تشکیل می‌شد، منحل گشت و سایر حامیانش از عضویت سازمان بهائیت اخراج شدند.^۱

هیئت ایادی امرالله مقیم ارض اقدس، اداره تشکیلات بهائی را به مدت شش سال (۱۹۶۳ - ۱۹۵۷ م) بر عهده داشت و طی این مدت، تعداد محافل ملی از نه به پنجاه و شش محفل افزایش یافت. سرانجام در سال ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳ م با حضور نمایندگان ۵۶ محفل ملی، نخستین انتخابات بیت‌العدل برگزار و طی آن سه ایرانی، چهار آمریکایی، یک انگلیسی و یک ایرلندی -

جمعاً نه نفر - به‌عنوان اعضای بیت‌العدل انتخاب شدند.

اعضای این بنیاد هر پنج سال یک بار انتخاب می‌شوند و طی سال‌های ۲۰۰۳ - ۱۹۶۳ میلادی نه دوره انتخاب در آن برگزار شده است. بیت‌العدل به لحاظ ساختاری دارای واحدهای سازمانی گسترده‌ای است، در واقع ساختار ش همانند ساختار حزبی فراگیر است که اعضای آن، خود را در هر حال ملزم به رعایت اصول حاکم بر حزب می‌دانند...^۱

قابل توجه این که در ساختار فوق‌خلایی وجود دارد زیرا از نگاه شوقی افندی سازمان مدیریت بهائیان بر دو رکن استوار است:

۱. رکن اول؛

۲. رکن اعظم.

رکن اول، ولایت الهیه است که مصدر تبیین (سازمان تبیین) می‌باشد و رکن دوم، اعظم الهی است که با عنوان مرجع تشریح (سازمان تشریح) شناخته می‌شود. به نظر می‌رسد همسر شوقی با کنار گذاشتن میس ریمی که از طرف همسرش انتخاب شده بود یکی از ارکان سازمان بهائیت را لغو و بالتبع آن را از مشروعیت ساقط کرد.

مؤید این مطلب، این است که گروهی از بهائیان پس از مرگ شوقی به دیدگاه بیوه او (روحیه ماکسول) وقعی ننهادند و بر لزوم حضور و استمرار ولایت امر باور داشتند و یکی از ایادی امر به نام «چارلز میس ریمی» را (که شوقی او را به ریاست هیئت بین‌المللی بهائی منصوب کرده بود) به‌عنوان ولی امر دوم خود برگزیدند. میس ریمی در سال ۱۹۷۴ میلادی مُرد و پس از وی «جوئل مارانژولا» به‌عنوان ولی امر سوم انتخاب شد.

در حال حاضر نیز «نصرت‌الله بهره‌مند» در جایگاه ولی امر چهارم قرار دارد. مقر اصلی طرفداران میس ریمی فعلاً در کشور استرالیا است. این گروه که خود را بهائیان راستین می‌خوانند، تحت عنوان «بهائیان ارتودکس» در کشورهای مختلف از جمله آمریکا، هند، استرالیا و کانادا فعال و دارای مراکز تبلیغی و محافل تشکیلاتی می‌باشند.^۱ با توجه به مطالب گذشته چند نکته قابل توجه است:

۱. اگر مرام میس ریمی آمریکایی را بپذیریم و قبول کنیم که شوقی افندی دارای وصیت‌نامه بوده و به موجب وصیت‌نامه‌اش ریمی به‌عنوان ولی امر دوم بهائیان انتخاب شده است، در این صورت وجود سازمان بیت‌العدل فعلی، که قریب پنجاه سال به تنهایی، رهبری بهائیان جهان را به عهده دارد، چگونه توجیه پذیر است؟ و آیا در این فرض، مشروعیتی برای بیت‌العدل کنونی قابل تصور است؟

۲. با توجه به تأکید عباس افندی بر اینکه «اگر بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت‌العدلی بنا کنند و مخالفت یکدیگر نمایند هر دو گروه باطل هستند»^۲ تکلیف بهائیان موجود چیست؟

اگر این سازمان، موجودیت و مشروعیت‌اش را از رهبران خود می‌گیرد، اکنون طبق دستور صریح عبدلبهاء، به دلیل انشعابات و اختلافات موجود، مشروعیتش را از دست داده و در تاریک‌خانه بطلان سکنا گزیده است.

۳. آیا تعیین نکردن جانشین به وسیله شوقی افندی گواه اعتقاد نداشتن وی به جایگاهی که خود و سایر رهبران بهائی به گزاف برای ولی امر تعیین کرده‌اند، نیست؟

۱. همان.

۲. ملا اسماعیل سبزواری، بدیع الآثار، ج ۱، ص ۱۱۹.

۴. آیا وجود تناقضات بی‌شمار در بین گفتار و کردار رهبران بهائیت، تحریف و نوسازی پی‌پی‌متون و نوشته‌های رهبران اولیه،^۱ انشعابات متعدد در تمامی ادوار حیات و... همه و همه بیانگر این حقیقت نیست که اساساً در بین کارگزاران و سردمداران تراز اول بهائیت، کوچک‌ترین نشانه‌ای از ایمان و اعتقاد مشاهده نمی‌شود؟

۵. به راستی اگر شوقی افندی، اولین ولی امر بهائیان، به سخنان خود و بنیانگذاران مسلک بهائیت وقعی ننهاده است، آیا سرسپردگی و دلدادگی افراد بهائی به او و دیگر کارگزاران بهائیت، جز فرورفتن در باتلاق انحطاط و ظلمت، جهل و تعصب، محروم ساختن خویش از معنویت، درک حقیقت و فاصله گرفتن از عقلانیت، توصیه دیگری دارد؟^۲

بازی بهائیان با اعداد و جداول، برای فریب مردم

می‌دانیم که علی محمد باب، حسین علی بهاء و پیروان آنان برای طلسمات، جداول اعداد و حروف اهمیت زیادی قائل بوده، اسامی افراد را با اعداد ابجد تطبیق کرده، اسامی دیگری که با جمع ابجدی آن برابر بود، بر افراد می‌نهادند. به عنوان مثال چون یحیی [(ی=۱۰) + (ح=۸) + (ی=۱۰) = ۲۸] با حروف ابجد وحید [(و=۶) + (ح=۸) + (ی=۱۰) + (د=۴) = ۲۸] برابر است. سید یحیی دارابی و میرزا یحیی صبح ازل را به ترتیب «وحید اکبر»^۳ و

۱. نظیر تغییرات و تحریفات آشکاری که در چاپ‌های مختلف کتاب *نظر اجمالی به دیانت بهائی* (نوشته احمد یزدانی، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی)، بخش‌های مربوط به مقام ولی امر و مبین آیات و... روی داده است.

۲. سید علی اسماعیلی، «بیت العدل اعظم بن بست مشروعیت»، *مجله زمانه*، ص ۵۷.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، *اسرار الآثار*، حروف (ک - ی)، ص ۳۰۸ و ۲۸۴.

«و حید اصغر»^۱ می‌نامیدند.

دوستان را نام‌های نیکو و ستوده می‌دادند و نام مخالفان را جمع ابجدی کرده با کلمات و عبارات زشت و ناپسند برابر می‌نمودند. چنانکه میرزا حسین‌علی بهاء، حاج محمدکریم خان کرمانی رهبر شیخیه کرمان را چون با مسلک بابی و بهائی موافق نبود، «أثیم»^۲ (گناهکار) بر وزن «کریم» می‌خواند. از این بازی‌های عددی در کتب بابی و بهائی فراوان یافت می‌شود. در اغلب موارد سال، ماه، روز، تعداد سال‌ها، ماه‌ها و روزهای هر رخداد تاریخی را که به آن ربطی می‌داشت، تغییر می‌دادند تا به هر طریق ممکن، نوعی این همانی، بین تاریخ هر واقعه و اعداد ۹ و ۱۹ (که نزد آنان اعداد مقدسی است) ایجاد نمایند و این دو عدد را که اولی نماد نام بهاء (ب=۲، ه=۵، الف=۱ و ه=۱!!) و دومی سمبل حروف حی باب است و عدد واحد می‌خواندش.

در ابتداء و انتها یا میانه تاریخ‌ها جای دهند و اگر نشد مضربی از این دو عدد و اگر آن هم ممکن نبود، هر کدام از تاریخ‌های قمری، میلادی یا شمسی را که کمترین همراهی با ۹ و ۱۹ در آن یافت می‌شود، گزینش و در ذکر تاریخ حوادث از آن استفاده کنند.

برای نمونه، تاریخ شروع ادعای باب را به این دلیل سال ۱۲۶۰ قمری می‌نویسند و بر آن اصرار دارند که میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسین‌علی بهاء در سال ۱۲۶۹ هجری بساط رهبری خود را پهن کردند و حد فاصله - سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۹ دقیقا ۹ سال است (البته بدون احتساب سال ۱۲۶۰ که در آن صورت ۱۰ سال خواهد بود) و همین را دستمایه تبلیغ و اثبات درستی کار

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. حسین‌علی بهاءنوری، ایقان، ص ۱۲۵.

خود بر می‌شمارند. دوره حضور باب در قلعه ماکو را ۹ ماه^۱ و طول مدت حادثه قلعه طبرسی را نیز ۹ سال می‌نویسند.

ورود قدوس به قلعه طبرسی را ۲۷ نوامبر (۹×۳) و روز مرگ باب را ۲۷ شعبان (۹×۳) و ازدواج بهاء را در ۱۸ سالگی (۹×۲) ذکر می‌نمایند. تاریخ تولد باب و بهاء را براساس روز، ماه و سال طوری تنظیم کرده‌اند که بهاء دقیقاً یک روز پس از «باب» متولد شود تا با تأخر وی در اعلان مدعیاتش پس از باب، هماهنگ آید. این تغییر و تبدیل و تنظیم تاریخ‌ها گاهی تا چندین بار برای یک حادثه تکرار شده با مصالح و مقتضیات جدید بهائیت متناسب گردیده است. البته بسیاری از این دست کارها را خود حسین علی بهاء، عبدالبهاء و نوه‌اش شوقی افندی انجام داده‌اند.^۲

بازگشت گروهی از فریب خوردگان بهائی از بهائیت

رهبران فرقه‌های انحرافی همواره در تلاشند که با شیوه‌های مختلف - برخی از آنان در بخش سوم خواهد آمد - جریان به‌وجود آمده را حفظ و رهبری کرده تا در زمان مناسب بتوانند بهره لازم را از آن ببرند؛ لذا همه دغدغه آنان این است که از تزلزل فکری اعضایشان جلوگیری نمایند و حتی با وعده و وعیدهای دروغین تشکیلات خود را حفظ کنند.

انسان‌هایی که دارای جایگاه علمی و فرهنگی باشند، اگرچه ممکن است در کوتاه مدت فریب شعارهای توخالی آنان را بخورند، ولی در دراز مدت نوعاً

۱. عباس افندی، مقاله سیاح، ص ۱۹، سطر نهم.

۲. سید حمدالله شریعت‌زاده و مهدی فرمانیان، «آثار مکتوب بایه و بهائیه در بوته نقد»، مجله

کلام اسلامی، شماره مسلسل ۶۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۲.

دچار تغییر و تحول خواهند شد و به اهداف شوم آنان پی برده و در نتیجه یک انقلاب درونی از فرق انحرافی جدا شده و به نوعی ریزش می‌کنند. فرقه ضاله بهائیت نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیست و شاید بتوان گفت یکی از پدیده‌های بسیار جالب، بیداری و بازگشت نخبگان و شخصیت‌های تراز اول این فرقه به دامن اسلام است که ما ذیلاً به مواردی اشاره می‌کنیم:

۱. عبدالحسین آیتی (آواره)

بهائیان برای انحراف وی که از شعراء، ادبا و روزنامه‌نگاران معاصر است دام گسترده و بعضی از کتاب‌های خود را به وسیله‌های مختلف در اختیار او نهادند. این امر سبب شد گروهی وی را متمایل به بهائیت بدانند. این اتهام مردم متدین را از گردش پراکنده ساخت و او ناچار گردید زادگاه خویش را ترک کند.

متقابلاً بهائیان آغوش گشودند و او را به جرگه خود فراخواندند. بدین ترتیب، آیتی به بهائیان پیوست و به دلیل بهره‌مندی از نیروی بیان و قلم به سرعت در جرگه مبلغان مهم آنان قرار گرفت و بیش از بیست سال با عنوان آواره (لقبی که عباس افندی به او داد)^۱ به فرقه ضاله بهائیت خدمت کرد. از جمله خدمات مهم عبدالحسین آیتی نگارش دو جلد کتاب *الکواکب الدریه* است که از تواریخ مشهور بهائیان شمرده می‌شود. به نوشته خود او در این کتاب، وی تا واپسین ایام حضور در میان بهائیان، به مدت ۲۲ سال دائماً برای تبلیغ بهائیت به کشورهای مختلف نظیر قفقاز، عثمانی، سوریه، فلسطین،

۱. عباس افندی یک سال قبل از مرگش، در لوحی خطاب به عبدالحسین آیتی، از او با عنوان «حضرت آواره علیه بهاء‌الله الابهی» یاد کرده بود (بنگرید به: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۳، ص ۱۹۹ و فصل‌الله صبحی مهتدی، *خاطرات صبحی درباره بابی‌گری و بهائی‌گری*، ص ۱۵۲).

شامات، مصر و اکثر کشورهای عربی و همچنین به اروپا... سفر کرده است.^۱ او در این سفرها به فساد شوقی افندی (نوه و جانشین عباس افندی)، نفوذ نکردن مسلک بهاء در مغرب زمین (برخلاف ادعاها و تبلیغات فرقه) و سستی و پوچی اساس این مسلک از حیث دینی پی برد و همین‌ها زمینه تحول را در آیتی فراهم آورد. وی در جای‌جای کتاب *کشف الحیل* و نیز مجله‌اش «نمکدان» به تفصیل توضیح داده که چگونه تدریجاً به اسرار پشت پرده بهائیت واقف و از انحرافات سران این فرقه و پوچی اندیشه‌ها و خیالات آنها آگاه گشته و این همه سبب شده است که از این مسلک دست بردارد و مظالم و کژی‌های آنان را افشا نماید.^۲

در پی افشاگری‌های آیتی ترور وی از سوی سران فرقه در دستور کار تروریست‌های بهائی قرار گرفت که اشاره به این مسئله به همراه شرح فشارها، توهین‌ها و حتی خسارت‌هایی که اعضای فرقه پس از عدول آیتی از بهائیت و افشای ماهیت سران آن به وی وارد ساخته‌اند را باید در کتاب خود وی خواند.^۳ عبدالحسین پس از بازگشت به دامن اسلام نامش را از آواره به آیتی تغییر داد و در کنار تألیف کتاب *کشف الحیل*، نشریه «نمکدان» را منتشر کرد و به نقد بهائیت و افشای مفاسد سران این فرقه ضاله پرداخت و در نهایت در سال ۱۳۳۲ درگذشت.

۲. فضل الله صبحی

فضل الله مهتدی مشهور به صبحی از خویشاوندان دور حسین علی بها محسوب

۱. ابودر مظاهری، «آنانکه به دامن اسلام برگشتند»، مجله *زمانه*، ش ۶۱، ص ۶۶.

۲. عبدالحسین آیتی، *کشف الحیل*، ج ۳، ص ۶۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۵؛ ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۳؛ ج ۳، ص ۱۲۵.

می‌شود و در اثر همین ارتباط در راه همان خاندان پا گذاشت، الواح و آثار بهاء را حفظ و کتب بهائیان را تماماً مطالعه کرد. سپس برای تبلیغ این مسلک به شهرهایی چون قزوین، زنجان و آذربایجان رفت و مدتی نیز در عشق آباد - پایتخت ترکمنستان فعلی - اقامت کرد و به نسخه برداری از الواح عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت مشغول شد اشتیاق فراوان صبحی به دیدار با عبدلبهاء، پس از نخستین دیدار وی با عباس افندی، به سردی گرائید. به قول خود او «چون آنچه را از قبل شنیده و قطع کرده بودم ندیدم، کمی افسرده شدم و مثل اینکه نمی‌خواستم باور کنم عبدلبهاء (عباس افندی) این کس است.»^۱

چندی از اقامت صبحی در حيفا نگذشت که عباس افندی او را به‌عنوان منشی و کاتب مخصوص خود برگزید و محرم اسرار خویش کرد و در مسافرت‌ها با او بود. بعد از مدتی عبدلبهاء، صبحی را مأمور تبلیغ بهائیت در ایران کرد. از این‌رو به ایران آمد. اما به محض خروج از حيفا خبر مرگ عبدالهء و جانشینی نوه‌اش شوقی افندی به او رسید. صبحی به جهت اطلاع از ردائل اخلاقی از این جانشینی ناراضی بود. در این اثنا با عبدالحسین آیتی (آواره سابق) که از بهائیت به آغوش تشیع برگشته بود ملاقات کرد و این امر بر دوری وی از بهائیت شدت و سرعت بخشید.

اما محافل بهائی او را آسوده نگذاشتند. سرانجام صبحی با پشت کردن به مسلک بهائیت، به نگارش دو کتاب به نام‌های کتاب صبحی که در سال ۱۳۱۲ شمسی و کتاب پیام پدر در سال ۱۳۳۵ شمسی پرداخت که در آنها ضمن شرح ترفندهای تبلیغاتی، ریاکاری، ظاهری سازی، مظلوم‌نمایی و فسادهای اخلاقی و اقتصادی سران بهائیت، ماهیت پوشالی این مسلک و

۱. فضل‌الله مهتدی (صبحی)، خاطرات انحطاط و سقوط، ص ۱۸۱.

تناقضات آشکار آن را افشا کرده و دلائل بریدن خود از این فرقه ضاله را به شیوایی بازگفته است. او در سال ۱۳۴۱ در تهران درگذشت.^۱

۳. ادیب مسعودی

غلام‌عباس گودرزی بروجردی مشهور به «ادیب مسعودی» از ادیبان، شاعران توانا و ممتاز معاصر است که از مبلغان مشهور و سرشناس فرقه ضاله بهائیت بود و سران آن برایش لوح تقدیر صادر می‌کردند ولی وی نهایتاً از بهائیت تبری جست. در ابتدا بعضی پیشامدها و حوادث غیرمنتظره وی را به‌طور ناخواسته به سوی فرقه ضاله راند و در نتیجه زادگاه خود را ترک کرد و به تهران آمد. در این شهر سال‌ها به تدریس دروس مختلف به‌خصوص درس «نظر اجمالی به دیانت بهائی» اشتغال داشت. عضو انجمن ادبی بهائیت از سوی «لجنه تزئید معلومات امری» بود و سفرهای تبلیغی متعددی به نقاط مختلف ایران نمود. افزون بر این امر، در جلسات تشکیل شده از سوی «لجنه نشر نجات الله»، با مبلغان بهائی رایزنی داشت و مورد احترام کسانی چون «عبدالحمید اشراق خاوری»، «احمد یزدانی» و... بود.

با وجود این به گفته خویش، از همان بدو امر، در کار این مسلک، تأمل می‌کرد و کژی‌ها و پلشتی‌های فکری و اخلاقی سران و مبلغان این فرقه مزید بر علت بود. لذا عبادات اسلامی‌اش را ترک نکرد و از سال ۱۳۳۸ شمسی نیز مطالعات خویش درباره مسلک بهائیت را شدت بخشید تا اینکه کاملاً به سستی و بی‌بنیادی آن واقف شد و در عین حال مدتی شرم حضور و دیگر عوامل، مانع از ابراز عقیده وی بود. تا اینکه خوشبختانه در سال ۱۳۵۴

۱. ابودر مظاهری، «آنانکه به دامن اسلام برگشتند»، مجله زمانه، ش ۶۱ ص ۶۸ و ۶۷

موفق شد، رسماً از بهائیت فاصله گیرد او خود گفته است:

این اواخر که در فرقه بودم، راپرت مسلمانان اغفال شده‌ای را که برای تثبیت بهائی‌گری در آنان به دست من می‌دادند به گروه‌های اسلامی در حال مبارزه با بهائیان می‌دادم و آنان روی اغفال شدگان کار کرده و آنها را به اسلام برمی‌گرداندند.

وی همچنین کتابی سه جلدی در افشای مفاصد و خیانت‌های سران فرقه ضاله و پوشالی بودن مسلک آنها نوشته است که *کشف الغدر و الخیانه* نام دارد. او بهائیت را همچون صهیونیسم، مولود کشورهای استعماری (به‌ویژه انگلیس) می‌داند و معتقد است که سران تشکیلات بهائیت، حکم ستون پنجم بیگانه را در کشور دارند.

ادیب مسعودی، پس از تبری از بهائیت، در بهمن ۱۳۵۴ جزوه‌ای خطاب به «پدران، مادران و جوانان بهائی» منتشر کرد که روشنگر برخی حقایق پشت پرده بهائیت است و ما در اینجا به قسمت‌هایی از این نامه اشاره می‌کنیم:

... من با تمامی سوابق درخشان امری و با چهره‌ای سرشناس در میان بهائیان ایران، اینک صریحاً اعلام می‌کنم که پشیمانم و بر گذشته خویش سخت متأسف. خاطر من از آنچه گذشته ملول است و از اینکه سالیانی دراز از عمر را بهائی بوده‌ام، از اینکه به خاطر بهائیت حقایق ارزنده‌ای در این جهان را زیر پا گذاشته‌ام پشیمانم و خوشحالم که سرانجام به چنین حقایق گران بهائی ایمان آورده‌ام که: آخرین پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ است و جامه رسالت پس از او بر قامت دیگران برانزده نیست. که کتاب خدا قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که پیروی آن، سعادت هر دو جهان را به ارمغان می‌آورد. که ولی خدا زاده پاک ائمه هدی حضرت مهدی ﷺ است. که دنیا چشم به راه اوست تا جهان را پر از عدل و داد نماید. و توای دوست عزیزمی که این نوشته را می‌خوانی، به خودای و بیندیش که چه چیز مرا

دگرگون کرده؟ چه چیز مرا در هنگامه افول زندگی بر آن داشته تا به راه دیگری گام نهم؟ چه چیز به من قدرت داده تا تمامی خطرات این دگرگونی را بر خود پذیرا شوم؟ آیا پول، شهرت و یا مقام؟... کدامیک؟! من اگر در جستجوی مال و منال بودم، اگر در پی عنوان و مقام بودم، اگر خواهان شوکت و شکوه بودم، و خلاصه هرچه می‌خواستم، بهائیت به خاطر خدمات ارزنده‌ام برایم می‌کرد! اما من تشنه چیز دیگری بودم که «حقیقت» نام داشت، حقیقتی با تمام شکوه و جلال.

در قسمتی دیگری از این نامه خطاب به کسانی که هم مسلک او بودند، می‌افزاید:

اما ای شما که تا دیروز در بیوت تبلیغی من، آن هنگام که به اصطلاح به تبلیغ امرالله مشغول بودم، با اشاره تصدیق، سر فرود می‌آوردید، شما که تا دیروز حتی شاهد بحث‌ها و مجادله‌های من با مسلمانان آگاه در جلسات تبلیغی بودید، اگر دروغگو بودم که همه آن حرف‌ها و تبلیغات باطل و یاوه است و شما چرا آن روزم را تصدیق می‌کردید و از راه‌های دور برایم نامه می‌نوشتید و مرا «راد مرد بزرگ عالم انسانی»، «ملاحسین ثانی»، «نجم ساطع آسمان هدایت»، «خادم صمیمی امرالله»، «خورشید آسمان حقیقت» و صدها نظیر آن می‌خواندید؟ و اگر راستگویم که اینک باید به سخن، به پند پدران و پیام پیری جهان‌دیده گوش فرا دهید...

در قسمت پایانی می‌نویسد:

آری، من ادیب مسعودی، بزرگ مبلغ جامعه بهائی، اینک مسلمانم و از این بابت خدا را بسی شاکر و سپاسگزارم. خدای اسلام را قائلم، پیامبر اسلام را آخرین فرد از گروه پیام‌آوران خدا می‌دانم، امامان عزیز، از علی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام را به جان و دل معتقدم و امامت، حیات، غیبت، ظهور و دیگر خصوصیات فرزند بلافصل امام یازدهم، امام محمد بن الحسن علیه السلام را باور دارم، بابیت و بهائیت را دین

ندانسته، پیشوایانش را عاری از هر حقیقتی می‌دانم، و این فریاد از تمام ذرات وجود من است.^۱

احکام و حدود در بهائیت

حسین علی بهاء در احکام، همان احکام باب را دنبال کرده و به اصلاح خودش آن را اصلاح نموده ولی حقیقت آن است که در بسیاری از موارد، احکام حسین علی بهاء در اقدس با احکام علی محمد باب در بیان تفاوت دارد. ما در اینجا درصدد جدا کردن احکام بیان و اقدس نیستیم ولی به‌عنوان نمونه به برخی احکام باب و بهاء اشاره می‌کنیم:

۱. هرگاه کسی شخصی را عمداً محزون کرد باید ۱۹ مثقال طلا بدهد.

(بیان، واحد ۷، باب ۱۸)

۲. اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه‌ای زد. زن او تا ۱۹ روز بر او

حرام می‌شود، اگر چه از روی فراموشی بزند... (بیان، واحد ۶، باب ۱۶)

۳. برای کسی روا نیست که در طرق و خیابان‌ها زبانش را حرکت داده و

ذکر خدا بگوید. (اقدس، ص ۳۰)

۴. بر شما است که در هر ۱۹ سال اثاثیه منزل خود را تجدید و تازه کنید.

(اقدس، ص ۴۱)

۵. ممنوع هستید از اینکه روی منبری بنشینید و اگر کسی بخواهد آیات

خدا را بخواند لازم است روی کرسی (صندلی) بنشیند. (اقدس، ص ۴۱)

۶. خداوند به پاکی آب نطفه (منی) حکم کرده است و... (اقدس، ۲۱ بیان

فارسی، ص ۱۷۶)

۷. فضله موش پاک است و دوری از آن واجب نیست. (بیان، واحد ۶، باب ۱۷)
۸. ربا در معاملات حلال است. (بیان واحده، باب ۱۸؛ گنجینه احکام، ص ۱۶۱)
۹. ... اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود، جایز است برای هر یک از آنها با اجازه دیگری به وسیله دیگر ایجاد نسل نمایند. (بیان، واحد ۸، باب ۱۵)
۱۰. استمناء جایز است و حرام نیست. (بیان، واحد ۸، باب ۱۰)
۱۱. مهریه زن شهری بیشتر از مهریه زن روستایی است. (بیان، واحد ۶، باب ۷؛ اقدس، ص ۱۹)
۱۲. فقط ازدواج با زن پدر حرام است. (اقدس، ص ۳۰، س ۱۰)
۱۳. کسی حق اعتراض و امر به معروف و نهی از منکر ندارد. (بیان، واحد ۸، باب ۱۷)
۱۴. در وضو فقط شستن دست و صورت کافی است. (اقدس، ص ۷، س ۵)
۱۵. با نبود آب با پنج بار ذکر گفتن، شروع به عبادت گردد. (اقدس، ص ۵، س ۲)
۱۶. سجده بر روی هر چیزی صحیح است. (اقدس، ص ۴، س ۱۹)
۱۷. حکم نماز جماعت برداشته شد مگر در نماز میت. (اقدس، ص ۵، س ۴)
۱۸. قبله بهائیان قبر حسین علی بهاء در شهر عکا است. (دروس الدیانه، درس نوزدهم)
۱۹. حکم نماز آیات لغو گردیده است. (اقدس، ص ۶، س ۹)
۲۰. اگر کسی خانه‌ای را بسوزاند، او را بسوزانند و کذک اگر کسی را بکشد. (اقدس، ص ۱۸، س ۱۵)

۲۱. خرید و فروش عناصر اربعه (آب، خاک، آتش و باد) جایز نیست. (بیان

عربی، ص ۳۴)

۲۲. سؤال کردن درباره کتاب بیان بر شما حرام است. (قدس، ص ۳۴)^۱

اینها گوشه‌ای از احکام فرقه‌های بابیت و بهائیت است؛ آیا این احکام پوچ و بی‌ارزشی که ذوقی است و هیچ‌گونه مبانی عقلی برای آن متصور نیست، می‌تواند جایگزین احکام نورانی ادیان الهی به‌خصوص اسلام شود؟!

بهائیان با ادعای آوردن مذهبی جدید که قوانین اسلام را نسخ و همه ادیان گذشته را باطل می‌کرد. به گسترش اباحه‌گری و نیهیلیسم در میان مردم به‌خصوص جوانان مسلمان پرداختند و نوعی جنگ روانی برای از بین بردن هویت دینی در جهان اسلام به راه انداختند. آنان ارتباط‌های نامشروع جنسی را جایز می‌شمردند و قوانین خود ساخته‌ای درباره خانواده، احکام زناشویی و دیگر مسائل مذهبی عرضه می‌کردند تا همه جوانان را در دوره حضور استعمارگران در کشورهای اسلامی تخدیر و با هدف‌های استعماری هم‌ساز کنند. استعمارگران با نمایاندن دختران جوان به پسران، آنان را به محفل‌های خود جذب می‌کنند. آزادی جنسی یکی از شعارهای ایشان برای ستیز با ادیان الهی و اسلام شمرده می‌شود. این شعار در غرب، مسیحیت را کاملاً منزوی ساخته و آموزه‌های حضرت عیسی علیه السلام را به سخره گرفته است.

بهائیت نیز در جهان اسلام با این شعارها در پی محو کردن خانواده و فرمان الهی درباره نکاح، ازدواج و طهارت نسل است.^۲ به‌عنوان مثال می‌توان

۱. مشروح این احکام را در کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، جلد دوم و سوم می‌توان رجوع کرد.

۲. امیرعلی حسنلو، «بهائیت در سایه استعمار»، فصلنامه مشرق موعود، ش ۴، ص ۲۰۴.

از حکم ازدواج با خویشاوندان این فرقه سخن گفت: «مثلاً میرزا حسین علی بها در کتاب *اقدس*^۱ در مقام بیان حرمت ازدواج تنها یک مورد را حرام کرده و گوید: «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم؛ حرام شده است بر شما زن‌های پدرهایتان.» به دلیل انحصار مفهوم این مطلب، که ازدواج با غیر زن پدر (یعنی با خواهر، دختر، خاله، عمه و...) جایز است.» جانشینان حسین علی بهاء نوری (عباس افندی و شوقی افندی) در این باره به دست و پا افتاده و سرانجام گفتند: «ازدواج با بستگان، مربوط به رأی بیت‌العدل است.» اشراق خاوری این مطلب را در *گنجینه احکام* (صفحه ۱۲۹) از قول عبدلیه‌بهاء (عباس افندی) می‌گوید:

و نیز فرماید: «چون امر بهائی قوت گیرد مطمئن باشید که از ازدواج با اقرباء نیز نادرالوقوع گردد».^۲

و ادامه می‌دهد:

از این عبارت استفاده می‌شود که در صورت ضعف امر بهائیان، ازدواج با بستگان نزدیک کثیرالوقوع خواهد بود.^۳

۱. حسین علی بهاء نوری، *اقدس*، ص ۳۰.

۲. در کتاب *شون خمس* (پنج شأن) که یکی از کتاب‌های علی محمد باب است در صفحه ۶۴ کتاب *الجزء آمده*: «و قد اذن الله بین الأخ و اخته» از این جمله استفاده می‌شود که ازدواج خواهر با برادر جایز است چنانکه مؤلف هشت بهشت (یکی از کتب بهائیان) توضیح داده که: نکاح اخت مادام که برادر، او را رؤیت نکرده باشد، جایز است.

۳. محمد محمدی‌اشتهاردی، *بابی‌گری و بهائی‌گری*، ص ۲۰۰ و ۱۹۹.

بخش سوم

فرقه بهائیت، در بستر تاریخ

مقدمه

دین سازی به عنوان بخشی از اهداف استعماری در دویست سال اخیر، بین صاحب نظران رشته تاریخ، سیاست و فرهنگ محل بحث شدیدی واقع شده است. اما در هر صورت نمی توان انکار کرد که این دو قرن برای کشور ما نمودار تغییر جهتی ژرف در تحولات سیاسی، اجتماعی و فکری بوده که پیامدهای دراز مدتی را در برداشته است. یکی از این پیامدها پیدایش مسلک های شبه دینی است که بی تردید در این دو قرن به عنوان ابزاری در دست دولت های استعماری و حکومت های استبدادی عمل نموده اند.

پیامد ناتوانی نظام سیاسی قاجاریه در حل کم رشدی و توسعه نیافتگی ایران و برخی از دگرگونی های ارتجاعی منورالفکران دلباخته غرب، فضا را برای وارد آمدن فشار فزاینده بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی و از همه مهم تر تشتت فکری آماده کرد. کشمکش های پدید آمده در بستر این بی اعتمادی، آمیزه ای خاص از شیوه های زندگی دگرگون شده و شورش های فکری، سیاسی و شبه مذهبی در ایران معاصر بود.

این شورش ها نه تنها ایران بلکه بخش اعظم دنیای اسلام را در پهنه ای گسترده از آفریقا، آسیا و از همه مهم تر قلمروهای تحت نفوذ عثمانی فرا

گرفت. اگر کسی نقش نظام‌های استعماری انگلیس، فرانسه، روسیه و در سده اخیر آمریکا را در ظهور پاره‌ای از این شورش‌های شبه مذهبی، فکری و سیاسی انکار کند، درک درستی از تاریخ معاصر ندارد.

انگلیس و روسیه در دوره قاجار تا جنگ جهانی دوم، و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، برای نفوذ بیشتر در کشورمان (در کنار تمهیدات سیاسی، اقتصادی و نظامی) تحرکات فکری و زیانباری را در ایران آغاز کردند، یکی از این تحرکات، ایجاد فرق شبه مذهبی و حمایت از ایشان بود که در عصر قاجار در قالب بابیه و بهائیه بروز کرد. هدف از تأسیس این فرقه‌ها وارد کردن ضربه جدی به رکن و سنگر اصلی مبارزه و مقابله با استعمار - یعنی اسلام و آموزه‌های تشیع - بود که در سایه فرهنگ عاشورا، تسلیم در برابر بیگانگان را بر نمی‌تافت. لذا بابیه و سپس بهائیه با هدف ریشه‌کن ساختن مفاهیم شیعی و دینی در ایران به کمک بیگانگان سر برآوردند و با ادعاهایی چون بابیت، قائمیت (مهدویت)، نبوت و نهایتاً الوهیت کوشیدند عناصر مقاومت و بیداری را از بین برده یا به مسخ و ابتذال بکشند. این تحرک ارتجاعی، انفجاری تهاجمی را به دین و هویت ملی و استقلال ایران ایجاد کرد که هم خوشایند استعمار انگلیس و روسیه و هم باب طبع استبداد پهلوی بود.

در این سه هدف اساسی دنبال می‌شد:

۱. خارج کردن دین از حوزه اجتماعی و به‌خصوص سیاست و حکومت.
 ۲. توجیه حضور استعمار در کشور به‌عنوان یگانه عامل تجدد و ترقی.
 ۳. تثبیت نیروهای غرب‌گرا در ارکان سیاستگذاری و تصمیم‌گیری کشور.
- دو طیف دست در دست یکدیگر انجام این مأموریت را در ایران به عهده

گرفتند:

۱. منورالفکران شیفته غرب؛

۲. دین به دنیا فروشان مدعی تجدد دینی.

تاریخ دو قرن اخیر ایران آسیب‌های جبران ناپذیری از این دو طیف متحمل شد. اگر طیف اول با توجیه حضور استعمار در ایران، دلال عامل قراردادهای استقلال‌سوز و خانمان برانداز شد، طیف دوم با تخریب احکام دینی و ایجاد شورش‌های شبه مذهبی و تهاجم به هسته پویای دین (که حضور اجتماعی و سیاسی اسلام در جامعه است) سال‌ها انرژی فکری جامعه را گرفتار پاسخ به شبهات ارتجاعی و دفع توطئه‌ها کرد.

هنوز از یاد حافظه تاریخی ملت ایران نرفته است که در شرایط بی‌لیاقتی حکومت قاجار و جریانات منورالفکری مدافع آن باعث شد، بخش قابل توجهی از سرزمین‌های بومی از دست رود. ظهور بابی‌گری و بهائی‌گری چه آسیبی به وحدت ملی و انسجام دینی زد و چه جریاناتی پشت این مسلک به جنگ ملت ایران آمدند و چه بلوایی از ادعاهای خرافی و به دور از منطق عقلی و دینی در ایران ایجاد شد؟ اگرچه بسیاری هنوز هم می‌کوشند که پیروان این فرق را در ذیل تفکر شیعه دیده و به جدل‌های درون دینی در فرجام شناسی تشیع نسبت دهند و سیاسی شدن آن را وجه متأخر این مسلک بنمایانند، اما کسانی که درک عمیق و دقیقی از تاریخ معاصر دارند می‌دانند که بایه، بهائیه و ازلیه در ایران مسلک‌هایی هستند که دست سیاست، ایشان را به صورت دین درآورد و به جان ملت مسلمان ایران انداخت تا از رهگذر تفسیرهای ارتجاعی و خرافاتی و ایجاد شقاق و نفاق در جامعه متحد اسلامی، هسته پویایی دین اسلام و مذهب تشیع گرفته شود و راه برای سیطره استعمار و استبداد هموار گردد.^۱

۱. مظفر نامدار، / پیام (ویژه نامه تاریخ معاصر روزنامه جام‌جم)، ش ۲۹، ص ۴۸.

فصل ششم

نقش استعمارگران در پیدایش و تکوین بهائیت

پیش از آنکه دخالت مستقیم و غیرمستقیم استعمارگران را در اختراع، تأیید و ترویج مسلک بهائیت ملاحظه کنیم شایسته است به ویژگی دیرینه استعمار در موضوع «مذهب تراشی» توجه کنیم. یکی از سیاست‌هایی که دشمنان ادیان الهی همواره آن را دنبال می‌کردند، تحریف دین حق و اختراع مذهب جدید به جای آن بود. این روش از دیر زمان رایج بود به گونه‌ای که همیشه در کنار دعوت حق پیامبران، گروهی برای رسیدن به منافع نامشروع خود در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... مسلک‌های جدیدی به راه می‌انداختند.

در عصر حاضر این کار، شکلی جدید به خود گرفته و همراه با پیشرفت علوم و دانش بشری، بعضی مکاتب نو با چهره علمی - سیاسی و با واژه ایسم ظهور می‌کنند.

استعمار جدید در قرون اخیر و برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن دین، مسلک‌های گوناگونی را به وجود آورد و یا مورد حمایت قرار داد که از جمله آن بهائیت در ایران، قادیان‌گری^۱ در هندوستان، پاکستان و وهابیت^۲ در حجاز است. مهم‌ترین هدف استعمار از تشکیل فرقه ضاله بهائیت،

۱. فرقه‌ای که توسط ملا احمد قادیانی و به کمک استعمار در شبه قاره هند شکل گرفت.

۲. فرقه که توسط این تیمیه دمشقی طرح و توسط محمد بن عبدالوهاب به کمک استعمار

انگلیس در سرزمین مقدس حجاز رسمیت پیدا کرد.

حمایت و ترویج این مسلک‌های ساختگی، ایجاد تشنت در میان مسلمانان و از هم پاشیدن اساس و بنیان دین است.^۱

این فرقه از همان بدو امر، با قدرت‌های شیطانی و استعماری جهان، پیوند خورد و این تعامل همگام با جدایی ملت از ایشان تا امروز تداوم یافت. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت در این زمینه، همواره یک اصل ثابت تاریخی وجود داشته است و آن اینکه هر گاه در این سرزمین ملت و رهبران اصیل دینی و سیاسی زمام امور را به‌دست می‌گیرند و سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایران به‌دست خود ایرانی (ایرانی، مسلمان، شیعه، عدالت‌خواه و ضداستعمار) رقم می‌خورد.

بهائیت (همپای استعمارگران و ایادی رنگارنگ آنان) در آفاق این سرزمین به محاق می‌رود، و متقابلاً هرگاه با زور و نیرنگ مستکبران، رجال اصیل ملی و دینی (از امیرکبیر تا مدرس و...) از عرصه سیاست اخراج می‌شوند و وابستگان به قدرت‌های شیطانی (از میرزا آقاخان نوری تا کودتاجیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مسند حکومت ایران را اشغال می‌کنند، بهائیت از محاق بیرون می‌آید و حتی بر صدر می‌نشیند.^۲

روسیه و بهائیت

اولین دولت فزونخواه و استعمارگر، که سران بابیت و بهائیت با آن در پیوند بوده‌اند امپراطوری روس تزاری است. امپراطوری متجاوز و درازدست که در نیمه اول قرن نوزدهم، با زور و نیرنگ ۱۷ شهر از آبادترین شهرهای

۱. عزالدین رضانزاد، فرقه‌شناسی، بخش دوم، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. کریم حق‌پرست، «بهائیت پیوند با بیگانه، خصومت با ملت»، مجله زمانه، سال ششم، ش ۶۱

کشورمان را اشغال و از پیکر آن جدا کرد و پس از آن نیز تا زمان فروپاشی (۱۹۱۷ م) همواره سد راه آزادی و پیشرفت ایران اسلامی بود. علاوه بر منابع غیربهائی، در آثار خود بابیان و بهائیان نیز دلایل تاریخی زیادی وجود دارد که حاکی از پیوند سران این دو فرقه - خصوصاً بهائیان و بالأخص شخص حسین علی بها با امپریالیسم تزاری است. شواهد متعددی وجود دارد که میان بابیان و به‌ویژه بهائیان با روس‌ها پیوند گسترده‌ای وجود داشته است:

۱. تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائی‌ها در خاورمیانه (با عنوان مشرق‌الاذکار) در عشق‌آباد، ترکمنستان و روسیه که با حمایت آشکار روس‌ها ایجاد شده است نشان دیگری از پیوند دولت تزاری و سران این فرقه است.

۲. وعده‌های مکرر سران بهائیت (بهاء و عبدالبهاء) به اتباع خویش مبنی بر شکست ناپذیری امپراطوری تزاری و برخورداری از تأییدات الهی، گواه این ارتباط می‌باشد.

۳. ردپای رابطه بابیان و بهائیان با روسیه تزاری را بیش از هر چیز، بایستی در پرونده خود حسین علی بهاء (مؤسس مسلک انحرافی بهائیت) باز جست که پدرش میرزا عباس نوری، دستیار شاهزاده روس و سه تن از منصوبین نزدیک بهاء (برادر، شوهر خواهر، و خواهرزاده وی) در استخدام سفارت روسیه بودند.^۱

۴. مضاف بر اینها حسین علی بهاء جاسوس روس‌ها بود تا جایی که «کنیاز و الگورکی» در اعترافاتی به چهره نوکری میرزا حسین علی نوری اشاره می‌کند و می‌گوید:

برای پذیرایی از رفقا و دوستانم اطاق مخصوصی ساخته بودم که دارای در یک لنگه و دو پنجره بود و همچنین روزنه‌ای کوچک داشت

۱. مهرداد صفا، «بهائیت و روس تزاری»، ایام (ویژه نامه تاریخ روزنامه جام‌جم)، ش ۲۹، ص ۴.

که می شد از آن پاکت نامه ها را به داخل صندوقی که درون اتاق پایین روزنه بود انداخت.

هر کدام از دوستانم که خبری داشتند می نوشتند و داخل صندوق می انداختند. میرزا حسین علی بهاء اولین کسی بود که وارد این اتاق شد و جداً خبرهای مهمی به من داد.^۱

و در جای دیگر از او به عنوان اصحاب سر روس ها یاد می کند:

...در این میان میرزا حسین علی بهاء و تعدادی دیگر، از اصحاب سر من بودند که دستگیر شدند. من از آنها حمایت کردم و با هزار مشقت اثبات کردم که بی گناهند و تمام کارکنان و مأموران سفارت، حتی خودم شهادت دادم که بابتی نیستند. پس ایشان را از مرگ رهانیدم و به سوی بغداد فرستادم...^۲

۵. روس ها در نشر آثار حسین علی بهاء کمر همت بستند، به طوری که

سفیر روس چنین اعتراف می کند:

...من نیز کتاب هایی که از سید - علی محمد باب - نزد من باقی مانده بود، بعد از اصلاح و غلط گیری برای آنان فرستادم و دستور دادم نسخه های فراوانی از آن تهیه کنند. در هر ماه نوشته هایی تهیه می نمودند و برای کسانی که گول سید را خورده بودند... می فرستادیم و یکی از کارهای روس در ایران تهیه همین نوشته ها و کارهای بابیت بود... من مبلغ زیادی به عنوان زیارت کربلا برای حسین علی بهاء در بغداد می فرستادم تا به مردم بدهد. دولت روسیه نیز پیوسته آنان را تقویت می نمود و برایشان خانه و مسکن می ساخت و قسمت عمده نوشته ها توسط وزارت خارجه (روسیه) تهیه می شد... ما مجبور شدیم بابیت را به بهائیت تبدیل نماییم... اعلام مقام «من یطهره اللهی» را به او اعلام کردیم و نوشته هایش را آماده نمودیم... او در نوشته های ما

۱. کنیاز دالگورکی، اسرار فاش شده، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۷۲.

که مفهوم و معنای چندان جالبی نداشت دخل و تصرف می نمود و آنها را بی مزه تر می کرد ولی مردم به قدری در جهالت بودند که حق را تشخیص نمی دادند.^۱

پس از اعدام محمدعلی باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان «ناصرالدین شاه» سوء قصد کردند، ولی حافظان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله ور شدند و آنها را دستگیر کردند.

در این زمان، میرزا حسین علی که از سویی مظنون قتلداد می شد، به سفارت روسیه پناهنده شد و دولت روسیه تزاری و سفیر آن کشور از وی حمایت کردند.^۲

کسانی درباره حمایت اساسی دولت استعماری روسیه از شکل گیری بهائیت و نام گذاری آن گفته اند که در گذشته دولت ایران را «دولت علییه»، دولت انگلستان را «دولت فخمیه» و دولت روسیه را «دولت بهیه» می خواندند. روزنامه ها، سندها و تمبرهای فراوانی وجود دارد که به این موضوع اشاره می کنند. میرزا حسین علی بر پایه برخی گزارشات هنگام پناهندگی به سفارت روس به آن دولت قول داد که آیین خود را بهائی بنامد.^۳

میرزا حسین علی، با نامیدن مرام خود به لقب دولت روسیه به خوبی دین خود را به آن دولت ادا کرد و وابستگی تاریخی اش را به ایشان نشان داد. آیینی که با نام آن دولت پا گرفت از حمایت های بی دریغ آن نیز برخوردار بود. بهاء که در بنیادگذاری آیین خود به این دولت استعمارگر مدیون بود با صادر

۱. همان، ص ۷۷ و ۷۶ - ۷۱.

۲. همین جریان را عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح آورده است و نیز بنگرید به: امان الله شفا، نامه ای از سن پالو، ص ۳۰۶.

۳. رضا سلطان زاده، سیری در کتاب های بهائیان، ص ۸۴.

کردن لوحی مقام آن را پاس داشت و نام دخترش را نیز بهیبه گذارد، تا یادآور دین او به آن دولت باشد.^۱

حمایت بی‌دریغ روسیه از بهاءالله نشانگر نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفاده سیاسی از وی است. برای پی بردن بیشتر به این مطلب بخشی از نوشته سومین پیشوای بهائیت یعنی شوقی افندی (شوق ربانی) نوه دختری عباس افندی عبدالبهاء را می‌خوانیم:

...هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاءالله در لواسان تشریف داشتند، و میهمان صدر اعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس «پرنس دالگورکی» سمت منشی‌گری داشت. آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود. رهبری و دعوت نمود. آدم‌های حاج علی‌خان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص را به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم شده بود تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف بیاورند. ضمناً از مشارالیه به‌طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد...^۲

به عقیده بعضی علت آزادی و تبعید حسین‌علی بهاء افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری و حتی دولت روسیه، از بهائیان به‌ویژه شخص میرزا حسین‌علی نوری بوده است. در این باره آورده‌اند:

۱. امیرعلی حسنلو، «بهائیت در سایه استعمار»، فصلنامه مشرق موعود، ش ۴، ص ۱۹۵.

۲. بنگرید به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۵.

«با توجه به مفاد عهد نامه‌های ترکمانچای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی، تبعه کشور روسیه باشد، باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد. مجموعه مطالب فوق نشان می‌دهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسین‌علی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده‌اند و چه خوب گفته‌اند: «خدایا زین معما پرده بردار».

اکنون که رابطه بهاءالله با آقای «کینیاز دالگورکی» برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود، دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاءالله برای ادامه برنامه‌های خود استفاده نماید و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود، از همه مهم‌تر مادر ناصرالدین‌شاه «مهدعلیا»، بهاءالله را مقصر اصلی سوءقصد می‌دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر روس نقشه دیگری بریزد. مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی صحنه سازی نمود که میرزا حسین‌علی از ایران تبعید گردد، تا در خارج بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدف‌های خویش نایل شود...»^۱ آری، به این ترتیب میرزا حسین‌علی نوری از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد. از آنجا که کنسول روس، وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه‌ای در شأن روس‌ها نازل کرد! بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود. و از اینکه «الکساندر نیکلادویچ» (الکساندر روم) امپراتور روس، دستور

۱. اسماعیل راتین، انشعاب در بهائیت، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۱۱، ۱۱۲. به نقل از:

امان‌الله شفا، نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۰۶.

حمایت و آزادی او را داده است، تشکر کرد:

ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسین‌علی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبادا این که هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد. ما شنیدیم آن چه را در پنهانی با مولای خود گفته‌ای و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، تو را به حق، جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است، و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم، برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست بدهی.^۱

شوقی ربانی نیز این لوح را تأیید کرده است.^۲

علاوه بر صدور این الواح و آیات، که مبین ارتباط میرزا حسین‌علی با دولت روس یا لاقلاً حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است، اقرار نامه‌ای از وی در دست است که دریافت مقرری را از روس‌ها تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوایی میرزا حسین‌علی نوری، فقط دولت روسیه تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود، می‌توان گفت وی مقرری خود را نیز از روس‌ها دریافت می‌کرده است، چنانکه میرزا حسین‌علی در یکی از الواح می‌نویسد:

قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود.^۳

۱. اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۱۵.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۶

۳. مجموعه الواح مبارک، ص ۱۵۹.

انگلستان و بهائیت

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، انگلیسی‌ها برای از هم پاشیدن دین اسلام و ایجاد تشتت در میان مسلمانان کوشش‌ها کردند. به‌خصوص انگلیسی‌ها برای از بین بردن ممالکی که در مسیر هندوستان - بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین مستعمره انگلیس - و یا در منطقه نفوذ این کشور در خاورمیانه و شمال آفریقا واقع بود، از هیچ‌گونه تلاشی خودداری نمی‌کردند.

در این ایام در وزارت خارجه انگلستان، شعبه مخصوص ادیان در مستعمرات، مستملکات و ممالک نیمه مستعمره و حتی ممالک مجاور اینگونه سرزمین‌ها دایر شده بود. در هر یک از سفارتخانه‌های انگلستان در آفریقا، آسیا و خاورمیانه دیپلمات‌هایی که ظاهراً مقام «دبیری» داشتند برای این شعبه فعالیت می‌کردند. اینان اطلاعات فراوانی از ادیان این سرزمین‌ها داشتند، و در هر مملکتی عوامل و جاسوسانی با دبیران ادیان در ارتباط بودند.

بودجه مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجه موقوفه (اودهند)^۱ در اختیار سفرای خود در بین‌النهرین و ایران گذارده بود، بهترین وسیله برای پیشبرد هدف‌های سیاسی و اخلاقی در فعالیت‌های مذهبی به‌خصوص دین اسلام بود. تا جایی که «سرآرتور هاردینگ» دیپلمات انگلیس، این بودجه را به

۱. در سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۶۶ هجری) فرمانروای هندوستان اعلام کرد که غازی‌الدین حیدر هندی پادشاه «صوبه اود» و فرمانروای لکنهو، قسمتی از مایملک و دارایی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود. پرداخت این پول از همان ایام از طرف شعبه هندوستان در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد دایر شد. در این شعبه نوبنیاد چندین کارشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبان‌های عربی و فارسی را خوب می‌دانستند مشغول کار شدند. (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: اسماعیل راثین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۱۲ - ۹۷).

اهرمی تشبیه می‌کند که می‌توان همه چیز را با آن بلند کرد:

اختیار تقسیم وجوه موقوفه اودهند، در دست من مانند اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه چیز را در بین‌النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم.

سیاستمداران انگلستان - که در آن ایام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمی‌کرد - با دین اسلام و مسلمانان دشمنی دیرینه داشتند زیرا این دو را بزرگ‌ترین سد راه مستعمره شدن سرزمین‌ها و تسلط خود بر ملل آفریقا، آسیا و خاورمیانه می‌دانستند، تا جایی که «گلاستون» نخست‌وزیر انگلیس، در پارلمان آن کشور، درحالی که «قرآن مجید» را بر سر دست بلند کرده بود گفت: تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان درباره آنان بر نمی‌آید و ما نمی‌توانیم بر آنها حکومت کنیم.

از آن پس سیاست انگلستان در ممالک مسلمان ایجاد تفرقه و اخلال در بین فرق مختلف اسلامی بوده و هست. آنها در ایران موفقیت‌های بزرگ‌تری به دست آوردند، و حداکثر استفاده را از ایجاد اینگونه اختلافات بردند. در عثمانی، همواره سلاطین ترک را تشویق می‌کردند تا ادعای «خلافت اسلامی» داشته باشند. و ایشان را وادار می‌ساختند تا با آن ممالک مجاور در جنگ و ستیزه دایمی باشند و خرابکاری کنند.

سلاطین عثمانی هم که غرق در فساد و تباهی بودند ندانسته آلت دست سیاستمداران انگلیس و دیپلمات‌های ورزیده امور مذهبی می‌شدند.

این سلاطین به خصوص «سلطان عبدالحمید» هر که را موافق «خلافت اسلامی» می‌دانستند یاری می‌دادند. و از هر کسی که ادعای او سبب ایجاد تفرقه بین مسلمین می‌شد، بهره‌برداری می‌کردند. یکی از کسانی که مورد نظر

فصل ششم: نقش استعمارگران در پیدایش و تکوین بهائیت □ ۱۴۵

سلطان عبدالحمید قرار گرفت. عبدالبهاء بود که او نیز لوحی در تأیید حکومت سلطان صادر کرد.^۱

در پی این سیاست‌های انگلیس مدعیان مهدویت در سرزمین‌های مستعمره و حواشی آنها پدید آمدند که ذیلاً به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱. سید احمد بن محمد عرفان؛ جمع زیادی از مسلمانان در هندوستان او را

خلیفه‌الله و مهدی منتظر می‌دانستند، در سال ۱۳۴۶ ق / ۱۸۳۰ میلادی قیام کرد.

۲. در ایران سید علی محمد باب شیرازی؛ در سال ۱۲۶۴ ش / ۱۸۴۷ میلادی

دعوی مهدویت کرد (که قبلاً گذشت).

۳. میرزا حسین علی بهاء نوری؛ در ادرنه (ترکیه) در سال ۱۲۸۳ ش / ۱۸۶۶

میلادی خود را «من یظهره الله» می‌دانست (قبلاً در بخش اول بحث شد).

۴. سید احمدخان بن سید متقی خان؛ در هندوستان ادعای تجدد دینی کرد و در

سال ۱۳۰۶ ش / ۱۸۸۸ میلادی دولت انگلیس به او نشان عالی ستاره هند داد.

۵. در سودان محمداحمد متعهدی؛ در سال ۱۲۹۸ ش / ۱۸۸۰ میلادی ادعای

مهدویت داشت.

۶. در سومالی محمد بن عبدالله حسن المهدی؛ در سال ۱۲۷۸ ش / ۱۸۶۱

میلادی ادعای مهدویت کرد.

دکتر «شیخ الاسلامی» استاد فقید دانشگاه، نویسنده و مترجم پر اطلاع

معاصر خاطرات سیاسی «سرآرتور هاردینگ» (استاد اعظم فراماسونری‌ها وزیر

مختار بریتانیا، در ایران زمان مظفرالدین شاه) را به فارسی ترجمه کرده و بر آن

تعلیقاتی افزوده است. مستر هاردینگ در بخشی از خاطرات خود با لحنی

جانب دارانه از بابیان و بهائیان یاد کرده و جناب شیخ الاسلامی با تعریض به

۱. اسماعیل رائین، اشعاب در بهائیت، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۳۲ - ۱۲۸.

حمایت سفیر بریتانیا از آنان نوشته است:

در عرض یکصد سال اخیر، بابیان و بهائیان ایران همیشه از خطی‌مشی سیاسی انگلستان در شرق پیروی کرده‌اند و ستایش وزیرمختار انگلیس از آنها امری است کاملاً طبیعی.^۱

استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای ایجاد تفرقه و مسلک‌های ساختگی در خاورمیانه به‌ویژه در هندوستان و ایران تلاش می‌کرد و در این راستا کمک شایانی به شکل‌گیری و ادامه حیات سیاسی و اجتماعی بهائیان می‌نمود. موضع‌گیری‌های انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان مصیبت‌های زیادی به‌بار آورد. از بین بردن صفوف متحد و یکپارچه امت اسلامی، روشن کردن شعله‌های تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت‌های مخرب علیه تعالیم اسلامی که از جمله آنها تشویق همکاری و همراهی با رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان است تنها بخشی از فعالیت‌های آنهاست، زیرا آنان به کمک دولت روس در نجات میرزا حسین‌علی بهاء از اعدام کمک شایانی کردند چنانکه خود میرزا حسین‌علی بهاء می‌گوید:

...در حالی از کشور خارج شدیم که با سواره‌هایی از سوی دولت ایران، با حمایت و هدایت سفیر انگلستان و دولت روس با عزت و احترام وارد کشور عراق شدیم.^۲

این ارتباط نامشروع و خیانت بار بعد از مرگ حسین‌علی بهاء نه تنها تمام نشد بلکه در زمان جانشینان او شدت یافت.

۱. خاطرات سیاسی سِر آرثور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار، ص ۱۰۲. (به نقل از مجله زمانه، ص ۲۵).

۲. بنگرید به: محسن عبدالحمید، حقیقة البایة و البهائية، ص ۱۹۴، به نقل از: نبذة من اشراقات بهاء الله، ص ۱۵۶.

ارتباط انگلستان با عبدلبهاء (عباس افندی) آنقدر قوی و برنامه ریزی شده بود که شکی در جاسوس بودن عباس افندی باقی نمی ماند. او بود که می کوشید بخشی از سرزمین اسلامی را تسلیم یهودیان کند. سخنرانی های متعدد عبدلبهاء در دانشگاه ها و محافل مذهبی لندن، نشانه دیگری برای انگلیسی بودن او به شمار می آید. وی به طور شگفت انگیز از محبت انگلستان و مردم آن و نیز برتری آرای غربیان بر شرقیان نزد خارجی ها سخن گفته است و در برابر انگلیسی ها هم با اعلان وفاداری به عبدلبهاء گفته اند که لندن مرکز خوبی برای انتشار عقاید شما خواهد بود. با انشعابات که در مسلک بابیت به وجود آمد، حسین علی بهاء نوری به همراه خانواده و یارانش به بغداد، قبرس و سرانجام فلسطین رفت. هنگامی که در فلسطین بود انگلیسی ها رسماً به حمایت از بهائیان برخاستند.

در آن وقت، با اشغال فلسطین از سوی ارتش بریتانیا، گزارشی با «لرد بالفور» (وزیر خارجه وقت) در مورد عبدلبهاء و طرفداران وی داده شد. وی بلافاصله تلگرافی به ژنرال فرمانده سپاه انگلیس در منطقه فلسطین، مخابره کرد و در آن خواست که از عبدلبهاء، خانواده و دوستان وی محافظت به عمل آید.^۱

عبدلبهاء هم در مقابل، خدماتی را در جهت فراهم کردن آذوقه سربازان انگلیسی در منطقه فلسطین ارائه داد و در بیرون راندن عثمانی ها از آنجا کمک قابل توجهی کرده بود.

مهم ترین اقدامی که در این ایام از سوی دولت انگلیس صورت گرفت، دادن لقب سِر (SIR) و نشان قهرمانی «نایت هود» (HOOD KNIGHT)

۱. این متن تلگراف را شوقی افندی در قرن بدیع، جلد ۳، صفحه ۲۷۹ پذیرفته است.

از طرف دولت انگلستان به عباس افندی معروف به عبدالبهاء بود.^۱
عبدالبهاء که این نشان و لقب را بعد از پایان جنگ جهانی اول دریافت کرده بود، در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر نمود و در آن امپراطور انگلیس را چنین دعا کرد:

پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات
رحمانی خود مؤید بدار و سایه بلند پایه آن کشور را بر این منطقه
بیارای، و حفظ و حمایت خویش را مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و
عزیز و حکیم می‌باشی.^۲

این حمایت‌ها همچنان ادامه داشت تا این که زمینه دیگری به وجود آمد
که سازمانی که در وزارت خارجه انگلیس به کار مذاهب خاورمیانه و اروپا
می‌پرداخت از آن بهره‌وری بیشتر کرده و جانشین بهاءالله را بیش از خود او
مورد حمایت قرار داد. در برابر عبدالبهاء (عباس افندی) در ضمن سخنرانی در
منزل «هیس کراپر» در سال ۱۹۱۱ میلادی ضمن ستایش از دولت انگلیس
چنین گفت:

خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من
آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و
نتیجه این اقدامات به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران جان خود
را برای انگلیس فدا می‌کنند و همین‌طور انگلیس خود را برای ایران فدا
می‌نماید. از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند... ملت انگلیس و ایران
هر دو برادرند لهذا در زبان انگلیسی بسیار الفاظ ایرانی است.^۳

۱. بنگرید به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۹۹؛ امان‌الله شفاء، نامه‌ای از سن پالو، ص ۳ -

۱۷؛ فضل‌الله صبحی (مهتدی)، خاطرات صبحی، ص ۹۴.

۲. امان‌الله شفاء، نامه‌ای از سن پالو، ص ۱۸.

۳. بنگرید به: عبدالحمید اشراق خاوری، سخنرانی‌های عبدالبهاء، جلد اول.

B.B.C فارسی و مدیران بهائی

شبکه B.B.C برای بسیاری از کشورهای که در سیاست‌های خود مشی ضداستعماری در پیش گرفته‌اند برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی متعددی را به زبان‌های ایشان ایجاد کرده است. این شبکه در حالی ادعای مستقل بودن می‌کند که اولاً بودجه آن به‌طور مستقیم از طریق وزارت خارجه انگلیس تأمین می‌شود. درثانی مدیران ارشد آن از طریق ملکه انگلیس انتخاب و منصوب می‌شوند. اما مدیران شبکه و خبرگزاری بی.بی.سی فارسی چه کسانی هستند؟

نگاهی گذرا به هویت مدیران این شبکه سیاست‌های استعماری آن را برملا می‌کند. بخش فارسی این پایگاه از آغاز تولید خود تا کنون توسط مدیرانی از فرقه ضاله بهائیت سرپرستی شده است. این فرقه از مددکاران صهیونیسم و رژیم اشغالگر قدس است. و قبله ایشان بیت‌العدل نیز در فلسطین اشغالی است و هر ساله سران رژیم صهیونیستی طی برنامه‌هایی مراتب سپاسگزاری خود را از سران این گروه به دلیل حمایت‌های مالی، سیاسی و تروریستی از رژیم صهیونیستی اعلام می‌کند.

اولین مدیر و گوینده بخش فارسی بی.بی.سی که به صورت رادیویی در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰ میلادی برابر با ۸ دیماه ۱۳۱۹ آغاز به کار کرد، «حسن موقر بالیوزی بوشهری» از سران فرقه بهائیت بود.

وی از اعضای خاندان افنان (خویشان علی‌محمد باب) است که به‌عنوان یکی از سردمداران فرقه بهائی و از کارگزاران مؤثر انگلیس در ایران بود. حسن بالیوزی در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۳۷ میلادی ریاست محفل ملی روحانی بهائیان بریتانیا را به‌دست گرفت. در سال ۱۹۵۷ میلادی شوقی افندی (رهبر بهائیان وقت) بالیوزی را به‌عنوان یکی از ایادی امرالله منصوب کرد. او سازمان

دهنده کنفرانس معروف بهائیان است که در سال ۱۳۴۲ شمسی در لندن برگزار شد و اعتراض شدید امام خمینی قدس سره را برانگیخت. از آن زمان تاکنون مدیران ارشد بی.بی.سی فارسی از فرقه بهائیت بوده‌اند.^۱

آمریکا و بهائیت

سومین دولت استعماری که بهائیت، در طول تاریخ، پیوندی عمیق و استوار با آن داشته و دارد ایالت متحده آمریکا است که ماهیت و مواضع تجاوزگرانه و استکباری آن، در جهان (به‌ویژه ایران) بر همگان روش بوده و به حق از سوی رهبر فقید و معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران، «شیطان بزرگ» لقب گرفته است.

می‌دانیم که از نظر بهائیان، به اصطلاح مهد امرالله (بهائیت) ایران است ولی مهد نظم اداری امرالله و در واقع مرکز سازماندهی تشکیلاتی بهائیت، در آمریکا قرار دارد. دومین «مشرق الاذکار بهائیان» در جهان نیز، در شهر «شیکاگوی آمریکا» بنا شد که عباس افندی (عبدلبهاء) در سفر به آن دیار، سنگ بنای آن را گذاشت.

براساس آمار منتشره توسط سایت رسمی محفل ملی بهائیان آمریکا، تعداد کل بهائیان این کشور رقمی در حدود ۱۵۵ هزار نفر است که شامل ایرانی‌های بهائی در آمریکا هم می‌شود. همین‌گونه تعداد کل بهائیان دنیا را در حدود شش میلیون نفر اعلام می‌کنند. هر چند آمار اغراق‌گونه به نظر می‌رسند اما اگر بهائیان آمریکا تقریباً ۲/۵ درصد کل بهائیان جهان را تشکیل می‌دهند. با

۱. عبدالله شهبازی، «شبكة‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه تخصصی

توجه به این امر، جای این پرسش وجود دارد که چرا درحالی که تنها ۲/۵ درصد بهائیان، مقیم آمریکایند، ۷۰ تا ۸۰ درصد کرسی‌های نه نفره بیت‌العدل اعظم در قبضه آمریکایی‌ها قرار دارد. آن هم آمریکایی‌هایی که نه بهائی زاده بوده و نه سابقه درخشانی در بهائیت داشته‌اند؟ بی‌جهت نیست که ایالات متحده در دوران نفوذ و سیطره خویش در ایران (در نیمه دوم سلطنت محمدرضا) برای پیشبرد اهداف (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...) خود، میدان را برای تکاپو و جولان بهائیان گشود و سبب شد که حدود ۱۴ سال، از رئیس دولت (هویدا) گرفته تا جمع بسیاری از وزراء و مدیران بلندپایه کشوری و لشکری دولتی و درباری، جز و افراد وابسته به این فرقه باشند.^۱

کاهش قدرت انگلیس در خاورمیانه و نفوذ و پیشرفت سریع آمریکا در این منطقه موجب شد که عباس افندی به جانب ایالات متحده روی آورد. وی در سفرش به آمریکا، در یکی از سخنرانی‌ها گفته است:

...امشب من نهایت سرور دارم که در همچو جمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم. الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم. و جمعی را می‌بینم که در روی آنان، نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد.^۲

وی در ادامه آمریکاییان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و در خطاب خویش به ایشان گفت:

از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نیست،

۱. احمد رهدار، «بهائیت در آمریکا»، ایام (ویژه نامه تاریخ معاصر روزنامه جام‌جم)، ش ۲۹، ص ۲۲.

۲. عبدالحمید اشراق‌خاوری، سخنرانی‌های عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۳.

اینکه مملکت ایران مواد ثروتش در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود.^۱

طبقه حاکمه آمریکا در آن برهه از تاریخ، تدریجاً آماده می‌شد که از انزوای سیاسی پیشین بیرون آمده و چتر استعمار و استثمار خود را بر مشرق زمین بگستراند. پیداست که سخنان پیشوای بهائیت، که حکم چراغ سبز را برای غارت کشور زرخیز و نفت خیز ایران داشت، بر مذاق مستعمره چیان آن دیار بسیار خوش می‌آمد و طبیعی بود که از گوینده این سخنان استقبال کنند.^۲

البته پیوند آمریکا با بهائیان به قبل از حضور عباس افندی در آمریکا بر می‌گردد، زیرا آن گونه که از اسناد و مدارک موجود تاریخی برمی‌آید سابقه حضور بهائی‌ها در آمریکا به اوائل قرن ۱۴ هجری باز می‌گردد. نخستین بار در ۳۰ ماه رمضان ۱۳۱۸ هجری گزارشی محرمانه از فعالیت‌های این گروه در شیکاگو برای اطلاع مقالات بالاتر به تهران ارسال شد وزیر مقیم ایران در آمریکا عنوان می‌دارد که:

گروهی از روسای بابی (بهائی) که در آن شهر با وی ملاقات کرده و در خصوص خود اطلاعاتی داده‌اند. آنان مدعی حضور قریب به یکصد هزار نفر بابی (بهائی) در آمریکا شده‌اند که وزیر آن را اغراق آمیز خوانده و جمعیت بهائیان در آمریکا را بیش از ۱۰ هزار تن تخمین نمی‌زند. وی گزارش می‌دهد که این گروه، افرادی پولدار، مطلب نویس و صاحب نفوذ هستند. او خواستار تعیین دو مأمور مخفی برای کسب اطلاع از حالات و رفتار آنها می‌شود.

۱. اسماعیل راثین، *انشعاب در بهائیت*، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۲۴ و ۱۲۵، به نقل از پرنس دالگورکی، *تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی*، ص ۷۶.

۲. احمد رهدار، «بهائیت و آمریکا»، *ایام* (ویژه نامه تاریخ معاصر روزنامه جام‌جم)، ش ۲۹،

در گزارش ۱۲ جمادی الاول ۱۳۱۹ هجری خاطر نشان گردید که افراد یاد شده اخبار ایران را به دقت تعقیب کرده و حتی از تحت فشار قرار دادن دولت ایران در محافل سیاسی - فرهنگی آمریکا به منظور اعطای آزادی بیشتر به اقلیت بهائی فروگذار نمی کنند. اقدامات بهائیان مقیم آمریکا سبب شد تا سفارت آن کشور در تهران، حمایت از این اقلیت را در دستور کار خود قرار دهد.^۱

بهائیان در ترویج فرهنگ و نظام تعلیم و تربیت آمریکایی در کشورمان ایران، پیشگام بوده اند، مدرسه بهائیان در تهران - تربیت - از سال ۱۹۱۰ م / ۱۳۲۸ ق به صورت رسمی با انجمن تربیتی ایران و آمریکا، که در ایالات متحده بود و در تأسیس آن نیز بهائیان نقش داشتند، و بعدها با گسترش مدارس دخترانه، پسرانه و اعزام معلمین آمریکایی رابطه برقرار کردند ولی پیوند با کاخ سفید و سردمداران او به همین جا متوقف نشد. چون در این زمینه می توان به حضور بهائیان شاخصی چون «فیروز کاظمزاده» در کسوت مشاوران فرهنگ کاخ سفید و فراتر از آن، حمایت آشکار رؤسای جمهور آمریکا نظیر «جانسون»، «رونالد ریگان»، «بیل کلینتون»، «بوش» و امروز «اوباما» اشاره کرد.

حمایت آمریکا از فرقه بهائیت حکایت از اهداف پشت پرده آن دارد: «آمریکا در پی حمایت های مستمر از فرقه ضاله بهائیت، هر از گاهی در صدد تصویب لایحه بر می آید. در همین رابطه در مجلس سنای آمریکا، در سال های ۱۹۹۲ - ۱۹۸۲ میلادی پنج مصوبه در حمایت از این فرقه به تصویب رساندند. رؤسای جمهور آمریکا همواره از این فرقه حمایت و پشتیبانی می کردند. کنگره آمریکا از رییس جمهور سابق این کشور، خواست که خواستار

۱. بنگرید به: وزارت امور خارجه، بررسی مناسبات ایران و آمریکا (۱۸۵۱ تا ۱۹۲۵م)، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

گزارش عملکرد حقوق بشر در ایران شود. کلینتون در پاسخ به این درخواست اعلام داشت من عمیقاً درباره موقعیت جامعه بهائی و سایر اقلیت مذهبی در ایران نگران هستم و به شما اطمینان می‌دهم که ما به اصرار خود نسبت به رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران ادامه خواهیم داد^۱، و این حمایت‌ها با کمک گرفتن از سازمان‌های بین‌المللی و استفاده ابزاری از آنها و وسایل ارتباط جمعی دیداری و شنیداری و... روز به روز افزایش می‌یابد به طوری که بسیاری از بهائیان روزنامه‌ها و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی علیه ایران را به عهده دارند. به‌عنوان نمونه‌ای از حضور بهائیان در صدای آمریکا به توضیح زیر توجه کنید:

«احمد رضا بهارلو» نخستین رئیس بخش فارسی صدای آمریکا اگرچه خود یک بهائی نبود اما تمایل زیادی به نزدیکی با بهائیان داشت. این موضوع به‌خصوص در استخدام کارمندان بخش فارسی و گزینش همکاران ایرانی وی از میان بهائیان مشهود است. نخستین همکاران وی در این بخش «رامش راسخ»، «بهرروز عباسی» و «اکبر ناظمی» بودند که دو نفر نخست از بهائیان نامدار ایرانی در رادیو و تلویزیون دوران پهلوی به‌شمار می‌رفتند.

با آغاز به‌کار «کنت تام لینسون» به‌عنوان رئیس BBG به ناگاه «شیلا گنجی» از بهائیان سرشناس و از اعضای جامعه بهائی در سازمان ملل متحد، در غیاب «احمد بهارلو» در آوریل ۲۰۰۴ به‌عنوان رئیس بخش فارسی VOA مشغول به‌کار می‌شود.

«کنت تام لینسون» که خود از اعضای AIPAC یا همان «لابی یهودیان» در ایالات متحده محسوب می‌شود، گروهی از سرشناس‌ترین

۱. بنگرید به: مجله رویداد و تحلیل، ش ۱۰۴ و ۱۰۵، ص ۲۷، ۲۸.

بهائیان را وارد چرخه مدیریت صدای آمریکا می‌کند که «آوی داویدی» و «ستاره درخشش» از مهره‌های اصلی رسانه‌های جامعه جهانی بهائیت و «مهتاب فرید» از جمله مهم‌ترین آنها بودند. در این میان، آوی داویدی نقش بسیار مهم و تعیین کننده‌ای در روند بهائی سازی صدای آمریکا ایفا می‌کند به گونه‌ای که یکباره تعداد زیادی از کارمندان مسلمان زاده صدای آمریکا همچون «علی مستعانی» و «سید رسول افخمی» از این مجموعه اخراج یا مستعفی می‌شوند و جای آنها را چهره‌های شاخص تلویزیون «صدای دوست» - ارگان رسمی بهائیان در حيفا و اسرائیل - می‌گیرند.

به این ترتیب، با ورود شیلا گنجی به حلقه مدیریت صدای آمریکا، محفل کارمندان و مدیران بهائی، در این رسانه فارسی زبان تکمیل می‌شود و چهره‌هایی همچون «اکبر ناظمی»، «بهرروز عباسی»، «ارژنگ داودی»، «رامش راسخ»، «آوی داویدی»، «مهتاب فرید» و «ستاره رخشش» در کنار هم قرار می‌گیرند.

البته بعدها ریخت و پاش‌های فراوان شیلا گنجی و دار و دسته اش باعث اخراج وی از صدای آمریکا شد. هم اکنون نیز (VOA PNN) توسط «جیمز گلاسن» که از اعضای ارشد «انستیتو آمریکن اینترپرایز» و رئیس جدید هیئت مدیره رسانه‌های خارجی ایالات متحده است اداره می‌شود. وی که از سال ۲۰۰۷ مدیریت این مجموعه را در اختیار گرفته از بدو تصدی این مسئولیت، ارتباط بسیار نزدیکی با محافل بهائیان آمریکا و حيفا در اسرائیل پیدا کرده است. شاهد این مطالبات ارتباطات نزدیک وی با «بهرروز بهبودی» از بهائیان سرشناس است.

وی در اوایل سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی به همراه «سناتور تام کوبرن» که

رئیس تیم بازرسی ویژه آمریکا و از اعضای مؤثر سنا بود برای تصویب بودجه (BBG) به اسرائیل سفر کرد و در دفتر بهروز بهبودی در حیفا به دیدار وی شتافت. از آن پس است که شاهدیم روند به‌کارگیری بهائیان در تلویزیون صدای آمریکا به نسبت گذشته اوج گرفته است.^۱

اخیراً رئیس بهائی گروه موسوم به «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» با تأیید دریافت پول از دولت بوش اذعان کرد این دولت با پررنگ کردن نقض حقوق بشر در ایران می‌کوشید از حقوق بشر به‌عنوان یک ابزار سیاسی جهت انزوای ایران استفاده کند. «پیام اخوان» این سخنان را در گفتگو با «سایت گذار» و «محمد تهوری» - همسر فاطمه حقیقت‌جو - عنوان کرد. وی در این گفتگو از موضع اخیر دولت آمریکا مبنی بر قطع کمک مالی به مرکز مذکور انتقاد کرد و در عین حال مدعی شد:

مؤسسه ما مؤسسه‌ای مستقل است. ما وابسته به دولت آمریکا نبودیم. در حال حاضر تعدادی از مؤسسات غیردولتی و دولت کانادا از ما حمایت مالی می‌کنند. اینکه تا دیروز سیاست آمریکا نسبت به ما حمایتی بود و امروز تغییر سیاست داده‌اند، نمی‌تواند محدود کننده ما باشد بلکه بیشتر به استقلال مالی ما کمک می‌کند.

وزارت خارجه آمریکا اخیراً اعلام کرد در سال مالی جدید کمکی در اختیار «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» قرار نخواهد داد. این مرکز در سال ۲۰۰۴ با کمک یک میلیون دلاری وزارت خارجه دولت بوش راه‌اندازی شد. «رنه ردمان» از مدیران مرکز یادشده به بی.بی.سی گفت:

وزارت خارجه آمریکا تاکنون ۳ میلیون دلار در اختیار مرکز اسناد قرار داده و در عمل ۹۰ درصد بودجه آن را تأمین کرده است.

۱. شبکه ایران، تاریخ انتشار خبر ۲۹ مرداد ۱۳۸۸، کد خبر ۶۰۴۶۶

وی علت قطع کمک‌ها را «عدم توانایی مرکز در مستندسازی به موقع موارد نقض حقوق بشر پس از انتخابات اخیر ایران» عنوان کرد. کنگره آمریکا در سال ۲۰۰۶ میلادی به درخواست دولت جرج بوش برای حمایت از برنامه‌های ترویج دموکراسی در ایران اختصاص بودجه‌ای ۷۵ میلیون دلاری را اعلام کرد. پیش از این برخی منابع خبری از ارتباط و همکاری «پیام اخوان» با «نرگس توسلیان» (دختر شیرین عبادی) خبر داده بودند. به گزارش ایرنا پروژه مشترک آن دو درباره نقض حقوق بشر در ایران، از بودجه یادشده در دولت آمریکا تأمین اعتبار می‌شد. براساس این گزارش:

اخوان در خانواده‌ای بهائی متولد و در ۹ سالگی ایران را ترک کرده و ساکن کانادا گردید. وی در راه‌اندزای مرکز مورد بحث با کسانی چون «رؤیا برومند» (دختر عبدالرحمن برومند)، «جاناتان فریمن» (وکیل بنیاد سوروس)، «رؤیا حکاکیان»، (یهودی ایرانی تبار عضو شورای روابط خارجی آمریکا) و «نرگس توسلیان» همکاری داشت.

در حال حاضر «تام پراکر» با معرفی پیام اخوان، به‌عنوان مدیر اجرایی مرکز اسناد حقوق بشر ایران منصوب شده است. وی تا کنون به‌عنوان مشاور ویژه انگلستان در امر «عدالت انتقالی برای دولت موقت عراق» (CPA) در بغداد و به‌عنوان رئیس بخش تحقیقات «جنایت علیه بشریت» انجام وظیفه کرده است. او از مأمورانی است که در شهریور ماه سال ۱۳۸۳ توسط دولت آمریکا برای بررسی امور «دارفور» به کشور چاد فرستاده شد.

ناقضان اصلی حقوق بشر در جهان طی دهه گذشته بیشترین سرمایه گذاری را برای مصادره این عنوان فریبنده و اتهام پراکنی و جنجال علیه مخالفان قدرتهای استکباری انجام داده و شبکه‌ای وسیع شامل صهیونیست‌ها، بهائیان، لژهای فراماسونری و عناصر معارض را در داخل کشورهای مخالف آمریکا، انگلیس و اسرائیل تشکیل داده‌اند. فارغ از موضوع

خاص مرکز مورد بحث، فعالیت‌های فریبکارانه آمریکا طی یکی دو سال گذشته در زمینه حقوق بشر به‌ویژه علیه ایران گسترش یافته و دولت او باما فریبکارانه تر از دولت بوش ظاهر شده است.

در جریان فضا سازی علیه جمهوری اسلامی به بهانه حوادث پس از انتخابات، طیفی از عناصر بهائی با همکاری شماری از افراطیون فراری بیشترین جنجال را تدارک کردند. شبکه اختاپوسی بهائیت پیش از انقلاب با نفوذ در ارکان سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی کشور نقش عمده‌ای در جنایت و غارت منابع ملت ایران ایفا کرد. گفته می‌شود محمدرضا پهلوی در سالهای پایانی عمر منحوس خود به بهائیت گرایش پیدا کرده بود.^۱

یهود و بهائیت

با ورود بهاء‌الله به عکا، حرکت اصلی بهائیت و شکل‌گیری آن آغاز شد. این شهر که بعدها با مرگ وی قداستی کاذب یافت می‌عادگاه بهائیت شد. تا جنگ جهانی اول، فلسطین جزء امپراطوری عثمانی بود و بهائیان در آن، آزادی عمل نداشتند ولی پس از آن با توجه به علاقه و پیوند ایشان با صهیونیسم‌ها، فعالیت آنان بیشتر شد و در نتیجه نزدیکی مصالح و منافع دو طرف آرام آرام بین بهائیت و اسرائیل غاصب پیوند ایجاد شد.^۲

با آغاز ادعای ظهور مسلک جدید از سوی سران بهائیت، انجمن جهانی یهودیان به تأیید، تقویت و حمایت‌های مالی و عملی از آنان پرداخت. دلیل اشتیاق یهود برای چنین کاری این بود که ایشان از قرن نوزدهم میلادی در

۱. روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۳۸۸/۷/۲۶، ش ۱۹۴۸۸، ص ۲.

۲. محمدرضا نصوری، «پیوند و همکاری بهائیت و صهیونیسم»، فصلنامه انتظار موعود، ش ۱۸،

صدد ایجاد یک کشور مستقل بودند و یکی از بزرگ‌ترین موانع در برابر آنها قدرت و نیروی اسلام و امت اسلامی بود که بیشترین مخالفت و دشمنی را به جهت سابقه یهودیان، نسبت به آنها داشتند

از این رو یهودیان برای زدودن افکار اصیل اسلامی و مقابله با آن به تعریف و تمجید از سران بهائی پرداختند، تا در کنار ادعای نسخ شریعت اسلامی و برداشتن احکام جهاد و دفاع، زمینه‌های همزیستی مسلک جدید با یهودیان آماده گردد.

از سوی دیگر به ادعای میرزا علی محمد باب، بابی‌گری در دوره‌ای یکصد و شصت ساله در ایران نضج یافت و برای مدتی کعبه آمال بهائیان بود. اما با اعلام حکم ارتداد بهائیان از سوی مجتهدان و علمای اسلام، و فرار رهبران این فرقه به بغداد، استانبول و سرانجام جزیره قبرس (فرقه ازلیه یا طرفداران یحیی صبح ازل) و گریختن پیروان میرزا حسین علی بهاء به عکا (در فلسطین اشغالی) این قبله تغییر جهت داد و عناوین رهبران آنکه با «میرزا» و «سید» آغاز می‌شد به «افندی» که پسوندی عثمانی بود، تبدیل شد.

در چنین دورانی با تشکیل حکومت غاصبانه اسرائیل، شوقی افندی رهبری بهائیت را به دست گرفت و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» از زبان وی شنیده شد.

از طرف دیگر یهود کوشش‌های فراوانی کرد تا میرزا حسین علی بهاء و عباس افندی را مظهر پیروزی یهود و مصداقی از پیشگویی عهد قدیم^۱ مبنی بر تجلی نور الهی در جهان هستی و... قرار دهد.

۱. خداوند از سینی بر آمد و از سیعیر بر ایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسات ورود نمود و از سمت راستش به ایشان شریعتی آتشین رسید. (توران بهرامی، دیوان توران، ص ۳۹۷).

تأسیس اسرائیل

تشکیل رژیم اشغالگر قدس به سال ۱۹۴۸ میلادی در زمان حیات شوقی افندی اتفاق افتاد. قبل از آن در سال ۱۹۴۷ میلادی، سازمان ملل کمیته‌ای برای رسیدگی به مسئله فلسطین تشکیل داد. شوقی در ۱۴ جولای ۱۹۴۷ میلادی طی نامه‌ای به رئیس این کمیته، بر مطالب جالب توجهی از علائق مشترک بهائیت و صهیونیسم به فلسطین تأکید ورزید و ضمن مقایسه منافع بهائیت با مسلمانان، مسیحیان و یهودی‌های ساکن فلسطین نتیجه گرفت که:

تنها یهودیان هستند که علاقه شان نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با احساس بهائیان به این کشور است. زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدس‌شان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز موسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است.^۱

۱۴ می ۱۹۴۸ میلادی انگلستان به قیمومیت فلسطین پایان داد و همان روز شورای ملی یهود در تل‌آویو تشکیل و تأسیس دولت اسرائیل اعلام شد. پس از آن شوقی افندی در پیام نوروز سال ۱۰۸ بدیع (۱۳۳۰ ش) نظر مثبت خود و قاطبه بهائیان را درخصوص تأسیس اسرائیل این چنین تصریح کرد:

...مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس، مستقر و به استقلال و اصالت آیین بهائی، مقرر و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات بهائی در عکار و جبل کرمل و لوازم ضروریة بنای مرقد باب از رسوم یعنی عوارض و مالیات «دولت» و اقرار به رسمیت ایام تعطیلی بهائیان موفق و موید شده است.^۲

۱. اخبار امری، آبان ۱۳۲۶، ص ۱۳۰؛ بهائی نیوز، سپتامبر ۱۹۴۷، بنگرید به: سید محمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۶۹۸ - ۶۹۱

۲. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰.

وی همچنین در تلگراف مربوط به تشکیل هیئت بین‌المللی بهائی (بیت‌العدل بعدی) مورخ ۹ ژانویه ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۲۹ ش) تأسیس اسرائیل را تحقق پیشگویی‌های حسین علی بهاء و عباس افندی شمرد.^۱ و سپس بین ایجاد این هیئت و تأسیس اسرائیل ارتباط مستقیم برقرار کرد. او سه علت را برای تأسیس این هیئت بیان کرد که در رأس آنها پیدایش ملت مستقل اسرائیل و تأسیس حکومت از طرف آن ملت بود.^۲

این مطلب بسیار عجیب و مهم است. زیرا چه رابطه‌ای می‌تواند میان مؤسسه‌ای که قرار است به‌عنوان بیت‌العدل، رهبری بهائیان را بر عهده گیرد با تأسیس یک رژیم نامشروع و جعلی وجود داشته باشد؟ شوقی سه وظیفه را برای آن هیئت برشمرده است که در رأس آنها، ایجاد روابط با اولیای حکومت اسرائیل قرار دارد.^۳

بدین ترتیب، شوقی افندی به‌عنوان «مبتکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل»^۴ پس از تأسیس این رژیم، روابطی را با آن بنا نهاد که فصل مشترک آن، حمایت و اعتماد دو جانبه می‌باشد. زیرا او تأسیس اسرائیل را همانطور که گذشت «مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر» خواند.^۵ در مقابل خوش خدمتی شوقی افندی، دولت اسرائیل امتیازهای گوناگونی به وی داد، به‌طوری که او توانست بر مخالفان خویش فائق آید.

۱. مجله آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۷.

۲. همان.

۳. پویا شکیب، «بهائیت و اسرائیل پیوند دیرین و فزاینده»، مجله زمانه، سال ششم، ش ۶۱ ص ۳۰ و ۳۱.

۴. اسماعیل راین، اشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، ص ۶۹.

۵. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰.

دولت اسرائیل از بین همه نحله‌های منشعب از بهائیت، فقط جناح شوقی را به رسمیت شناخت و در کلیه دعاوی و اختلافات بین بهائیان نیز امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم نمود. از آن پس تمام اماکنی که در اختیار مخالفان عباس افندی یا به قول بهائیان، ناقضین قرار داشت، حتی خانه مسکونی‌شان، از آنان ستانده و به تشکیلات جناح شوقی تحویل داده شد.

سایر موارد اختلاف بین شاخه‌های مختلف فرقه نیز با توصیه مسئولان اسرائیلی، یک‌یک به نفع جناح شوقی فیصله یافت و به تدریج به حجم این حمایت‌ها افزوده شد این حمایت و اطمینان فوق‌العاده اسرائیل فقط به شوقی و سران فرقه ضاله محدود نمی‌شد، بلکه تمامی نفوس بهائی جهان را فرا می‌گرفت. «عبدالله رفیعی» از بهائیان ایرانی که در اسفندماه ۱۳۳۹ همراه جمعی از هم مسلکان خود برای دیدار از مرکز بهائیت به اسرائیل رفته در بخشی از گزارش سفرش نوشته است:

در گمرک تل‌آویو همین که خود را بهائی معرفی نمودیم، ما را فوراً با کمال احترام و بدون تفتیش مرخص نمودند، در صورتی که سایرین را به دقت رسیدگی و تفتیش می‌کردند...

این مسئله مقطعی نبود و در مدتی طولانی استمرار داشت تا جایی که مردم عادی اسرائیل را نیز به اعتراض واداشته بود. به گزارش ساواک یکی دیگر از بهائیان به نام «فریدون رامش‌فر»، پس از دیدار از اسرائیل در جلسه هفتگی بهائیان (مورخ ۴ بهمن ۱۳۴۹) گفت:

دولت اسرائیل آنقدر به بهائیان خوش‌بین است که در فرودگاه خود احبا (بهائیان) را بازرسی نمی‌کند و وقتی رئیس کاروان به پلیس

اظهار می‌دارد اینها بهائی هستند، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند، ولی بقیه مسافرین حتی کلیمی‌ها را بازرسی می‌کنند. به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود: چرا ایرانی‌ها (بهائی) را بازرسی نمی‌کنید و ما را که وطنمان اینجاست مورد بازرسی قرار می‌دهید.

به راستی، راز این همه حمایت صهیونیست‌ها از بهائیت در چیست؟ آیا صهیونیست‌های خود پرست و سوداگر فی سبیل‌الله و بدون چشم داشت اینگونه برای این فرقه سینه چاک می‌دهند؟^۱

روابط بهائیت و اسرائیل پس از انقلاب اسلامی

در سی سال اخیر نیز بهائیان و رژیم صهیونیستی روابط خود را ادامه داده و به آن عمق و گستردگی بیشتری بخشیده‌اند. در زیر به نمونه‌هایی از این تعاملات اشاره شده است:

۱. به گزارش خبرگزاری‌ها رئیس مجلس رژیم صهیونیستی روز ۱۴ تیر ۱۳۷۷ از مرکز بهائیت در شهر حیفا بازدید کرد و ضمن حمایت از فعالیت‌های این فرقه، خواستار آزادی عمل بیشتر پیروان آن در ایران شد.^۲

۲. روز سه‌شنبه اول خرداد ۱۳۸۰ مصادف با ۲۸ صفر سالروز رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام حسن مجتبی علیه‌السلام رژیم صهیونیستی به مناسبت تجمع بهائیان برای افتتاح ساختمان مرکزی این فرقه در حیفا، مراسم جشن و پایکوبی مفصلی به راه‌انداخت. به گزارش خبرگزاری‌ها ساخت این مجموعه ۲۵۰ میلیون دلاری از سال ۱۳۷۲ شمسی با حمایت مستقیم «اسحاق رابین»، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی) آغاز شد.

۱. پویا شکیباء، «بهائیت و اسرائیل پیوند دیرین و فزاینده»، مجله زمانه، ش ۶۱، ص ۳۲ و ۳۱.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ تیرماه ۱۳۷۷.

نکته شایان توجه، دعوت گسترده از خبرنگاران رادیو - تلویزیون‌های جهان برای پوشش خبری این مراسم بود. برگزار کنندگان مراسم از خبرنگاران خواستار نشر مطالب مختلفی به نفع رژیم صهیونیستی و بهائیت بودند و از جمله این مطلب که «دولت اسرائیل با نهایت افتخار می‌تواند میزبان همه بهائیان جهان به‌ویژه بهائیان ساکن در کشورهای اسلامی باشد.»^۱

این دعوت مبین آن است که رژیم صهیونیستی با توجه به فرار صهیونیست‌ها از فلسطین اشغالی و نیاز مبرم به افزایش جمعیت وفادار به خود، چون بهائیان را نیز در شمار نیروهای خودی و همچون صهیونیست‌ها فرض می‌کند. از آنان برای مهاجرات به اسرائیل دعوت به عمل می‌آورد.

این در حالی است که این رژیم سالیان متمادی است که دست به اخراج فلسطینیان ساکن می‌زند و از بازگشت صاحبان اصلی این سرزمین ممانعت می‌کند.

۳. در شهریور سال ۱۳۸۲ «آریل شارون»، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و قصاب «صبرا» و «شتیلا» از هند دیدار کرد. او در این سفر، از مرکز بهائیان در دهلی، که به نام «نیلوفر آبی» شهرت دارد برای ساعاتی بازدید نمود.^۲

۴. در یکی از این حمایت‌های جدید، «ایهود اولمرت» نخست‌وزیر سابق اسرائیل، برای توجیه عقب‌نشینی دولتش از تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی، ارادت خود را به جامعه بهائی اعلام و روغن ریخته را نذر امامزاده کرد. وی روز یکشنبه ۱۷ دی ۱۳۸۵ در سخنرانی خود که تعدادی از سران این فرقه ضاله نیز در آن حضور داشتند، ضمن رد اخبار منتشر شده در مورد حمله

۱. پایگاه اطلاع رسانی موعود: www.Mouood.com.

۲. صفا مهرداد، «افعی در هند»، روزنامه جام‌جم، ۱۳۸۳/۲/۱۷، ص ۷.

ارتش به ایران به بهائیان اطمینان داد که به احترام مقدسات ایشان در ایران از حمله به این کشور منصرف شده است.^۱

یهودیت و بهائیت دو بال دشمنی بر علیه مسلمانان

با توجه به وجود سابقه دشمنی دیرینه که میان یهودیان و مسلمانان و مباح اعلام کردن ریختن خون مسلمانان بوسیله بهائیان،^۲ چهارمین پیشوای بهائیت در صدد برآمد تا با استفاده از اختلافات دیرینه مسلمانان و یهودیان، سرزمین اشغالی فلسطین (اسرائیل) را به عنوان مرکز اصلی بهائیان بپذیرد و دولت غاصبانه یهود را به صورت پناهگاه و تکیه گاه جهانی این فرقه در آورد.

دولت غاصب اسرائیل از وضعیت به وجود آمده به خوبی استفاده کرد و برای سرمایه گذاری در حیطه حکومت غاصبانه اش از همگان دعوت کرد و با روی خوش نشان دادن به سرمایه داران بهائی در فلسطین اشغالی، زمینه های سرمایه گذاری فراهم شد، چنانکه تدفین رهبران بهائی در فلسطین اشغالی بهانه ای دیگر برای تفاهم بیشتر بهائیان و یهودیان فراهم کرد.

از این رو، شوقی افندی در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ میلادی رسماً از تشکیل دولت غاصب اسرائیل حمایت کرد^۳ و پیش از آن میرزا حسین علی بهاء در طول مدت حیاتش مردم را به اجتماع در سرزمین اشغالی فلسطین دعوت کرد و در کتاب *اقدس* به تأیید و تمجید از دولت غاصب صهیونیستی پرداخت.^۴

۱. پویا شکیبیا، «بهائیت و اسرائیل: پیوند دیرین و فزاینده»، *ماهنامه زمانه*، ش ۶۱، ص ۳۶.

۲. چنانکه در گزارش نماینده سیاسی انگلیس در ایران در تاریخ ۲۱ ژوئن، ۱۸۵۰ میلادی آمده، بنگرید به: اسماعیل راثین، *انشعاب در بهائیت*، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۴۵.

۳. بنگرید به: همان، ص ۱۶۹.

۴. «هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القدیم و...»، حسین علی بهاء نوری، *اقدس*، ص ۱۱۸.

و شرم آورتر آنکه پسر میرزا حسین علی (عبدالبهاء) تلاش مذبحخانه‌ای کرد تا فلسطین را سرزمین یهودیان و وطن آنان قرار دهد و اظهار امیدواری کرد که یهودیان پراکنده در جهان به اجتماعی بزرگ دست یابند و با آمدن به فلسطین و سکنی گزیدن در آن همه این خطه را سرزمین و وطن خود قرار دهند.^۱

البته در مقابل این خوش خدمتی‌های بهائیان، دولت غاصب اسرائیل، نمک شناسی نکرد و جزو اولین کشورهایی بود که مسلک بهائیت را به رسمیت شناخت و جزو مذاهب رسمی کشورش قرار داد. «پرفسور نرمان نیویچ» دادستان اسبق حکومت اسرائیل که یکی از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی دولت غاصب صهیونیستی است، بهائیت را در ردیف سه دین یهود، اسلام و مسیحیت به رسمیت شناخته، چنین می‌نویسد:

... اکنون فلسطین را نباید فی‌الحقیقه منحصرأ سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به‌شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکا است و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است، به درجه‌ای از پیشرفت و تقدم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی را احراز نموده است و همانطور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز به روز در حال توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین‌المللی ادیان مختلف عالم نیز عامل بسیار مؤثری به‌شمار می‌آید...^۲

به این ترتیب بهائیان زیر ستاره شش پر اسرائیل، به حیات خود ادامه داده و در نتیجه برای همیشه وابسته به حمایت اسرائیل شده‌اند و در حقیقت آینده هر دو به یکدیگر گره خورده است.

۱. بنگرید به: حسین علی بهاء‌نوری، *مفاوضات عبدالبهاء*.

۲. اسماعیل رائین، *انشعاب در بهائیت*، پس از مگر شوقی ربانی، ص ۱۷ - ۱۸. (به نقل از: شوقی افندی، *قرن بدیع*، ج ۴، ص ۱۶۴).

فصل هفتم

بررسی تاریخی بهائیت در دهه‌های اخیر

بهائیت در عصر قاجار

در کل زمینه‌های بسته شدن نطفه این فرقه انحرافی در عصر قاجار شکل گرفته است زیرا شاهان قاجار با دعوت از شیخ احمد احسائی و اصرار بر اقامت او در ایران زمینه تبلیغ اندیشه‌های انحرافی او را در برخی از عرصه‌های دینی فراهم آوردند، اگرچه علمای روشن اندیش ادعاهای دروغ او را تحمل نکردند و به مخالفت و مبارزه با آن پرداختند.

از طرفی عدم کفایت سیاسی شاهان قاجار باعث رشد نفوذ بیگانگان مثل روسیه تزاری و انگلستان بر ایران شد و در همین دوران است که جاسوسان آنها خواب‌های وحشتناکی برای ساقط کردن کشورمان دیدند و یکی از زمینه‌هایی که آنان را به این مقاصد شوم می‌رساند ایجاد تشنت، انحراف فکری و دینی و به‌خصوص دین تراشی و ایجاد فرقه‌های انحرافی میان مردم بود تا پیوند مسلمانی را که مانند نخ تسبیحی آنها را در اتحاد نگه می‌داشت پاره کنند و طبیعتاً زمینه برای غارت منابع و تصرف این کشور را فراهم کند و لذا در عصر قجر جاسوسانی مثل «کینیاز دالگورکی»^۱ توانستند قسمتی از این

۱. او که جاسوس روسی و سپس سفیر این کشور در ایران شد، خاطرات خود را در مجله شرق کمیسر خارجی شوروی (روسیه) اوت ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ میلادی تحت عنوان یک نفر سیاسی

خواب‌های شوم را تعبیر کنند، کنیاز دالگورکی از روسیه به ایران اعزام شد و به‌طور ناشناس برای اولین بار در لباس روحانیت در آمد. مدتی در حوزه‌های علمیه تهران سیر کرد و در این زمینه اطلاعات کافی به‌دست آورد و نام ایرانی شیخ علی لنکرانی را برای خود برگزید. وی پس از مدتی به عراق رفت و در میان آن همه علماء و دانشمندان حوزه، سید کاظم رشتی او را جلب نمود.

او چنین وانمود می‌کرد که علاقه فراوانی به مبانی درس شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دارد. از این‌رو از شاگردان برجسته سید کاظم به حساب آمد. او برای اجرای مأموریت خود «میرزا علی‌محمد شیرازی» را از میان شاگردان سید کاظم که در بافندگی‌های به اصطلاح عرفانی و صوفیانه فرو رفته بودند و هر یک داعیه‌ای در سر می‌پروراندند، برای اجرای مأموریت خود از همه مساعدتر دید و دانست که به آسانی به دام استعمار خواهد افتاد. از آن پس رابطه خود را با علی‌محمد بیشتر و بیشتر کرد و به ظاهر خود را شیفته او نشان می‌داد و در برابرش به شدت خضوع می‌نمود و با مثل این جملات او را وسوسه می‌کرد:

تو باب علوم خدا هستی، تو باب امام زمانی، من و همه باید تو را باب بدانیم، تو قطعاً با امام زمان رابطه داری، ما باید خاک پای تو را توتیای چشم‌مان کنیم، واقعاً لایق مقام باییت هستی و....

علی‌محمد خیلی زود فریب این الفاظ را خورد و سرانجام کارش به‌جایی رسید که نه تنها ادعای باییت بلکه قائمیت (مهدویت)، پیامبری و حتی خدایی کرد. که در فصول گذشته به این مباحث پرداختیم.

روحانی منتشر کرد و در آن مطالبی نوشت که پرده‌ها را بالا می‌زند، و این خاطرات چندین بار در ایران به زبان فارسی چاپ و دسترس همگان قرار گرفت.

آری در سایه حکومت شاهان بی‌عرضه قاجار، استعمار روس توسط کینیاز دالگورکی به نقشه شوم خود نایل آمد و با ساختن فرقه بابیت بذر اختلاف و غوغا را در شهرهای بزرگ ایران پاشید و زمینه کشت و کشتار مردم و نزاعات مذهبی و فکری را فراهم نمود. جملات دالگورکی مؤید این مطلب است و او در بخشی از خاطرات خود می‌گوید:

به حدی نفوذ ما در دربار شاهان قاجار ایران زیاد شد که هر چه می‌خواستیم می‌کردیم و من به حدی خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر دعوت می‌کردند، من هم واقعاً مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می‌کردم.

اگرچه با ترور ناموفق ناصرالدین‌شاه، سران با بیان به‌ویژه مؤسس بهائیت (حسین علی بهاء) از ایران به عراق تبعید شدند ولی نطفه فتنه در دوره قاجار و زمینه‌های بعدی تشنت و انحراف را فراهم آورد. البته نباید از نقش امیرکبیر در سرکوبی و اعدام علی‌محمد باب به راحتی گذر کرد و از این انسان آزاده در دوران ظلمت قجری تقدیر نکرد. اما به هر حال بابیت در زمان قاجار شکل گرفت و گسترش پیدا کرد؛ اما برخی معتقدند که در کنار باب باید به نقش صبح ازل، حسین علی بهاء (مؤسس بهائیت) و «قره‌العین» (زن فاسده) توجه ویژه داشت. زیرا هسته اولیه بابیت را اینها و ۱۵ نفر دیگر به کمک کینیاز دالگورکی در لواسان تهران شکل دادند.

قهرمانان مبارزه با بابیت و بهائیت در عصر قاجار

در عصر قاجار در کنار افراد نالایق و بی‌کفایتی همچون «آقاخان نوری» دو چهره بسیار خوب و ارزشمند درخشیدند: یکی «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» و دیگری «آیت‌الله آقای عبدالحسین تهرانی». ما در اینجا نمی‌خواهیم به

خدماتی که این افراد در دوران حیات خود داشته‌اند پردازیم زیرا که از حوصله این نوشتار بیرون است، بلکه ما به نقش ایشان در از بین بردن فرق ضاله بابیت و بهائیت خواهیم پرداخت.

یک. میرزا تقی‌خان امیرکبیر

او که در دوران کودکی و نوجوانی تحت تربیت «قائم مقام فراهانی» قرار داشت. در بزرگسالی به سیاستمداری بزرگ و فوق‌العاده تبدیل شد. به‌گونه‌ای که حتی دشمنان میرزا هم به این امر اقرار داشته‌اند، مثلاً «رابرت واتسون» عضو مهم سفارت انگلیس که در توطئه بر ضد امیر پیشگام بود در مورد امیرکبیر می‌گوید:

در میان همه رجال مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی‌خان امیر نظام بی‌همتا است.^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

میرزا تقی‌خان بر آن شد که نیک‌بختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات نکوهیده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالی‌تر داشت، هر آینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت.^۲

امیر در دوران اندک صدارت خود کارهای بزرگی انجام داد نظیر اصلاح امور مالیاتی، ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل دخل و خرج مملکتی، قلع و قمع فتنه تجزیه طلبانه حسن‌خان سالار در خراسان، برافراشتن پرچم ایران در ممالک خارجه، تأسیس دارالفنون و... منتها یکی از مهم‌ترین کارهای او،

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۳.

فرونشاندن غائله بابیان است. با توجه به شورش‌های خونین پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت امیرکبیر نبود. غائله و دامنه شورش‌ها به این سرعت خاموش نمی‌شد.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر با اعدام باب در تبریز و سرکوب فتنه «زنجان» و «نیریز»، بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جای گیرد. نقش بی‌مانند وی در سرکوب شورش بابیان، مورد تأیید و تصریح مورخان بابی و بهائی نیز هست. «نورالدین چهاردهی» پژوهنده تاریخ باب و بهاء از بزرگان ازلی‌ها و بهائیان شنیده است که باب و افراد حروف حی (= یاران برجسته باب) همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به‌جای آن تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بابیان کرده بودند و اگر امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود می‌رسیدند.

«عبدالمجید اشراق خاوری» (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) می‌نویسد:

امیر در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوا کوشید تا امر باب را از روی زمین محو و نابود سازد. برای نیل به این مقصود، فرمان به قتل باب داد.

«ویلیام هاچر» و «دوگلاس ماتین»، مورخان بهائی معاصر می‌نویسند:

میرزا تقی‌خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع (= بهائیت) شمرده می‌شود.

امیرکبیر، حسین‌علی بهاء نوری را نیز در سال ۱۲۶۷ شمسی به کربلا تبعید کرد و دایی و سرپرست باب (حاجی سیدعلی تاجر شیرازی) را که در توطئه ترور امیر با بابیان همدست بود دستگیر و به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند. بر این سیاهه باید نام قره‌العین را نیز افزود؛ قره‌العین از پیشگامان بابیت در زمان ناصرالدین‌شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن

وی با چهره‌ای بزرگ شده و عریان به میان مردان بابی و ماجرای زشت بدشت، همه و همه ثبت تاریخ است. «نورالدین چهاردهی» از افراد ثقة ازلی‌ها شنیده است که طاهره (قره‌العین) در زمان زندان تقاضای ملاقات با ناصرالدین‌شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان (امیرکبیر) از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشتند که زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو انداختند.

نقش بی‌بدیل امیر در قلع و قمع عاملان فتنه از چشم بایان و بهائیان مخفی نمانده و او را آماج کینه‌توزی و فحاشی قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که عباس افندی جانشین بهاء از میرزا تقی خان امیرکبیر به‌عنوان «سفاک و بی‌باک و درخونریزی چابک و چالاک...» یاد می‌کند و یا شوقی افندی جانشین عباس افندی، بی‌ادبانه‌ترین واژه‌ها را نظیر «تقی سفاک» و یا «وزیر بی‌تدبیر» به کار می‌برد و کار به همین جا ختم نمی‌شود بلکه مورخان مشهور بهائی نظیر «ابوالفضل گلپایگانی»، «اشراق خاوری» و «فیضی» در آثارشان امیر را از طعن و دشنام بی‌نصیب نمی‌گذارند تا جایی که عبدالحمید اشراق خاوری، امیر شهید را وزیر نادان، وزیر شریر، تقی سفاک، دشمن ستمکار و خونخوار خوانده و قتلش در حمام فین را انتقام الهی و عذاب الیم می‌نامد و این به آن معناست که ضربه میرزا تقی خان امیرکبیر بر پیکره فرقه ضاله بابت و بهائیت بسیار سهمگین‌تر از تصور ما بوده است که اینگونه به دشنام او پرداخته‌اند. درود خداوند بر او که با مرگ سرخ و زیبای خود در راه مبارزه با استبداد و استعمار و دفاع از کیان دین اسلام و مذهب حقه تشیع، از خود نامی بزرگ در بلندای تاریخ ایران به یادگار گذاشته است.^۱

۱. علی ابوالحسنی (منذر)، «امیرکبیر در مقابله با باب و بهاء»، پیام (ویژه نامه تاریخ معاصر

دو. آیت‌الله شیخ عبدالحسین تهرانی

او دومین فردی بود که در دوره قاجاریه همگام و همراه با امیرکبیر در مبارزه با فرقه‌های ضاله بابیت و بهائیت خوش درخشید. او فقیهی نامدار در قرن سیزده هجری و شاگرد برجسته «آیت‌الله العظمی شیخ محمدحسن نجفی» معروف به صاحب جواهر بوده است. پایداری آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین وصی میرزا تقی‌خان امیرکبیر در برابر بابیت و بهائیت ستودنی است. مورخان اتفاق نظر دارند که در عصر قاجار عامل اصلی سرکوبی فتنه بابیان و اعدام پیشوای آنان، شخص امیرکبیر بوده است و کسی که امیر را در این راه از جهت فکری و نظری یاری کرد آیت‌الله تهرانی معروف به «شیخ العراقین» است.

ایشان مورد اعتماد و عنایت خاص امیرکبیر بود و امیر که خود از گوهرشناسان روزگار به‌شمار می‌رفت، علاوه بر ارجاع محاکمات شرعی دیوان به محضر او، در مطالب مشکله و امور معضله با وی مشورت می‌کرد؛ به نوشته «فریدون آدمیت» در دوران صدارت امیر، همه دعاوی که جنبه شرعی داشت و به دیوان خانه رجوع شده بود، به محضر شیخ عبدالحسین احاله می‌گردید به طوری که می‌توان گفت داوری او قطعی بود.

«کنت دوگوبینو» نیز از شیخ عبدالحسین به احترام یاد می‌کند و او را فقیهی بلند پایه و پاکدامن و خونسرد و با فراست می‌شناسد. امیر شهید آنقدر به این عالم معتقد بود که وی را وصی خود قرار داد و آیت‌الله تهرانی هم از مال الوصایه امیر، مسجد و مدرسه‌ای عالی در تهران بنا نهاد که امروزه به مسجد و «مدرسه شیخ عبدالحسین» یا «مسجد آذربایجانی‌ها» معروف می‌باشد، شواهد حاکی است که پس از قتل امیرکبیر شیخ مسئولیت رسیدگی به امور خانواده وی را به عهده داشت.

شیخ عبدالحسین به کمال و کارآمدی احکام و قوانین اسلامی در جامعه بشری ایمان راسخ داشت و معتقد بود که هرگاه مدار دولت و مملکت‌داری از روی شریعت مطهره باشد، هیچ فتنه و فساد برنیاید. بر همین اساس، زمانی که دید بدعت باب و بهاء، کیان دین را در خطر افکنده است با جدیت تمام به مبارزه برخاست. قدیمی‌ترین اقدام او در این راه ممانعت از ملاقات باب و مریدانش با «محمدشاه قاجار» (پدر ناصرالدین‌شاه) بود که فرصتی تاریخی برای اظهار وجود و تبلیغ را از آنان گرفت.

روشن است که برای فقیه تیزبینی چون شیخ العراقین بطلان دعاوی باب با توجه به شواهد و دلایل گوناگون از جمله، توبه صریح خود باب بر فراز منبر شیراز و وجود اغلاط پیش پا افتاده ادبی در الواح صادره از وی کاملاً واضح بود و آمدن باب و جمعی از مریدانش به پایتخت به‌عنوان ملاقات با شاه، صرفاً فرصتی برای ابراز وجود و تبلیغات مسلکی بود؛ لذا هوشمندانه مانع اجرای این سناریوی خطرناک گردید.

تهرانی در زمان تبعید بهاء و برادرش صبح ازل به عراق و تجمع بابیان در آن سامان، در عراق می‌زیست و شاهد فعالیت‌های سوء آنان بود. منابع بهائی تصریح دارند که بابیان مهاجر، شبها به دزدیدن کفش، کلاه، پول و پوشاک زوار شیعه در اماکن مقدسه می‌پرداختند و به اعتراف خود حسین‌علی بهاء «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب، غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند».

به‌علاوه بین خود بابیها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و به قول خواهر بها (عزیه خانم)، حسین‌علی بهاء نیز در این فجایع بی‌دخالت نبود. مشاهده این امور، شیخ العراقین را سخت به تکاپو واداشت و او ضمن تلاش

در آگاه‌سازی و بسیج علمای عتبات، بر ضدبهاء و بابیان کوشید با همکاری مقامات دولت ایران، به‌ویژه میرزا بزرگ‌خان قزوینی (کارپرداز اول ایران در بغداد) دولتمردان عثمانی را برای تبعید بابیان از مرزهای مجاور ایران به نقاط دور دست وا دارد. که موفق شد و مساعی وی در این راه، در تواریخ بهائی منعکس شده است و به قول آواره مبلغ مشهور بهائیت:

شیخ عبدالحسین، قلع بنیان بدیع یعنی امر بابیت و بهائیت را بر خود لازم می‌شمرد و در رأس علمای مقیم عتبات بر ضد حسین‌علی بهاء نوری فعالیت می‌کرد او حتی در مقام نابودی بهاء بر آمد.

اقدامات شیخ العراقین کینه شدید سران مسلک باب و بهاء را بر ضد وی برانگیخت. حسین‌علی بهاء در لوحی که به نام شیخ صادر کرده، سخت به وی تاخته است و او را غافل مرتاب و عنصری مکار می‌خواند و شوقی افندی (نتیجه دختری بهاء و جانشین عباس افندی) نیز در فحش‌نامه‌ای که با عنوان لوح قرن از خود به‌جای نهاد مکرراً شیخ را با الفاظی چون «شیخ خبیث» و «مردود دارین و مبعوض ثقلین» مورد هتک و شتم قرار داده است.^۱

بهائیت در عصر پهلوی

خاندان پهلوی که مجریان سیاست‌های استعماری انگلیس و آمریکا بودند و در برنامه‌ها و سیاست‌هایشان استقلالی نداشتند، در راستای اجرای اهداف راهبردی اربابان خود مبنی بر نوک‌پروری و ایجاد افتراق در میان ملت‌ها به‌خصوص مسلمانان همه تلاش خود را بر حمایت از این فرقه جعلی متمرکز کردند و طبیعتاً رضاخان و پسرش محمدرضا در این زمینه نهایت سرسپردگی را اعلام

۱. همان، ص ۴۴ و ۴۵.

داشتند، به طوری که ارکان و مناصب دولتی جولان گاه بهائیت شده بود. اسناد موجود نکات مهمی از برنامه‌های بلند مدت بهائیان در این مقطع را فاش می‌سازد. اولین برنامه بلند مدت این فرقه از سال ۱۳۳۲ شمسی شروع شد و در سال ۱۳۴۲ به پایان رسید. با رحلت «آیت‌الله بروجردی»، هم‌زمان با اجرای سیاست‌های مورد نظر آمریکایی توسط محمدرضا پهلوی در ایران، بهائیان هم فعالیت‌های خود را شدت بخشیدند. در قسمتی از گزارشی که در سال ۱۳۴۴ درباره برنامه ده ساله فرقه، تهیه (و به نظر شاه هم رسانده) شده چنین آمده است:

...به طوری که فوقاً به عرض رسید، از مفاد نامه‌ها و بخشنامه‌های صادره محفل مرکزی چنین استنباط می‌گردد که هدف نهایی، ازدیاد وابستگان به فرقه بهائی و تا حداکثر امکان نفوذ در تمام قسمت‌ها و نقاط کشور به خصوص در میان مردم دهات و ایلات و عشایر است...

در دستوراتی که محفل بهائیان صادر کرده بود راهکارهای رسیدن به اهداف مورد اشاره، ارائه شده بود که از جمله آنها، راه‌اندازی محافل بهائی در نواحی فاقد محفل و دایر کردن کلاس‌های رفع اشکال و... بوده است.^۱

از موضوعات جالب توجه، هم‌زمانی پایان برنامه ده ساله اول بهائیان با اوج گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آنها «امام خمینی قدس سره» است. امام و سایر علما و مراجع، معتقد بودند که سران بهائیت در ایران عمال اسرائیل اند و همان‌طور که بعداً خواهد آمد، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (مصوبه دولت علم) بیشتر برای هموار ساختن راه نفوذ این فرقه در کشور طراحی شده است. امام خمینی در بیاناتی صریح با

۱. رحیم نیکبخت، «ناگفته‌هایی از بهائیت»، مجله زمانه، ش ۶۱ ص ۷۶.

اعتراض به دولت وقت فرمودند:

از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می‌کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر، از فرق ضاله قائل شده است و به هر یک پانصد دلار ارز داده‌اند و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف در بلیط هواپیما، برای شرکت در محفلی که در لندن تشکیل می‌دهند و صد درصد ضداسلامی است قائل شده‌اند و در مقابل برای زیارت حجاج بیت‌الله الحرام چه مشکلاتی که ایجاد نمی‌کنند و چه اجحافات و خرج تراشی‌ها که نمی‌شود؟^۱

پنج روز پس از سرکوب خونین قیام پانزده خرداد نیز محفل ملی بهائیان تهران، نامه تشویق آمیزی به تیمسار سرتیپ «پرویز خسروانی»^۲ نوشت و طی آن، قیام حق طلبانه ملت مسلمان به رهبری مراجع معظم تقلید و در رأس آنان امام خمینی را «تجاوز اراذل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم» نامید و ضمن «تقدیر» از «زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار» نوشت: «تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود»^۳ در چنین شرایطی بود که امام خمینی، در پیام‌ها و اعلامیه‌های کوبنده خویش بهائیان را عمال اسرائیل یاد کرد و با روشنگری‌های خود، خواب خوش آنها و قدرت‌های مستبد و جهان خوار حامی‌شان در داخل و خارج کشور را برآشفست:

اینجانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام در خطر است. استقلال مملکت و

۱. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۴.

۲. فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز در زمان کشتار پانزده خرداد، و بعدها آجودان فرح، معاون نخست‌وزیری رئیس سازمان تربیت بدنی، و نیز مدیر عامل باشگاه تاج بعد از بازنشستگی.

۳. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۱۶، سند ش ۲۶۶.

اقتصاد در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به شکل حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است،^۱ و دولت‌ها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود سکوت نمی‌کنند و اگر کسی سکوت کند، در پیشگاه خداوند قاهر، مسئول است.^۲

به گواه اسناد موجود، محفل بهائیت، برای رسیدن به اهداف مهم‌تر خویش برنامه دیگری تهیه کرد که اجرای آن از اواخر سال ۱۳۴۳ شمسی یعنی پس از تبعید امام (به جرم مخالفت با کاپیتولاسیون) آغاز گردید. برنامه دوم بهائیت، که نه ساله بود، تا سال ۱۳۵۴ ادامه یافت و می‌توان گفت که در طور این برنامه با حمایت شاه، آمریکا و اسرائیل تمامی ارکان رسمی کشور در اختیار بهائیان قرار گرفت. در سال ۱۳۵۱ طبق اسناد ساواک، ۱۱۲ تن از امرای ارتش، شهربانی و ژاندارمری از بهائیان بودند. «بهائیان در مدت کوتاهی چنان رشد کرده و مشاغل حساس را به اشغال خود درآوردند که در کابینه هویدا نه وزیر بهائی حضور داشتند.»^۳

از اسناد و گزارش‌های موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چنین روشن می‌شود که هر چه سال‌های آغازین انقلاب نزدیک‌تر می‌شد نفوذ روز افزون و همه‌جانبه این فرقه استعماری در تمامی ارکان حکومت افزون‌تر می‌گشت.

۱. تلویزیون ایران، در عصر پهلوی، پیش از آنکه در اختیار دولت قرار گیرد، در تملک حبیب ثابت، بهائی سرمایه‌دار و صهیونیست مآب مشهور، قرار داشت.

۲. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۴.

۳. روح‌الله حسینیان، سه سال مرجعیت شیعه در ایران، ص ۱۸۶ و ۱۸۵.

به‌علاوه جسارت و جرئت بهائیان در سطح جامعه و مجامع دانشگاهی افزایش می‌یافت تا جایی که به وابستگی خود به بیگانگان افتخار می‌کردند.^۱

در سال ۱۳۵۷ با تشدید مخالفت‌ها و اعتراضات مردمی که امواج سهمگین آن سلطنت پهلوی را به لرزه درمی‌آورد، خبر از وقوع انقلابی عظیم به رهبری امام خمینی قدس سره داد، لذا رهبران تشکیلاتی این فرقه احساس خطر کردند و با خروج از ایران به دامان سرکردگان غربی خود پناه بردند و آنانکه ماندند به ادامه نقش جاسوسی خود ادامه دادند.^۲ با پیروزی انقلاب اسلامی این فرقه به یکباره تمام پشتوانه سابق خود را در کشور از دست داد و تمام آمال و آرزوهای جامعه بهائیت نقش بر آب شد. در گزارش سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن ۱۹۷۹ م / ۱۳۵۹ شمسی آمده است:

یکی از ۹ نفر از مردان متفکر جامعه بهائیت (رؤسای محفل بهائیان) گفت که جامعه بهائی احساس می‌کند از جهات اداری، اجتماعی و مالی در حال مرگ است و با بدترین بحران در تاریخ صد و بیست و هشت ساله‌اش مواجه شده است.^۳ بخش قابل توجهی از بهائیان که با پیروزی انقلاب اسلامی، نقشه‌ها و وعده‌های بیت‌العدل را بر باد می‌دیدند، اعتقاد خود را به این مسلک از دست داده و به صورت گروهی و خانوادگی مسلمان شدند.^۴

همان‌طور که دیدیم، امام معتقد بودند که بهائیت نه به‌عنوان یک مذهب بلکه به‌عنوان یک حزب، وظیفه جاسوسی برای اسرائیل و قدرت‌های

۱. رحیم نیکبخت، «ناگفته‌هایی از بهائیت»، مجله زمانه، ش ۶۱ ص ۷۷.

۲. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، «مسلک‌های سیاسی استعمار»، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ش ۳۷، ص ۹.

۳. همان.

۴. سعید زاهدزاهدانی، بهائیت در ایران، ص ۲۸۲.

استکباری را به عهده دارد. چنانکه وقتی نظام جمهوری اسلامی ایران با دستیابی به اسناد محکم و متقن دال بر جاسوسی عده‌ای از سران تشکیلات برای بیگانگان، جمعی از سران فرقه را دستگیر و پس از محاکمه به حبس یا اعدام محکوم کرد و هرگونه فعالیت تشکیلاتی آنان را در ایران ممنوع اعلام نمود،^۱ ایالات متحده به نفع جاسوسان بهائی واکنش نشان داد و رئیس‌جمهور آمریکا رسماً از آنان جانبداری کرد که البته با پاسخ دندان‌شکن رهبر انقلاب اسلامی یعنی امام خمینی قدس سره مواجه شد.^۲

تشکیلات مخفی بهائیت در ایران علاوه بر تبلیغ برای ضدانقلاب، در دوران جنگ هشت ساله تحمیلی از هیچ خدمتی جهت پیروزی دشمن و رضایت اربابان خود کوتاهی نکردند؛ آن عده که از سران تشکیلات بودند، اطلاعات را به صورت غیرمستقیم از بهائیان رده‌های پایین‌تر جمع‌آوری کرده و به مرکز محافل بهائی (در اسرائیل) ارسال می‌کردند. حتی به گفته برخی از بهائیان مستبصر (بازگشت کرده به دامن دین اسلام) آنان با مشاهده کشته شدن مردم با بی‌رحمی تمام به هم تبریک گفته و با اظهار خوشحالی اضافه می‌کردند که هر چه مسلمانان کشته شوند، کم است.»

بهائیان مانند سایر گروه‌های مخالف انقلاب (که کینه امام را به دل داشتند) در خرداد ۱۳۶۷ هنگامی که ایران در سوگ فقدان رهبر و مراد خویش یکپارچه غم و اندوه بود، در محافل خود به شادی پرداخته و با تبریک به یکدیگر، امیدوارانه در انتظار سقوط نظام و بازیافتن موقعیت از دست رفته خود نشستند.^۳

۱. همان، ص ۲۷۷ - ۲۷۵.

۲. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۷ و ۲۶۶.

۳. مریم رفیعی، ایام (ویژه نامه تاریخ معاصر روزنامه جام‌جم)، ش ۲۹، ص ۵۲.

دستگاه محمدرضا پهلوی ملعبه دست «دکتر ایادی بهائی»

«دکتر ایادی» پزشک مخصوص شاه بود. ارتشبد سابق «حسین فردوست» که از نزدیک‌ترین مشاوران و دوستان محمدرضا پهلوی به‌شمار می‌آمد در کتاب خود *ظهور و سقوط پهلوی*، می‌گوید:

به‌خاطر مشکلات روانی^۱ و روحی شاه، پای ایادی به دربار باز شد؛ او ابتدا سه روز در هفته به کاخ می‌آمد ولی به مرور زمان دیدار او با محمدرضا شبانه روز شد به‌طوری‌که صبح‌ها قبل از بیداری شاه در کاخ حاضر بود و در شب‌ها تا هنگام خواب محمدرضا حضور داشت. «مرحوم آقای فلسفی» خطیب و واعظ مشهور در یکی از سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی در مسجد امام خمینی (مسجد شاه سابق) که از رادیو هم پخش می‌شد، صریحاً گفت: «اعلی‌حضرت! مملکت ما این همه طبیب مسلمان دارد، مردم ناراحت هستند از اینکه یک فرد بهائی طبیب مخصوص شماست، او را عوض کنید» ولی شاه او را تغییر نداد.

ایادی که خود بهائی بود - همان‌طور که گذشت - هر چه توانست وزرای بهائی را وارد کابینه کرد، هویدای بهائی سیزده سال نخست‌وزیر کشور بود، این وزرا بدون اجازه ایادی حق انجام هیچ‌گونه کاری را نداشتند. می‌توان در این باره این سؤال جدی را مطرح کرد که آیا در این مملکت ایادی بهائی سلطنت می‌کرد یا محمدرضا؟ فردوست می‌نویسد: «من یکبار مشاغل او را کنترل کردم و به ۸۰ رسید. به محمدرضا گزارش کردم. محمدرضا در حضور من از او ایراد گرفت که ۸۰ شغل را برای چه می‌خواهی؟ ایادی به شوخی گفت: می‌خواهم مشاغل را به ۱۰۰ برسانم»^۲ جالب است بدانید که «پرفسور ژال برنار»، پزشک دیگر شاه به «اسدالله علم»، وزیر دربار

۱. احتمالاً بعد از اختلافات شاه با همسرش فوزیه و سرانجام طلاق او باعث چنین اختلالات روحی در محمدرضا شد. (به نقل از: حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*).

۲. همان، ص ۱۸۷.

گفته بود: «دکتر ایادی پزشک مخصوص شما چاقوی جراحی را از بیلچه باغبانی تشخیص نمی‌دهد».^۱

ارتشبد سابق حسین فردوست می‌افزاید:

بهائی‌ها با وجود دکتر ایادی در رأس مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهائی بیکار وجود نداشت. در دوران ایادی تعداد بهائیان به سه برابر رسید. وی جاسوس بزرگ غرب و مطلع‌ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود که نفوذی برابر با محمدرضا داشت. نخست وزیران پهلوی به‌خصوص هویدا، روسای ستاد ارتش و کلیه مقامات مملکتی اعم از وزیر و نماینده مجلس دستوراتش را اجرا می‌کردند. او سرانجام در سال ۱۳۵۷ شمسی کمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرد.^۲

در زمان «محمدرضا پهلوی» تصدی مناصب به‌وسیله وزرا و مدیران کل بهائی بسنده نشده بلکه در دولت «اسدالله علم» با طرح لایحه‌ای در تاریخ ۱۳۴۱/۷/۱۴ شمسی تحت عنوان «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» و قانون کردن آن در مجلس فرمایشی شورای ملی و سنا، در صدد بکارگیری بهائیان در سطوح پایین‌تر مثل فرمانداران، بخشداران و یا شهردار و اعضای شورای شهر و روستا بودند که با مقاومت علمای بزرگ مثل امام خمینی قدس سره دولت علم عقب‌نشینی کرد. در این لایحه سه موضوع حذف شده بود:

۱. قید ذکوریت؛
۲. مسلمان بودن؛
۳. تنها سوگند به قرآن.

۱. همو، گفتگوی با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله علم)، ص ۶۱۶

۲. برگرفته از: حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۲۰۰ تا ۲۰۴.

اگر این طرح تصویب می‌شد بهائیان به راحتی به پست‌های دیگر هم گمارده می‌شدند و کشور یکپارچه در دست بهائیت قرار می‌گرفت. یکی دیگر از فعالیت‌های محافل بهائیان تلاش آنان برای کسب مجوز قانونی برای اقداماتشان بود زیرا می‌دانستند حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنان در ایران، در گرو اخذ رسمیت از دولت است بدین‌منظور در خلال جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی (۱۳۵۰ شمسی) حکومت ایران را تحت فشار گذاشتند که به حرکت بهائیان داخل کشور رسمیت بخشد و چنین استدلال می‌کردند که:

«شما به بزرگداشت شخصیتی چون کوروش برخاسته اید که نخستین منشور حقوق بشر را در جهان صادر کرده و هنگام تسخیر بابل، یهودیان زندانی و محروم از حقوق اجتماعی را آزاد ساخته و به آنان اجازه تعمیر معابد خویش را اعطا کرده است و بزرگداشت حقیقی وی در عمل به راه و منطق او نهفته است. بنابراین، به ما هم که ایرانی هستیم رسمیت قانونی و آزادی فعالیت مذهبی بدهید.»

روحانیت شیعه به‌خصوص مراجع عظام تقلید در مبارزه با این فرقه ضاله جدی بودند و لحظه‌ای آرام نمی‌گرفتند. مرحوم «آقای فلسفی» در این رابطه می‌گوید:

در سال ۱۳۳۴ قبل از شروع ماه مبارک رمضان به آیت‌الله بروجردی عرض کردم که آیا شما موافق هستید. مسئله بهائی‌ها را در سخنرانی‌های مسجد امام خمینی (شاه سابق) که به‌طور مستقیم از رادیو پخش می‌شود، تعقیب کنم؟ ایشان قدری فکر کردند و بعد فرمودند: اگر بگویید خوب است؛ حالا که مقامات گوش نمی‌کنند اقلأً بهائی‌ها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند... سخنرانی ماه مبارک آن

سال، بر ضدبھائی‌ها در مسجد شاه و پخش آن از رادیو، موج عجیبی در مملکت ایجاد می‌کرد و مردمی که از دست آن فرقه ضاله ستم دیده بودند، به هیجان آمدند. همه جا صحبت از ضرورت سرکوبی بھائی‌های وابسته به صهیونیسم و آمریکا بود... یک روز عَلم که وزیر کشور بود تلفن کرد، ابتدا به صورت کنایه آمیزی اظهار داشت: من دیروز ضمن نهار خوردن به حرفهایتان در رادیو گوش می‌دادم و می‌دیدم با وضعی که دارم از مصادیق این آیه^۱ که در سخنرانی قرائت گردید، هستم. بعد از ذکر این جمله لحن سخن را عوض کرد و گفت: آقای فلسفی من اجازه نمی‌دهم که درباره بھائی‌ها این چنین صحبت کنید و امنیت را مختل نمایید و موجب خون ریزی شوید.

به وی گفتم: مؤدب صحبت کنید و الا گوشی تلفن را می‌گذارم. او هم لحن صحبت را عوض کرد و گفت: منظورم این است که از مراکز مختلف کشور به وزارت‌خانه خبر می‌رسد که مردم خشمگین و عصبانی هستند و ممکن است به بھائی‌ها حمله کنند و نظم و امنیت به هم بخورد، خواستم بگویم متوجه این نکته باشید. جواب دادم از نظر امنیت و حفظ جان مردم نگران نباشید، با لحن جدی به مسلمانان می‌گویم هدف من آشکار ساختن گمراهی بھائی‌هاست. مبادا مسلمانی دست تجاوز بگشاید و بر روی یک بھائی سیلی بزند و یا اینکه تهییج شود و موجب خون ریزی و قتل گردد...».

هیجان عمومی و نگرانی از حرکت مردم، شاه را بر آن داشت که دستور بسته شدن «حظیرة القدس»^۲ را صادر کند و به دنبال آن نیروهای فرمانداری نظامی، آنجا را اشغال کردند. در همان روزها «آیت‌الله بروجردی» نامه بسیار مفصلی برای اینجانب فرمودند که در روزنامه‌ها چاپ شد. ایشان ضمن ابراز مسرت از سخنرانی‌ها اهمیت ادامه مبارزه و مقابله جدی با بھائی‌ها را مجدداً مورد تأکید قرار دادند... نتیجه مقاومت من در ادامه سخنرانی تا پایان ماه رمضان

۱. «اتینون بکل ربع تعبون.» (شعراء) (۲۶): (۱۲۸)

۲. لانه فساد فرقه ضاله بھائی در تهران.

۱۳۳۴ شمسی این شد که شاه از من خشمگین شود، لذا نه تنها از آن زمان به بعد ملاقاتم با شاه جهت ابلاغ پیام‌های آیت‌الله بروجردی برای همیشه قطع گردید، بلکه امام جمعه تهران نیز جرأت نکرد طبق روال سابق در ماه رمضان و دهه اول ماه محرم از من برای سخنرانی در مسجد شاه دعوت کند. شاید هم به او دستور داده بودند. علاوه بر اینها پخش سخنرانی‌هایم از رادیو هم برای همیشه ممنوع شد.^۱

به‌ویژه توطئه اخذ رسمیت با اقدام مراجع عالیقدر و تدابیر برخی از گروه‌های معارض با بهائیت از مدت‌ها قبل به‌ویژه توسط مرجع بزرگ شیعه «حضرت آیت‌العظمی بروجردی»^۲ شروع شده بود و در جریان سرشماری‌های سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ شمسی و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله خنثی شد. بحمدالله فرقه مزبور با وجود گذشت بیش از یک قرن و نیم از زمان تأسیس، اکنون در ایران فاقد رسمیت قانونی بوده و در بین ملت، به صورت یک گروه منفور و غیرقانونی تلقی می‌شوند. این امر برای حزبی دین‌نما که حدود ۱۶۰ سال پیش با شعار و ادعای «تغییر جهان» در کارخانه مذهب تراشی استعمار تولید شد. بزرگ‌ترین رسوایی و نقص محسوب می‌شود.

بهائیت و انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی قدس سره بهائیت با بدترین و

۱. محمدتقی فلسفی، *خاطرات و مبارزات حجت الاسلام و المسلمین فلسفی*، ص ۲۰۰ - ۱۸۵.

۲. آیت‌الله العظمی بروجردی در مصاحبه با کیهان نظرات خود را اینگونه مطرح کردند: ۱. باید نظم و آرامش در سراسر کشور برقرار شود. ۲. باید حظیره القدس را ویران نمود، و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد. ۳. باید کلیه بهائیان از ادارات دولتی و بنگاه‌های ملی هر چه زودتر طرد شوند. و دولت از مجلس شورا بخواهد که طرحی از مجلس بگذرانند که تمام بهائیان از کشور خارج شوند. (به نقل از *روزنامه کیهان*، چهارشنبه، ۱۳۳۴/۲/۲۰).

سهمگین‌ترین بحران عمر خود مواجه شد. در این باره در یکی از اسناد لانه جاسوسی آمریکا مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۹ میلادی (۳۰ خرداد ۱۳۵۸) چنین آمده است:

جناب رابرت پرایور (کشیش مسیحی) کارمند سفارت را مطلع گردانید که یکی از ۹ نفر مردان متفکر جامعه بهائیت برای بحث در مورد اعمال اخیر رژیم جدید ایران، سری به او زده است. سخنگوی بهائی گفت که جامعه بهائیت احساس می‌کند که از جهات اداری، اجتماعی و مالی در حال مرگ است و با بدترین بحران در تاریخ ۱۲۸ ساله‌اش مواجه شده است.^۱

در جای دیگر سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه متبوع خویش، طی گزارشی سری چنین می‌نویسد:

...پرواضح است که رهبران بهائیت بسیار نگران هستند و خود را در بحرانی می‌بینند که در تاریخ بهائی‌گری بی‌سابقه بوده است.^۲

خطیب معروف محروم حجت‌الاسلام و المسلمین فلسفی در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

هر چند با سخنرانی‌های رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی بهائی‌ها ضربه خوردند، اما آنچه بهائیت را از بین برد، انقلاب اسلامی بود که پایه گذار آن مرحوم آیت‌العظمی امام خمینی رضی الله عنه بود او بود که قدرت را از عوامل آمریکایی و صهیونیستی گرفت و آنها را متواری کرد و حکومت اسلامی را برای ایران به ارمغان آورد...^۳

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، «مسئله‌های سیاسی استعمار»، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ش ۳۷، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. محمدتقی فلسفی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

مصادره اموال تشکیلات بهائیت که در شرکت‌های «امنا» و «نونه‌الان» متمرکز بود ضربه سختی بر پیکر این فرقه وارد ساخت. نگرانی زایدالوصف سران بهائیت از وضعیت پیش آمده و آینده تاریک فرقه موجب شد که فردی به نام «قدیمی» از اعضای محفل ملی بهائیان ایران، ملاقات‌های منظمی را با نماینده شورای جهانی کلیساها، پدر روحانی، «رابرت پرایور»، و مسئولان سفارت آمریکا در تهران ترتیب دهد، در این ملاقات‌ها مقرر شد که حمایت از بهائیان و اعتراض به نوع برخورد نظام اسلامی با آنان، نخست نه در مطبوعات آمریکا، بلکه «در یک کشور بی طرف» انجام گیرد.

«چون اگر در آمریکا نشر و مورد تبلیغ قرار گیرد، فوراً برچسب توطئه سیا می‌خورد. براساس وضع کنونی ایران (= خرداد ۱۳۵۸) ما نیز باید این عقیده را بپذیریم که این کار در آمریکا فعلاً به نفع بهائیان نخواهد بود»^۱.

بهائیت و فعالیت‌های خارجی آن

فرقه ضاله بهائیت، امروزه در سطح بین‌المللی فعالیت خود بر ضدایران، اسلام و تشیع را به نحوی چشمگیر شدت بخشیده و عملاً به یکی از بازوهای پرتحرک نظام سلطه جهانی، به‌ویژه در خاورمیانه، مبدل شده است. آنچه در پی می‌آید، گوشه‌هایی از تحرکات این فرقه، که بعضی اخبار آن در مطبوعات جهان و پایگاه‌های اینترنتی منعکس شده است می‌باشد:

۱. تحریف واقعیت‌ها در بحران عراق توسط عامل بهائی

«دیوید کلی» مسئول مالی محفل ملی بهائیان، در انگلیس و کارشناس ارشد

۱. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، «مسلک‌های سیاسی استعمار»، اسناد لانه جاسوسی

سلاح‌های کشتار جمعی در وزارت دفاع آن کشور بود. او در پوشش یکی از اعضای هیئت بازرسی سازمان ملل ۳۷ بار به عراق سفر نموده و از مراکز نظامی آن بازدید کرد.

بیت‌العدل بهائیت (واقع در اسرائیل) به او دستور داد. گزارش‌های وزارت دفاع انگلیس درباره سلاح‌های کشتار جمعی عراق را به شکلی دستکاری کند که دولت و مجلس انگلیس به وجود سلاح‌های مزبور در این کشور یقین پیدا کرده و با حمله به آن (همراه آمریکا) موافقت کنند.

هدف بیت‌العدل از این کار آن بود که با اشغال نظامی عراق توسط نظامیان آمریکایی و انگلیسی، به‌طور طبیعی زمینه نفوذ بهائیت را در عراق فراهم کرده و از این طریق راه را برای فشار و احیاناً تجاوز دولت‌های غربی به ایران و در نهایت دستیابی بهائیت به اهداف دیرین خویش در این سرزمین باز کنند.

۲. نفوذ بهائیت در دولت خودگردان فلسطین

وقتی مخالفت صهیونیست‌ها با «یاسر عرفات» اوج گرفت، دولت اسرائیل با پشتیبانی آمریکا مصرانه از عرفات خواست که «محمود عباس»^۱ با اختیارات ویژه به نخست‌وزیری دولت خودگردان فلسطین منصوب شود، تا بدین ترتیب مبارزه با گروه‌های جهادی نظیر «حماس» و «جهاد اسلامی» جان تازه‌ای یابد. جالب توجه اینکه «ابومازن» در «مجتمع آموزشی بهائیت» واقع در «پنج گنی» هند (حوالی پونا) تحصیل کرده است.

مدیر این مجتمع توسط بیت‌العدل تعیین می‌شود و افرادی را از سراسر جهان شکار کرده و با اهداف خویش در پوشش تعلیم و تربیت پرورش

۱. ابومازن (رئیس تشکیلات خودگردان فعلی فلسطین).

می‌دهند، سابقه و فعالیت‌های اخیر ابومازن، سرنخ‌های خوبی برای درک ابعاد ظریف و پنهان همکاری صهیونیسم و بهائیت در پیشبرد اهداف ننگین آن دو است. اگر در اینترنت جستجوی مختصری حول دو واژه ابومازن، بهائیت صورت گیرد، اخبار بسیار زیادی در این زمینه به دست می‌آید (به عنوان نمونه آخرین بار بیش از ۱۰۰ خبر مشاهده شد). اخیراً وزیر خارجه یاسر عرفات مدعی شد، ابومازن یا محمود عباس در مسموم کردن یاسر عرفات نقش داشته است.

۳. نفوذ در افغانستان

متأسفانه «حامد کرزای» نیز پرورش یافته مجتمع آموزشی بهائیت در «پنج گنی» هند است. برای کسانی که با ترفندهای این فرقه برای بهره‌گیری از افراد آشنایند، خطر سوء استفاده بهائیت از حامد کرزای، با توجه به موقعیت‌های حساس او در افغانستان، برای آینده شیعیان این کشور و نیز مواضع آتی او نسبت به ایران اسلامی جدی است. جالب اینکه بعد از حضور آمریکا و نیروهای ناتو بسیاری از رهبران جهادی افغانستان کنار گذاشته شده‌اند و کرزای به راحتی و به‌طور متوالی بر کرسی ریاست جمهوری تکیه می‌زند.

۴. بهائی ایرانی، مشاور رئیس‌جمهور ترکمنستان

بهائیت در ترکمنستان نفوذ دیرینه‌ای دارد زیرا نخستین مرکز تبلیغی مهم بهائیان در آسیا «مشرق الاذکار» بود که هم زمان با قاجار در عشق آباد ترکمنستان احداث شد، بنا به نوشته «آیتی» در کتاب *کشف الحیل*، دولت روسیه، این معبد را با هزینه خودش برای آنان درست کرد و اما در زمان سلطه کمونیسم از بهائیان گرفته شده و تبدیل به موزه گشت، اما پس از فروپاشی شوروی و مشرق الاذکار دوباره به دست بهائیان بازگشایی شد. آقای «احساس

یارشاطر» بهائی تبار معروف، به‌عنوان چهره فرهنگی و مشهور عصر پهلوی مشاوری فرهنگی «صفر مراد نیاز اوف» رئیس‌جمهور سابق ترکمنستان شد و برای تبلیغ بهائیت در این کشور از هیچ کوشش فروگذار نکرده و نمی‌کند.

۵. پایتخت هند، مرکز فعالیت بهائیان

بهائیان پس از ناکامی در ایران، معبد بزرگی در پایتخت هندوستان یعنی دهلی‌نو با عنوان «نیلوفر آبی» ساخته‌اند که به علت جذابیت‌های هنری و تبلیغات فراوان همه روزه عده زیادی جهانگرد را به خود جلب کرده و بدین وسیله بهائیت مورد تبلیغ قرار می‌دهند. آریل شارون نخست‌وزیر خون‌آشام اسرائیل، در دیدار سال ۱۳۸۲ شمسی خود از هند، از معبد نیلوفر آبی نیز بازدید کرد، این امر بیانگر پیوند و همکاری شوم بهائیت و صهیونیسم است.

۶. مالزی، زیر بمباران تبلیغاتی بهائیت

در سال ۱۳۷۶ شمسی که اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران برگزار شد، «مهاتیر محمد» نخست‌وزیر وقت مالزی در دیدار با برخی مسئولان ارشد نظام اظهار داشت که بهائیت در مالزی بیداد می‌کند و در این زمینه یاری خواست. در پاسخ به او گفته شد که باید مبارزه با این فرقه را به شکل مردمی در آورید. این تجربه‌ای است که ما در زمان رژیم سابق ایران شاهد آن بودیم و موفق نیز بوده است.

۷. اعطاء جایز نوبل به مدافعان بهائیت

جایزه نوبل که اهداف خاص سیاسی را دنبال می‌کند اهرمی برای تشویق نوکران سیاست‌های غرب است. مؤید این مطلب اعطای جایزه نوبل به «اسحاق را بین» و «شیمون پرز» می‌باشد.

برای نخستین بار، اعطای جایزه صلح نوبل به یک ایرانی با اهداف مشخص صورت گرفت. کمیته داوران نوبل در بیانیه رسمی خویش پیرامون علت گزینش خانم عبادی چنین آورد:

در ارتباط با آزادی مذهبی باید متمرکز شد که عبادی همچنین پشتیبان حقوق افراد جامعه بهائی است. جامعه‌ای که از زمان شکل‌گیری‌اش تا کنون با مشکل مواجه بوده است.^۱

و اخیراً خودش هم به این مطلب اعتراف کرده و دفاع از بهائیت را برای خود یک افتخار تلقی نمود.

۸ فعالیت ماهواره‌ای بهائیت

فرقه ضاله بهائیت در راستای فعالیت‌های رسانه‌ای خود، اقدام به پخش برنامه‌های مختلف تلویزیونی «آیین بهائی» توسط شبکه ماهواره‌ای «پارس» نموده است. این شبکه ماهواره‌ای ضمن حمایت از اغتشاش‌گران در حوادث اخیر به معرفی، تبلیغ و ترویج این فرقه انحرافی پرداخته و با طرح مسائلی چون معرفی تعالیم فرقه، تساوی حقوق زن و مرد، تعلیم و تربیت اجباری، ترک تعصبات، تجری حقیقت و... به معرفی «طاهره قره‌العین» به‌عنوان نخستین زن پیشگام در جنبش‌های فمینیستی می‌پردازد.^۲

وضع فعلی بهائیت

در بحث گذشته به فعالیت‌های خارجی آنان اشاره کردیم و گفتیم به کمک ابرقدرت‌هایی نظیر آمریکا و مؤسسه‌های جهانی مثل شورای جهانی کلیسا و

۱. بیانیه کمیته صلح نوبل، به نقل از: روزنامه کیهان، سه شنبه ۲۲ مهر ۱۳۸۲، ش ۱۷۷۸۴، ص ۱۴.

۲. روزنامه ایران، ش ۴۳۶۳، دوشنبه مورخه ۱۳۸۸/۸/۲۵، ص ۳.

مؤسسات تحت نفوذ اربابان غربی‌شان به شدت در تلاشند و لحظه‌ای در تبلیغ و ترویج افکار غلط و انحرافی خود آرام و قرار ندارند.

امروزه با وجود ضرباتی که انقلاب اسلامی براساس و بنیان آنان وارد آورد، اخبار فراوانی که حاکی از تبلیغات رنگارنگ این فرقه است بگوش می‌رسد. تلاش‌های مذبوحانه و گستاخی اعضای این فرقه انحرافی، به‌جایی رسیده است که هویت مسلک خود را رسماً فاش می‌سازند. همچنین به سرمایه داران بهائی نیز اکیداً توصیه شده که به ایران برگشته و فعالیت پیشین را از سر گیرند.

عملکرد بهائیت نشان می‌دهد که این فرقه در صورتی که راه‌های آشکار و مستقیم را بر روی خود بسته ببیند. به شگردهای نهان و غیرمستقیم تبلیغ روی می‌آورد که در رأس آنها جلب محبت دیگران از طریق برخورد جاذب، اظهار علاقه و کمک به دیگران است. البته این کمک حوزه گسترده‌ای را به خود اختصاص داده است.

جمع‌بندی

فرقه بهائیت در راستای انحرافات بابیت در ایران در عصر قاجار بوسیله یک مثلث شوم سه ضلعی که شامل روسیه، انگلستان و آمریکا می‌شد به رهبری حسین‌علی نوری به‌وجود آمد، منتهی هر یک از این سه ضلع در تکنون، پیدایش و به بلوغ رساندن و بهره‌گیری آن مؤثر بودند و در نهایت این حاصل نامشروع را در دامن رژیم صهیونیستی قرار دادند تا رشدی سرطانی کرده و مورد حمایت سیاسی و فکری قرار گیرد تا همان‌طور که اشاره شد بتوانند از آن استفاده کنند.

و امروز که به برکت انقلاب اسلامی این مسلک از سرزمین اصلی مورد ادعایشان یعنی ایران به دور افتاده و جدا شده است دو مرتبه تمام تلاش‌ها در جهت انحراف فکری جوانان مسلمان و آلوده کردن فضای فکری و فرهنگی کشور به کار گرفته شده تا اهرم فشار سیاسی «عدم رعایت حقوق اقلیت دینی» مورد استفاده قرار گیرد و در این راه از فرصت‌های گوناگون از ابزارهای مختلفی استفاده می‌شود.

حوزه فعالیت این فرقه در گذشته ایران و برخی کشورهای هم‌جوار نظیر عراق محدود می‌شد ولی الان با دلارهای آمریکا و رژیم‌های استکباری غرب در تمام قاره‌ها و در بسیاری از کشورها دست به فعالیت گسترده شده است و این زنگ خطری برای متولیان فرهنگی و دینی کشور می‌باشد که قبل از آنکه دیگران فکر و ذهن فرزندان ما را تسخیر و در وجود آنان لانه کنند به هوش آییم و راه‌های مقابله با این خطر را با توجه به نیازها و ابزارهای نوین، طراحی نماییم و روزنه‌های آسیب‌پذیر را مسدود کرده و آگاهی لازم را به مردم به‌خصوص نسل جوان کشور بدهیم و اگر در این راه ذره‌ای کوتاهی نماییم قطعاً در نزد خداوند بزرگ و ولی‌اش «بقیة‌الله الاعظم علیه‌السلام» عذری نخواهیم داشت، انقلاب اسلامی دست آنان را در سال ۱۳۵۷ شمسی از سر ملت ما قطع کرد؛ به هوش باشیم که خدایی ناکرده دوباره بار دیگر این دست‌های ناپاک برای استیلای قدرت‌های استکباری در این کشور باز نشوند که قطعاً در برابر خون شهدا و امام شهدا مسئول خواهیم بود.

بخش چهارم

مدعیان دروغین، بسترسازان فرقه‌های انحرافی

مقدمه

دعاوی دروغین نیابت و وکالت پیشینه بسیار طولانی دارد، مؤید مطلب فرقه‌های مختلفی است که در طول تاریخ حیات مبارک ائمه علیهم‌السلام به وجود آمده‌اند، منتها اینگونه ادعاها در برخی مقاطع تاریخ شدت می‌گرفته است. به خصوص بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام برخی شیعیان دچار شک و تردید شدند، به طوری که نوشته‌اند: «بعد از رحلت آن امام همام علیه‌السلام، پیروانش به ۱۴ یا ۱۵ و بنا به نقل برخی از مورخان ۲۰ فرقه شدند. هرچند تمام این فرقه‌ها بعدها نابود گشتند و اثری از آنها باقی نمانده است. فقیه و متکلم بزرگ شیعی در قرن چهارم هجری یعنی «شیخ مفید رحمته‌الله» در این مورد می‌نویسد:

در این سال (۳۷۳ ق) و در زمان ما، دیگر هیچ اثری از این گروه‌ها باقی نمانده است و همه از بین رفته‌اند.

متأسفانه حوادث به وجود آمده بعد از رحلت امام یازدهم علیه‌السلام، بستری برای مدعیان دروغین شد به طوری که برخی مثل «جعفر» برادر امام ادعای امامت کردند و برخی دیگر قائل به امامت فرزند دیگر امام یعنی «علی بن حسن» (مهدی موعود) شدند و بعضی که در این عرصه به بن‌بست فکری افتادند، معتقد گشتند که امام حسن عسکری علیه‌السلام زنده و غایب است و در آخر الزمان ظهور

خواهد کرد، زیرا زمین خالی از حجت نیست و این دعاوی کذب در عصر غیبت صغری آشفته بازاری از مدعیان دروغین و کذاب درست کرد. نقل می‌کنند که:

این دعاوی در دوران نیابت سفیر دوم، محمد بن عثمان، به اوج خود رسید. ریشه این واقعه را می‌توان چنین عنوان کرد که در این عصر با توجه به غیبت امام مهدی علیه السلام جماعت شیعه ناچار از مراجعه نزد وکلا بودند و تا زمانی که عثمان بن سعید، در قید حیات بود به خاطر معروفیت او نزد شیعه و وثاقت و اشتهار او به نیابت، کسی قدرت و جرأت معارضه با وی را نداشت، ولی پس از رحلت او، کسانی خواستند از جو آشفته موجود، سوء استفاده کرده و خود را برای جماعت ناآگاه شیعه به‌عنوان نائب مهدی علیه السلام معرفی کنند. از این‌رو تعداد مدعیان در این عصر بیشتر از سایر اعصار است.^۱

از طرفی حکومت عباسی به‌عنوان دستگاهی که فعالیت‌های انحرافی را به نفع سیاست‌های خویش می‌دید تا جایی که حساسیت عمومی برانگیخته نشود به تأیید این جریان‌های انحرافی می‌پرداخت. زیرا این تفرقه و تشتت باعث می‌شد تا مدتی از ناحیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به‌عنوان وارثان واقعی حکومت، دغدغه‌ای نداشته باشند و لذا در دامن زدن به آتش تفرقه از هیچ گوششی فروگذار نمی‌کردند.

از سوی دیگر باید اذعان داشت که این امر - ادعای دروغین نیابت و کالت - مختص دوران غیبت صغری و خلفای عباسی نبود بلکه بعدها در دوران غیبت کبری ادامه پیدا کرد، منتهی با شدت بیشتر. حکومت‌های استکباری و استبدادی همین رویه را ادامه دادند و برای بی‌تأثیر کردن آموزه‌های دینی در جوامع بشری به‌ویژه در میان مسلمانان، چهره‌های جعلی و دروغین ساختند. تا از فروغ و طراوت دین بکاهند؛ درحالی که خداوند تبارک و تعالی همواره کید آنان را بی‌اثر و افشاء کرده و خواهد کرد.

۱. مسعود پورسید آقایی و همکاران، تاریخ عصر غیبت، ص ۳۳۹.

فصل هشتم

عوامل زمینه‌ساز در ادعای دروغین

هرگاه از جانب خداوند دینی به مردم عرضه می‌شد تا هنگامی که رهبران اصلی آن در قید حیات بودند و حضور داشتند مجالی برای سوء استفاده و سوء برداشت از آموزه‌های دینی وجود نداشت. زیرا رهبران الهی علاوه بر تلقی وحی و ابلاغ آن به توده مردم وظیفه تبیین و تفسیر آموزه‌های وحیانی را هم بر عهده داشتند، و وقتی پیامبران الهی از دنیا رفتند اخلاف ایشان این وظیفه را ادامه می‌دادند. منتهی متأسفانه جوامع بشری در برخورد با جانشینان اگر همراه و همدل بودند که طبیعتاً انحرافی در دین به وجود نمی‌آمد، اما اگر آنان را به حاشیه می‌رانند و نسبت به ایشان بی‌مهری می‌شد زمینه و بستر برای سوء برداشت‌ها و انحرافات زیاد می‌گردید و میدان برای ناهلان و نامحرمان باز می‌شد، گروهی از دین و آموزه‌های آن برای برداشت‌های شخصی بهره می‌گرفتند و عده‌ای نیز ساده‌لوحانه زمینه‌ساز این ظلم و ستم‌های نابخشودنی می‌شدند، لذا در این قسمت در تلاش هستیم به‌طور گذرا به برخی از عوامل در بسترسازی مدعیان دروغین اشاره نماییم:

۱. مطلع نبودن از آموزه‌های دین حق

دین به مجموعه اعتقادات، اخلاقیات و قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که در

جهت نیل انسان به قرب الی‌الله تدوین شده است؛ یعنی مجموعه‌ای از هست‌ها، نیست‌ها، باید‌ها و نباید‌ها. از طرفی دین نیازی فطری است که خداوند به بشر ارزانی داشته و هرگاه انسان به این نیاز خود توجه کند و آن را از طریق صحیحش که پیامبران الهی هستند دریافت نماید می‌تواند چراغ راه بشر بسوی کمال و سعادت در عالم هستی گردد. منتهی گاهی اوقات انسان از روی عمد یا بی‌توجهی بی‌توجه این نیاز را از طرق دیگر مثل بت پرستی یا شیطان پرستی... جستجو می‌کند که طبیعتاً راه او از صراط مستقیم جدا شده او را به گودال شرک و کفر سوق می‌دهد، و در این صورت هر غیرارزشی، ارزش و هر کژی، راستی یا هر غلطی، درست تلقی می‌شود. تا آنجا که دین ابزار و وسیله‌ای برای خودکامگی یک گروه و منبع سوء استفاده گروه دیگر خواهد شد، و در چنین فضای غبارآلودی دیگر نمی‌توان از حقیقت دین الهی سخن گفت، زیرا همه خود را دیندار و دین شناس معرفی می‌کنند و آن می‌شود که نباید شود.

اگر افکار بشری بر آموزه‌های وحیانی تحمیل گردد، آن وقت شاهد بدعت‌ها خواهیم بود و نتیجه آن چیزی جز تحریف دین نخواهد شد و در این صورت، دیگر نمی‌توان آن دین را، دین حق نامید چون «دین، گاهی به حق و زمانی به باطل وصف می‌شود، زیرا مجموعه عقاید و اوصاف اخلاقی و احکام فقهی و حقوقی، یا حق است یا باطل و یا ممزوجی از آن دو.

در کل مجموعه عقاید، اخلاق و مقررات حق را دین حق و جز آن را دین باطل می‌نامند، خواه باطل محض و خواه حق مخلوط؛ زیرا مجموع حق و باطل نیز باطل است نه حق.

قرآن کریم، ره‌آورد انبیاء علیهم‌السلام را دین حق می‌داند، چون عقاید و اخلاق و مقررات آن مطابق با واقع است و هر آنچه که مطابق نظام هستی و محصول

خدای سبحان باشد حق است. خداوند به پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: حق از پروردگار تو سرچشمه می‌گیرد: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ».^۱ اسلام به‌عنوان دین الهی است که ره‌آورد همه انبیاست، چنانکه خداوند فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».^۲ اسلام، دین حقی است که اگر کسی جز آن را انتخاب کند، مقبول خداوند نیست «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».^۳

هر کس که آیینی جز اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد. در مقابل دین حق، دین باطل ره‌آورد طاغوت و طاغوتیان است. خداوند درباره باطل‌گرایی فرعون می‌فرماید: فرعون به قومش گفت: من می‌ترسم موسی کلیم بَشِيرًا دین شما را عوض یا در سرزمین شما فساد کند. از این‌رو باید او را از بین برد: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»^۴ یعنی موسی می‌خواهد آیینی که در کشور مصر حکومت می‌کند و بر افکار و اندیشه مردم سایه افکنده، آن را دگرگون سازد. آنچه که بر مردم مصر حکومت می‌کرد، مجموعه عقاید و اخلاق و قواعد و مقررات اجتماعی، نظامی، سیاسی غیرالهی و محصول اندیشه بشر طاغی بود که امری باطل است و قرآن از آن به دین یاد می‌کند».^۵

۲. بی‌خبری از حقایق مهدوی

مهدویت حقیقتی است که در متن آموزه‌های دینی ما بدان اصالت داده شده

۱. آل عمران (۳): ۶۰

۲. آل عمران (۳): ۱۹

۳. آل عمران (۳): ۸۵

۴. غافر (۴۰): ۲۶

۵. عبدالله جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۲۸ و ۲۹.

حضرت مهدی علیه السلام و به‌عنوان یک منجی الهی مورد توجه قرار گرفته است. با نگاهی گذرا به آیات و روایات مهدوی می‌توان به این مطلب واقف شد. آیات فراوانی تفسیراً یا تأویلاً از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا معصومین علیهم السلام به‌وجود حضرت مهدی علیه السلام تفسیر شده است.^۱

به‌علاوه صدها روایات که از ناحیه آن بزرگواران برای ما به یادگار مانده همه به اصالت و حتمیت مهدویت توجه کرده‌اند، منتهی متأسفانه سالیانی است که این آیات و روایات مورد غفلت قرار گرفته و برای مردم تبیین نگشته است و یا به توضیحات سطحی و گاهی در حد یک حرکت آرمان خواهانه که روزی در بستر تاریخ اتفاق می‌افتد از آن یاد شده است و از امام حی و حاضر و ناظر و از اینکه همه ما به برکت وجود او زنده هستیم و روزی می‌خوریم و به خاطر «بی بدفع الله البلاء من اهلی و شیعتی»^۲ مدیون او هستیم بسیار کم گفته شده است.

وقتی حقیقت مهدویت برای مردم بیان نگردد و در میان ایشان نهادینه نگردد، طبیعتاً زمینه سوء استفاده عده‌ای جهال و نادان فراهم می‌شود. به‌خصوص برداشت سطحی از مهدویت باعث هلاکت انسان می‌گردد؛ همان‌طور که امام جواد علیه السلام فرمود: «یهلک فیها المستعجلون»^۳ یعنی در دوران غیبت، شتاب‌زدگان در امر ظهور هلاک می‌شوند، چرا شتابزدگی؟ به‌خاطر عدم‌اطلاع از حقایق آموزه‌های مهدوی، زیرا منتظر واقعی تعجیل نمی‌کند، بلکه به‌جای تعجیل، با تلاش در مسیر خودسازی زمینه ظهور حضرت را

۱. آثار کورانی و همکاران، معجم احادیث امام مهدی علیه السلام.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۶، ص ۳۷۸.

۳. همان.

فراهم می‌آورد، لذا باید معارف مهدوی را آنگونه که هست برای مردم تبیین کرد تا بستر سوء استفاده گروهی شیاد و کوتاه فکر فراهم نشود.

۳. برداشت غلط از مفهوم انتظار

مفهوم انتظار در فرهنگ مهدویت یعنی اعتقاد به اینکه یک مصلح جهانی روزی برای گسترش عدل و داد و احیای ارزش‌های والای دینی و اخلاقی قیام خواهد کرد و این پلیدی‌ها و زشتی‌ها را از سرتاسر جهان هستی پاک خواهد نمود.

انتظار به دو قسم منفی و مثبت تقسیم می‌شود: انتظار منفی، که در آن هیچ نوع حرکتی مشاهده نمی‌شود و فقط چشم انتظار این است که آینده تغییر کند، بدون اینکه فرد و یا افرادی در تغییر آن نقش داشته باشند و به تعبیر صحیح‌تر انتظار منفی دارای ایستایی و سکون است. درحالی‌که در انتظار مثبت شما هیچ اثری از سکون مشاهده نمی‌کنید، بلکه مشخصه آن حرکت، تلاش و کوشش برای تغییر وضعیت نامطلوب و پویایی در حرکت و در نتیجه عمل کردن و وارد میدان کار زار شدن است و به عبارت بهتر، قانع نشدن به وضعیت موجود، یعنی منتظر واقعی کسی است که وضعیت موجود را می‌بیند، و وضعیت مطلوب را در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند راهبردی را تعریف نماید که با آن از وضع موجود به مطلوب برسد.

از آنجایی که انتظار مثبت برای انسان‌ها هزینه دارد و باید با گروه‌ها و جریان‌های ناسالم و مفسد و ستمگر درگیر شد لذا برخی برای اینکه این هزینه را پرداخت نکنند و خود را از هر گونه پیامدی خلاص نمایند بدنبال تبلیغ و ترویج فرهنگ انتظار منفی هستند؛ طبیعتاً در چنین فضایی برداشت‌های سطحی و تهی در آموزه‌های مهدوی وارد و مفهوم انتظار را از کارایی ساقط و

یک انتظار خنثی و بی‌روح را در جامعه بشری مطرح می‌کند و متأسفانه عده‌ای هم زمینه طرح ادعاهای دروغین و غیرقابل قبول را فراهم می‌آورند. نمونه‌های آن را می‌توان در این زمان مشاهده کرد، مثلاً برخی با تمسک به یک روایت ضعیف هر قیام را در عصر غیبت قیامی در جهت منافع طواغیت معرفی می‌کنند و برخی دیگر گسترش ظلم و ستم را زمینه‌ساز ظهور می‌دانند که اگر کسی حرکت اصلاحی انجام دهد به تأخیر انداختن زمان ظهور متهم می‌شود و ده‌ها نمونه دیگر که با اندک تأملی در اطراف خود مشاهده می‌کنیم که با مسلمات دین به‌خصوص با مسئله امر به معروف و نهی از منکر^۱ و قیام اصلاحی امام حسین علیه السلام و... منافات جدی دارد. لذا می‌توان نتیجه گرفت برداشت نادرست از امر فرج زمینه‌ساز مدعیان دروغین خواهد شد.

۴. تبعات منفی تشریف‌گرایی

بحث ملاقات‌گرایی یکی از جدی‌ترین بحث‌ها در حوزه آسیب‌شناسی مباحث مهدویت به حساب می‌آید، لذا ما در اینجا در دو قسمت به بحث و بررسی می‌پردازیم:

یک. آیا اساساً در عصر غیبت کبری امکان رؤیت و ملاقات وجود دارد یا نه؟
دو. چرا بحث ملاقات آنقدر مورد توجه قرار گرفته که باعث سوء استفاده شده است؟

اما بحث اول؛ در اینکه در دوران غیبت صغری امکان ملاقات وجود داشت و حضرت نائبان خاصی داشته‌اند، تردیدی وجود ندارد. اما ایشان در توقیعی که

۱. آیاتی نظیر «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» و یا «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» و...

به چهارمین نائیش «علی بن محمد سمري» نوشتند، خبر غیبت کبری و عدم‌نصب جانشین برای او را دادند؛ متن مبارک توقیع اینگونه آمده:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا على بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين سته ايام، فاجمع امرک و لاتوص الى احدٍ فيقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى الى شيعة من يدعى المشاهدة ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج سفیانی و الصیحة، فهو كذاب مفترٍ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم؛^۱ ای علی بن محمد سمري خداوند اجر برادران تو را عظیم و بزرگ قرار دهد. بدان که تو پس از شش روز، از دنیا خواهی رفت. پس (به کارهای خود پرداز) و امور خود را جمع کن و پس از خود، کسی را جانشین قرار مده، چون به تحقیق، دوران غیبت کبری فرا رسید و از این پس، ظهوری نیست، مگر که خداوند اذن فرماید و آن هم، پس از گذشت مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن دنیا از ظلم و بی‌عدالتی است. به زودی کسانی از شیعیان ما، ادعای مشاهده کنند. بدان هر کس که پیش از خروج سفیانی و شنیده شدن صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگو بوده و نسبت ناروا داده است.

شیعیانی که به خدمت نایب چهارم آمده بود، آن نامه را نسخه برداری کردند و رفتند، پس از شش روز برگشتند و دیدند که او در حالت احتضار است. بعضی از همان مردم پرسیدند: چه کسی جانشین تو است؟ و او در جواب فرمود: «خدا امری دارد که خود، رساننده آن است» و سپس جان داد.

از مضمون توقیع، این مطلب فهمیده می‌شود که پس از وی، دیگر سفارت و نیابت خاصه نیست، بلکه اگر به ظاهر عبارت توقیع بسنده کنیم مشاهده

همراه با ادعا هم نمی‌تواند درست باشد و مدعی مشاهده دروغگو است، ولی به‌طور حتم این معنا مراد نیست زیرا بزرگان و افراد مورد اطمینانی که احتمال دروغ در آنها راه ندارد، ادعای مشاهده کردند به هر حال این توقیع شریف از صحت سند و سلامت قوت متن برخوردار است و ظاهراً هیچ موردی برای تضعیف و رد آن نیست.^۱

از طرفی نقل‌های زیادی دال بر تشرف داریم که نمی‌توان همه را مردود دانست، زیرا تواتر اجمالی و معنوی دارد. لذا در مقام جمع بین این دو دسته می‌گوییم آنچه مورد نفی است، ادعای سفارت و نیابت خاصه است، نه اصل تشرف و ملاقات، زیرا در دوران غیبت کبری تشرفات واقعی واقع شده است، ولی اثبات آن نیاز به دلیل دارد، اینجا است که می‌گوییم چون ملاقات امر سهل و راحتی نیست - به‌گونه‌ای که هر کس بتواند مدعی آن شود - بخشی از مدعیان مورد بحث و نظر قرار می‌گیرند، به‌ویژه اگر ادعای ملاقات اختیاری کنند.

آری، تشرفات غیر اختیاری و بدون برنامه قبلی - که معمولاً با عدم شناخت حضرت همراه است - مورد قبول می‌باشد ولی باز هم مشروط به وثاقت و اعتبار ناقل است.^۲

اما بحث دوم؛ چرا مسئله ملاقات به‌خصوص در میان توده مردم اینقدر مورد توجه قرار گرفته، به‌طوری که باعث آسیب‌زایی در فرهنگ مهدویت شده است؟

۱. بنگرید به: نجم‌الدین طبسی، «سفارت و نیابت خاصه»، فصلنامه انتظار، ش ۱۸، ص ۱۵۳ -

دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام بدون شک افتخار و توفیقی بزرگ برای انسان است، اما مهم این است که ما در آموزه‌های مهدوی دستوری دال بر تلاش برای ملاقات با حضرت نمی‌یابیم و یا حداقل تکلیفی در این زمینه بر دوش عاشقان امام عصر علیه السلام نیست، زیرا اگر یک مطالعه اجمالی در روایات مهدوی داشته باشیم می‌توانیم وظیفه اصلی خود را در اموری نظیر تقوا و دوری از گناه، معرفت و محبت به حضرت، بسط و گسترش آموزه‌های دینی و اخلاقی در جامعه و... ببینیم نه اینکه صبحگاهان و شامگاهان در مکان‌های مختلف به دنبال دیدن حضرت باشیم.

صرف دیدن و ملاقات بدون تقویت مبانی فکری و دینی چقدر می‌تواند منشأ اثر باشد؟ آنان که وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام را دیدند همه با دیدن و یا ملاقات با آن بزرگواران سعادتمند شدند؟! بسیار بودند که دیدند و عاقبت به خیر نشدند و بسیاری دیگر بودند که ندیدند اما به او ایمان آوردند و سعادتمند شدند و داستان اویس قرن‌ها از این قبیل است.

نمی‌توان حوادث تاریخ و ریزش و رویش‌های آن را نادیده گرفت؛ بسیاری از ریزش‌های تاریخ اسلام از آن کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دیدند و این دیدن‌ها برایشان اثر بخش نبود.

البته ما همانطور که در ابتدا گفتیم درصدد کم ارزش تلقی کردن ملاقات نیستیم اما صرف ملاقات کارساز نیست و اتفاقاً از آسیب‌هایی که ما منتظران را در عصر غیبت تهدید می‌کند همین مسئله تشریف‌گرایی و بر طبل ملاقات با حضرت کوبیدن و از فرهنگ مهدویت غافل شدن است، زیرا اگر معارف مهدوی در جان‌ها رسوخ نکند با بیان داستان‌ها و تشرفات بعضاً بی‌اساس به پوسته آن اکتفا شود، اثر بخش نیست.

البته همه این تشرفات را انکار نمی کنیم ولی اینکه بسیاری با نوشتن کتابها و مقالات، مردم را به تشرف بدون معرفت تشویق می کنند یا خود به دروغ ادعای ملاقات خواهند کرد و یا زمینه ساز مدعیان دروغین می شوند زیرا گسترش بحث ملاقات به گونه ای است که گروهی با اغراض و اهداف شوم قلب انسان های صاف و ساده را هدف قرار می دهند و هر از گاهی با عناوین نیابت، ملاقات، اتصال به عالم غیب و نظائر آن زمینه ایجاد محافل انحرافی را در بین مردم مسلمان به وجود می آورند. این امر چاره و درمانی جز رجوع به عالمان دین که بصیرت لازم را در زمینه مسائل مهدویت دارند و معارف اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را می شناسند، ندارد.

۵. خفقان و ستم در میان ملت ها

گسترش ظلم و ستم در جهان و تسلط قدرت های بزرگ بر مقدرات ملت ها و جلوگیری از استقلال و تسلط مردم بر منابع مادی و معنوی خویش باعث شده است که توده مردم ظهور و حضور یک منجی بیاندیشد هر چند بحث منجی گرایی امر جدیدی نیست و در ادیان ابراهیمی مثل یهودیت، مسیحیت و به ویژه اسلام به آن توجه وافری شده است. حتی در ادیان غیر ابراهیمی مثل زرتشت، بودا، هندو، کنفوسیوس و صاحبان مکاتب فکری اعم از حکما و فلاسفه ای که به فکر نجات بشر افتاده اند نیز مطرح است، و هر از چند گاه پیروان ادیان براساس آموزه هایشان که در آن وعده ظهور منجی داده شده به دنبال این هستند که با حضور منجی از قید و بند ستمکاران و ظالمان رهایی یافته و شاهد مدینه فاضله ای باشند که حقوقشان رعایت شود.

در چنین فضایی است که عده ای با سوء استفاده در تلاشند از این حقیقت

خواهی و عدالت طلبی برای مقاصد شوم خود بهره‌برداری کنند و با تشکیل محافلی با اسامی مختلف دینی و عرفانی، زمینه انحراف مردم را فراهم آورند و این متأسفانه از گذشته دور تا به حال بوده و خواهد بود.

بسیاری از فرق موجود درون تشیع براساس همین خواسته به حق وجودی انحرافی و ناصحیح یافتند. این ماجرا از فرقه‌هایی نظیر کیسائیه، زیدیه، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه و... آغاز شده تا فرقه‌های معاصر مثل شیخیه، بابیه، بهائیه، قادیانیه و... ادامه یافته است.

مثلاً یکی از عواملی که باعث گرایش برخی مردم به بابت شد جنگ‌های سخت بین ایران و روسیه تزاری بود، مخصوصاً که از بی‌کفایتی دولت‌های قاجار، خسته و افسرده شده بودند، به‌طوری که به دنبال پناهگاهی می‌گشتند و حالتی پیش آمده بود که همه در انتظار فرج امام زمان علیه السلام به سر می‌بردند تا ملت اسلام را از یوغ ظلم روسیه تزاری، چپاول‌های انگلیس و دولت حاکم نجات دهد. این زمینه‌ها و عوامل باعث شد عده‌ای با شنیدن ادعاهای باب و پیروانش به آنان گرایش پیدا کنند و به‌جای پناهگاه صحیح، به ملجئی پناهگاه کاذب روی آورند.^۱

۱. حسن گلپایگانی، *مفتاح الابواب یا تاریخ باب و بهاء*، ص ۱۱۹ و ۱۱۸.

فصل نهم

فرقه‌های انحرافی چگونه عمل می‌کنند؟

فرق انحرافی از دور جذاب ولی از درون منشاء سوءاستفاده‌های فراوانند. رهبران فرقه‌ها، بی‌صبرانه در پی جذب فریبکارانه شما هستند و می‌خواهند تبعیت، وقت و ایمان و... را از شما بگیرند، فرقه‌ها از تکنیک‌های پیچیده کنترل ذهنی و عضوگیری که در طول زمان پیشرفت استفاده می‌کنند.

ما در این قسمت کنترل ذهن را در بعضی تکنیک‌های مورد استفاده فرقه‌ها تجزیه می‌کنیم. روش‌های کنترل ذهن مجموعه‌ای از تکنیک‌های روانی است که رهبران فرقه به وسیله آنها اعضای خود را کنترل می‌کنند و ما در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. فریب

چرا فرقه‌ها برای عضوگیری از شگرد زشتی بنام فریب بهره می‌گیرند؟ پاسخ سؤال روشن است: اگر مردم عملکرد و اعتقادات واقعی این گروه‌ها را از قبل بدانند به آن نخواهند پیوست، یک فرقه نیاز دارد واقعیت را تا زمانی که فکر می‌کند شما آماده قبول آن هستید مخفی نگه دارد. هیچ گروه مشروعی برای دعوت شما نیاز به دروغگویی ندارد ولی مسلک‌های انحرافی همواره برای جلب نظر شما به نیرنگ و خدعه و فریب متوسل می‌شوند.

یک فرقه انحرافی، دارای مسئولین روابط عمومی آراسته و ظاهر الصلاحی است که ماهیت واقعی گروه را مخفی نگه می‌دارند. شما می‌شنوید که آنها به فقرا کمک می‌کنند، از تحقیقات پشتیبانی به عمل می‌آورند یا برای صلح یا حفظ محیط زیست فعالیت می‌کنند. آنها به شما می‌گویند که وقتی در گروهشان وارد شوید چقدر خوشبخت خواهید شد و... ولی به شما گفته نمی‌شود زندگی در گروه واقعاً به چه شکل است و آنها به چه چیزی اعتقاد دارند؟ این حقایق به تدریج برایتان روشن می‌شود و شما این تغییرات تدریجی را خیلی اوقات متوجه نمی‌شوید.

عاقبت زمانی متوجه واقعیت‌ها می‌شوید که اگر در ابتدای ورود به فرقه آن مسائل را می‌فهمیدید هرگز به آن معتقد نمی‌شدید.

۲. ویژه سازی

رهبران فرقه‌ها به شما خواهند گفت که تنها می‌توانید در سازمان آنها نجات پیدا کنید یا به موفقیت برسید و هیچ سازمان دیگری واقعیت را نمی‌گوید و دیگران همگی گمراهند. رهبران فرقه‌های انحرافی نیاز دارند که شما باور کنید جای دیگری برای نجات یافتن نیست و اگر شما زمانی آنان را ترک کنید به جهنم خواهید رفت؛ این ترس «پایه مکانیزم کنترل» را که برای نگه داشتن شما در فرقه طراحی شده است، تشکیل می‌دهد. همچنین به رهبر فرقه قدرت فوق‌العاده‌ای برای تسلط بر شما می‌دهد.

اگر شما واقعاً باور داشته باشید که ترک گروه برابر با ترک خداست یا اینکه شما تنها شانس موفقیت در زندگی را از دست می‌دهید، حتی زمانی که با رهبران فرقه مخالفید به‌جای پذیرفتن ریسک، اخراج از گروه اطاعت

می‌کنید. ویژه سازی به‌عنوان تهدید به کار گرفته می‌شود و این مقوله، رفتار شما را از طریق ایجاد و ترس کنترل می‌کند.

۳. ترس و ارباب

یکی دیگر از شگردهای فرق انحرافی این است که اعضا باید از رهبری فرقه بترسند. مخالفت با رهبری فرقه، مانند مخالفت با خداست. رهبران فرقه‌ها ادعا می‌کنند که او مسئولیتی مستقیم از جانب خدا برای کنترل تقریباً تمامی شؤونات زندگی شما را دارند، بنابراین زیر سؤال بردن رهبران یا برنامه‌های گروه به هر صورت به‌عنوان نشانه‌ای از شورش و حماقت تلقی می‌شود.

همچنین احساس گناه برای کنترلتان مورد استفاده قرار می‌گیرد. ممکن است علت این که شما پول کافی به‌دست نمی‌آورید، این باشد که با برنامه‌های فرقه همراه نشده‌اید. ممکن است دلیل این که شما نمی‌توانید تازه واردها را تغییر بدهید، این باشد که قلب شما مغرور و مملو از گناه است. هرگز به این صورت نخواهد بود که برنامه مربوطه کارایی لازم را ندارد یا آن تازه واردها دلائل معتبر برای نپیوستن به گروه داشته باشند بلکه همیشه تقصیر شماست و شما اشتباه کرده‌اید.

اینان با ایجاد ترس و ارباب بدنبال ترور شخصیت اشخاص هستند و دو یا چند عضو فرقه و رهبران آنها به صورت هدفمند برای ساعت‌های طولانی به شخصیت فرد حمله می‌کنند و تا زمانی که قربانی بدون کنترل به گریه بیفتد، این روند را متوقف نمی‌کنند.

۴. کنترل اطلاعات

کسانی که اطلاعات را کنترل می‌کنند، فرد را هم تحت کنترل دارند و هرگونه

اطلاعاتی که خارج از فرقه یا در مخالفت با آن باشد، شیطانی تلقی می‌گردد. و به اعضا گفته می‌شود: مطالب مخالف فرقه را نخوانند و باور نکنند، چون فقط اطلاعات تعبیه شده از سوی فرقه حقیقت دارد.

به‌عنوان مثال یکی از فرقه‌ها به اطلاعاتی که علیه خودش داده می‌شد برچسب گستاخانه یا مستهجنات روحی می‌زد درحالی‌که گروه‌های مشروع، ترسی از اینکه اعضایشان اطلاعات انتقادی را در خصوص آنها بخوانند، ندارند.

۵. کنترل زمان

فرقه‌های کنترل ذهنی، به حدی اعضای خود را با ملاقات و فعالیت‌های متعدد مشغول می‌کنند که آنها به دلیل مشغولیت و خستگی زیاد، به مسائل شخصی خود فکر نمی‌کنند. کنترل زمان به فرقه انحرافی کمک می‌کند تا اعضای خود را در محیطی مصنوعی غوطه‌ور کرده و اعضا را از دوستان و خانواده دور نگه دارد.

۶. جلسات پر جلوه

فرقه‌های انحرافی به‌جای ارائه توضیحات در خصوص اعتقادات گروه یا اینکه برنامه‌هایشان چیست، اصرار می‌کنند که تنها در صورت حاضر شدن در جلسات می‌توانید به فهم مطالب برسید. در آنجا و در اطراف شما همه به‌حدی مشتاق به نظر می‌رسند که شروع به فکر کردن می‌کنید و به خودتان می‌گویید یک اشکالی در من هست. آنها محیطی را خلق می‌کنند که شما در آنجا احساس ناراحتی می‌کنید و تنها راه خلاصی از آن احساس عجیب را پیوستن به آنها می‌دانید. این یک «فشار گروهی کنترل شده» است.

۷. فشار بی‌وقفه و شدید

آنها مدام تماس می‌گیرند؛ در محیط دانشگاه یا خارج از محل کارتان شما را ملاقات می‌کنند و در ابتدا حقه می‌زنند که فقط یک ساعت از وقتتان را می‌خواهند اما بعد شما را به یک مطالعه، جلسه یا گفتگوی طولانی می‌کشانند. آنها مجبورند فشار را حفظ کنند، وگرنه ممکن است از «محیط کنترل ذهنی» آنها خارج شوید.^۱

۱. ناصر صبوری، «بازار مکاره مدعیان»، ویژه‌نامه کژرنامه، روزنامه جام‌جم، اسفند ۱۳۸۶، ص

۲۸ - (البته با دخل و تصرف).

فصل دهم

معرفی مدعیان دروغین

الف) دعوای دروغین بابت در عصر حضور ائمه علیهم السلام

چنانکه اشارت رفت، در زمان حیات امامان کسانی خود را به دروغ، باب ائمه علیهم السلام معرفی کرده و بدین سبب به تکذیب و نفرین ایشان گرفتار شده‌اند.

در این بخش از نوشتار، به شناسایی برخی از این افراد در عصر حضور و غیبت می‌پردازیم تا ضمن اطلاع رسانی تاریخی، هشدار برای شناختن و دوری جستن از مدعیان دروغین بابت، وکالت و نیابت باشد، خاصه در این عصر که از راه‌های گوناگون مانند اینترنت به فعالیت و انحراف مردم می‌پردازند. برخی از مدعیان دروغین بابت در عصر حضور عبارتند از:

۱. علی بن حسکه؛ او که در عصر امام هادی علیه السلام می‌زیست دارای عقاید غلوآمیز و باطل بود، به طوری که ادعای سقوط تکالیف شرعی نمود امام هادی علیه السلام طی نامه‌ای پرده از این جریان خطرناک برمی‌دارد، و خطاب به یکی از شیعیانش چنین می‌نویسد:

این حسکه، که لعنت خدا بر او باد، دروغ می‌گوید و من او را جزء موالی - دوستان - خود نمی‌دانم. او را - که لعنت خدا بر او باد - چه می‌شود؟ قسم به خدا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هیچ پیامبری قبل از او مبعوث نشدند و مگر به یکتاپرستی، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و محمد صلی الله علیه و آله جز

به خدای یگانه دعوت نکرد و همین طور ما که اوصیاء و اولاد او هستیم... من به خدا پناه می برم از آنچه او می گوید. آنان را - که لعنت خدا بر ایشان باد - از خود دور کنید و در مکان های تنگ (که گریزی نداشته باشند) اگر به آنها دسترسی یافتید سرشان را با سنگ بکوبید.^۱

۲. قاسم یقطینی؛ او شاگرد علی بن حسکه بود که تحت تأثیر استادش دارای عقاید باطل و انحرافی شد.

۳. محمد بن فراست؛ او در عصر امام هادی علیه السلام زندگی می کرد و دارای عقاید غلط و باطلی نظیر باییت و حتی نبوت بود.

۴. حسن بن محمد بن بابا؛ از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است که به خاطر عقاید فاسدش از جمله ادعای باییت، مورد لعن و طرد آن دو حضرت واقع شد، امام عسکری علیه السلام به یکی از پیروانش بنام «عبیدی» در مورد ابن بابا چنین مرقوم فرمودند:

من از «فهری» و «حسن بن محمد بن بابای قمی» به خدا پناه می برم و تو را و همه موالی خود را نیز از آن دو بر حذر می دارم: من آن دو را لعن می کنم که لعنت خدا بر آن دو باد. این دو به وسیله ما قصد سودجوئی از مردم را دارند و افرادی موذی و اهل فتنه هستند که خداوند آنها را اذیت و داخل در فتنه کند. «ابن بابا» گمان می کند که من او را به پیامبری مبعوث نموده ام و «باب» است، لعنت خدا بر او که تحت سلطه شیطان واقع شده است.^۲

«کشی» در «رجال» کتاب^۳ از این چهار تن به عنوان افرادی نام می برد که

۱. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۵۲۰، ج ۹۹۹.

۲. عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۷۲۳.

۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۶۷.

ضمن نشر اندیشه‌های انحرافی، مدعی باییت امام عسکری و امام رضا علیهما السلام بوده‌اند، ولی ائمه علیهم السلام آنان را به شدت رد کرده و شیعیان را از تماس با ایشان بر حذر داشته‌اند.

ب) برخی از مدعیان دروغین «باییت» در عصر غیبت

در میان شیعیان گروهی از همان آغاز غیبت به کذب و افتراء ادعای باییت و سفارت نمودند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. ابومحمد شریعی؛ وی که از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود، نخستین شخصی است که به دروغ مدعی باییت گردید و این مقام را از آن خود دانست. شریعی به خداوند و ائمه علیهم السلام نسبت‌های ناروایی می‌داد. شیعیان با این عمل مقابله و او را لعن نمودند و ارتباط خویش را با او قطع کردند؛ از طرف حضرت ولی عصر علیه السلام نیز توقیعی در لعن و دوری از او صادر گردید. بنا به گفته مرحوم «شیخ طوسی» تمام مدعیان در آغاز راه خود به امام دروغ می‌بندند و خود را وکیل وی معرفی می‌کنند.^۱

۲. محمد بن نصیر نمیری؛ مؤسس فرقه «نصیری» که پس از «ابومحمد شریعی» ادعای باییت نمود از غلات است و خود را از اصحاب امام عسکری علیه السلام می‌دانست. او پس از رحلت آن امام ادعا کرد که نایب اول امام عصر علیه السلام است و مدعی ارتباط با امام شد، ولی سرانجامش به فضاحت کشید، او حتی ادعای نبوت نمود و امام هادی علیه السلام را در مقام الوهیت معرفی کرده و خود را از طرف او پیامبر دانست.

او همچنین قائل به تناسخ و اباحه محارم بود و نکاح و ازدواج مردان را

۱. همان، ص ۲۶۷.

نسبت به یکدیگر جایز می‌شمرد و آن را نشانه تواضع می‌دانست و عدم تحریم الهی می‌دانست.^۱

حضرت حجت علیه السلام او را لعن فرمود هنگام مرگ زبانش به گونه‌ای سنگین شد که وقتی پیروانش از او پرسیدند باب بعد از تو کیست؟ با لکنت گفت: احمد. پیروانش مقصود او را که غرض کدام احمد است. نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم شدند؛ فرقه‌ای گفتند: مقصود او احمد فرزندش است و فرقه دوم گفتند: «احمد بن محمد بن موسی بن الفرات» است و فرقه سوم به «احمد بن ابی‌الحسین بن بشر بن یزید» گرویدند و هر سه آنان ادعای باییت نمودند.

۳. حسین بن منصور حلاج؛ عارف مشهور، از مدعیان باییت بود که گاهی خود را شیعه و زمانی از متصوفه می‌دانست.^۲ برخی او را توثیق و جزء اولیای الهی برشمرده‌اند. ولی آنچه از منابع اولیه شیعی می‌توان استفاده کرد. آن است که وی نیز از مدعیان دروغین باییت در عصر غیبت صغری بوده است.^۳

۴. ابوجعفر، محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی‌الغزاق؛ از مدعیان باییت بوده است، وی با سومین نایب خاص امام در دوره غیبت صغری معاصر بود که امام عصر علیه السلام او را لعن و طرد فرمود.^۴ «ابوالقاسم بن روح نوبختی» نیز او

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. شیخ مفید، کتابی تحت عنوان الردّ علی اصحاب الحلاج نوشته است و آنچه شیخ طوسی درباره ملاقات او با «حسین علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی» - پدر شیخ صدوق - و همچنین «ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی، نقل نموده دلالت بر نهایت انحراف و رسوایی «حلاج» نزد بزرگان شیعه دارد (معسود پورسید آقایی و دیگران، تاریخ عصر غیبت، ص ۳۳۸ و ۳۳۷).

۴. شیخ طوسی، النبی، ص ۲۷۴ و ۲۷۳.

را که می‌خواست عقیده‌اش را بین مردم ترویج دهد، مفتضح نمود.^۱

۵. ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان بغدادی؛ برادرزاده ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید، عمری (سفیر دوم حضرت حجت علیه السلام) بود که از مدعیان باییت به‌شمار می‌رفت. بنا به نقل «شیخ طوسی» اشتهار او به کمی دانش بیشتر از آن است که نیازمند یادآوری باشد. انحراف وی نزد عمویش، «ابوجعفر عمری» واضح بود ولی بعضی از شیعیان نسبت به وضع او جاهل بودند. وی در عصر غیبت صغری، به دروغ مدعی سفارت و نیابت شد و عده‌ای از او پیروی نمودند که از جمله آنها «ابودلف کاتب» بود.

هنگامی که گروهی از چهره‌های شیعه و بزرگان آنها از «ابوبکر بغدادی» درباره ادعای دروغین باییت و سفارت سؤال نمودند، وی به ظاهر آن را انکار کرد و حتی برای آن قسم یاد نمود و هنگامی که از باب امتحان، مالی بر او عرضه کردند تا به‌عنوان وکالت تحویل بگیرد از قبول آنها سرباز زد و گفت: «گرفتن این اموال بر من حرام است».

گفته شده است که او در بصره مدتی در خدمت «یزیدی» بود و اموال بسیاری جمع نمود ولی به‌خاطر سعایتی که از او نزد یزیدی شد، وی را گرفته و با ضربه‌ای هلاکش نمودند.^۲

۶. احمد بن هلال کرخی؛ (۱۸۰ - ۲۶۸ ق) از مدعیان باییت بود. درباره وی گفته‌اند: «کان غالباً متهماً فی دینه... ورد فیه ذموم عن سیدنا ابی - محمد العسکری».

۷. ابودلف مجنون، محمد بن مظفر الکاتب ازدی؛ صاحب کتاب اخبار الشعراء

واز زمره مدعیان بود.

۱. همان، ص ۲۷۸ - ۲۷۴.

۲. سید مسعود پورسید آقایی و همکاران، تاریخ عصر غیبت، ص ۳۳۶.

۸. عبدالله بن میمون القداح؛ در سال ۲۵۱ هجری مدعی نیابت خاصه گردید.
۹. یحیی بن زکویه (ذکرویه)؛ در سال ۲۸۱ هجری مدعی نیابت خاصه بابت امام گردید.
۱۰. محمد بن سعد؛ شاعر کوفی متوفای سال ۵۴۰ هجری ادعا نمود که باب امام است.
۱۱. احمد بن حسین رازی؛ متوفای سال ۶۷۰ هجری ادعای بابت داشت.
۱۲. سید شرف‌الدین ابراهیم؛ متوفای سال ۶۶۳ هجری، مدعی نیابت خاصه و بابت امام و سپس امامت شد. وی از شیراز به خراسان رفته، مدتی آنجا بود و هنگام برگشتن به شیراز داعیه خود را آشکار نمود.
۱۳. حسین بن علی اصفهانی کاتب؛ متوفای ۸۵۳ هجری، صاحب کتاب *ادب المرء* نیز از همین دسته است.
۱۴. علی بن محمد سجستانی بغدادی؛ متوفای سال ۸۶۰ و صاحب کتاب *ایقاظ* از همین مسلک به‌شمار می‌رفت.
۱۵. محمد نوربخش؛ رئیس و مؤسس فرقه نوربخشیه (۷۹۵ - ۸۹۶ ق)؛ در سال ۸۲۶ مدعی نیابت امام گردید و سپس مهدویت خود را اعلام نمود.
۱۶. سید محمد هندی؛ متوفای سال ۹۸۷ هجری، ادیب و شاعری بود که در مشهد می‌زیست و در جرگه نمونه‌های پیشین به‌شمار می‌آید.
۱۷. محمد بن فلاح مشعشع؛ رئیس مشعشعین خوزستان بود که دعوی نیابت خاصه و بابت نمود. سپس مدعی مهدویت شد و در سال ۸۴۱ هجری دعوت خود را آشکار کرد. وی تا سال ۸۷۰ که وفات یافت حاکم خوزستان بود.
۱۸. عباس فاطمی؛ در اواخر قرن هفتم می‌زیست و ادعای بابت خاصه و مهدویت نمود. وی با پیروانش دولتی تشکیل داد و شهر فارس را تصرف نمود.

و در پایان کار با مکر و حيله به قتل رسید و دولت وی منقرض گشت.

۱۹. درویش رضا قزوینی؛ متوفای ۱۰۴۱ هجری مدعی بابت بود و در عصر «شاه صفی صفوی» خروج کرد. وی از طایفه مانلو بود و در زی درویشان و قلندران به سیاحت پرداخت. سپس به مقام ریاست و رهبری رسید.

۲۰. شیخ مهدی مهدی؛ متوفای ۱۲۹۱ هجری دارای تألیفاتی چون *الاسرار و الملاحم* است. او نیز مدعی بابت گردید.

۲۱. سیدعلی مهدی بزآز؛ در زمان سلطنت سلیمان صفوی میزیست و جزو مدعیان دروغین بابت گردید.

۲۲. محمد فاسی مغربی؛ متوفای ۱۰۹۵ هجری، صاحب کتاب *سبیل الاولیاء* و از مدعیان بابت بود.

۲۳. میرزا محمد هروی؛ مدتی در هندوستان زندگی می کرد و تألیفاتی دارد که *نظم کلمات قصار حضرت امیرمؤمنان* از آن جمله است. وی در زمان فتحعلی شاه قاجار پس از آنکه مدعی بابت گردید، به قتل رسید.

۲۴. محمد بن عبدالله حسان المهدی؛ پس از تحصیل در علوم دینی به حج رفت و از مکه به صومال بازگشت و از مدعیان اصلاح بود. در سال ۱۸۹۹ میلادی خود را باب و سپس مهدی موعود خواند. وی مؤسس فرقه صالحیه است.

۲۵. محمد احمد بن عبدالله سودانی؛ (۱۸۴۳ - ۱۸۵۵ م) از خاندان سادات حسینی، پس از تکمیل علوم دینی به حج رفت و در بازگشت از مکه مکرمه خود را باب امام و بعد مهدی موعود نامید و تمام قبایل «کردخان»، «دارخور»، «بحر الغزال» و «سودان شرقی» با وی بیعت کردند. او به جنگ با انگلیسی ها (که سودان را تصرف کرده بودند) پرداخت و «خرطوم» پایتخت سودان را فتح

نمود و در «ام‌درمان» از دنیا رفت.

علاوه بر این عده‌ای که اسامی آنان ذکر شد، افراد دیگری نیز هر از چند گاهی به دروغ ادعای باییت می‌کرده و می‌کنند. در قرن سیزدهم هجری سید علی‌محمد شیرازی گروهی را در همین ارتباط به انحراف کشانید و فرقه ضاله بابیه را بنا نهاد که تفصیل ماجرای وی در بخش دوم این نوشتار آمده است. در سال‌های اخیر، برخی دیگر از این موضوع سوءاستفاده کرده و به دروغ ادعاهایی را مطرح نمودند که البته قبول عام نیافته‌اند.^۱ (در آینده به معرفی تعدادی از این افراد خواهیم پرداخت.)

ج) معرفی مدعیان ملاقات و نیابت در عصر حاضر

ادعای دروغین باییت، ارتباط با امام زمان علیه السلام و یا ارتباط با عوالم غیب و نظایر آن چیز جدیدی نیست بلکه برخی از این دعاوی نظیر باییت امام عصر علیه السلام، از غیبت صغری آغاز شده تا عصر حاضر ادامه داشته است. برخی از علمای بزرگ شیعه نظیر شیخ طوسی رحمته الله علیه وجود این مدعیان را مؤیدی برای وجود حضرت صاحب علیه السلام دانسته‌اند.^۲

از آن جهت که در سایه حقیقت، باطل به حیات خود ادامه می‌دهد، مدعیان برای اثبات دعوایشان دائماً خود از ابزارها و شیوه‌های مختلف انحرافی بهره گرفته و همیشه تلاش کرده‌اند برای رسیدن به مقاصد شوم خویش و ترویج و تحریف در دین، از آنچه که برای مردم مورد توجه و اهمیت بود و بدان اعتماد داشتند استفاده نمایند.

۱. عزالدین رضانزاد، «باب و جریان انحرافی باییت»، مجله انتظار موعود، ش ۴، ص ۳۶۹.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۸۱.

در چند سال گذشته و پس از اظهارات غیر معقول مدعیان دروغین که رفتارهایشان موجب وارد آمدن لطمات جدی بر ارزش‌های عقیدتی مردم شده است، موضوع دستگیری این مدعیان دروغین در دستور کار ماموران امنیتی کشور قرار گرفت و این افراد پس از دستگیری تحویل مراجع قضایی شدند.

تأمل ادعاهای هر یک از این افراد که صرفاً در راستای شیادی و سودجویی‌های مالی و اخلاقی مطرح می‌شوند، نشان می‌دهد این حرکات‌ها، ارزش‌های مکتب تشیع را به چالش جدی می‌کشاند. فراموش نکنیم در عرصه ایدئولوژی، کسانی که تاب و توان فروغ جاودانی تشیع را ندارند با بزرگ‌نمایی رفتار مدعیان، تصویر نادرستی از باورهای شیعه در عصر حاضر و حتی آیندگان ارائه می‌کنند.

برای نمونه، برخی رسانه‌های خارجی پس از ادعای یک زن که عنوان می‌کرد بیماری او با نظر یکی از امامان معصوم علیهم‌السلام شفا پیدا کرده است، موجی گسترده را دامن زدند. ظاهراً بستگان این زن شاخ و برگ درختان منزل این زن را فروخته و با توجه به بستن پارچه به شاخ و برگ درختان (دخیل بستن) یکی از شبکه‌های خارجی که عداوت و کینه او در مقابل باورهای شیعه کاملاً مشهود است، با تهیه تصویر و گزارش‌های مختلف، شیعیان را مردمی معرفی کرد که به جای پرستش خداوند، درخت می‌پرستیدند. اکنون با اشاره به این موضوع به مواردی هر چند گذرا از پرونده مدعیان دروغین اشاره می‌شود.

۱. ارتباط با امام زمان علیه‌السلام

خانمی معروف به «م. ن» با تبلیغات، به‌خصوص در میان خانم‌ها و در مراسم مذهبی ضمن موجه جلوه دادن خود، جمع زیادی را فریب داد.

او پس از حضور در جلساتی که ترتیب می‌داد، راننده خود را حضرت امام

زمان علیه السلام معرفی می‌کرد و خطاب به مریدان ساده‌دل خود می‌گفت دارای آن چنان ارج و قربی است که حضرت ولی عصر علیه السلام رانندگی او را به عهده گرفته است. او زنان را ترغیب می‌کرد تا زیورآلات خود را به راننده وی هدیه کنند. او اتاقی را با استفاده از پارچه سبز پوشانده و یکباره غش می‌کرد و پس از آماده کردن شرایط، کیسه‌ای در دست گرفته و از مریدان خود می‌خواست در آن کیسه که متعلق به امام زمان علیه السلام است، پول بریزند و هر کس که پول یا طلای بیشتری در این کیسه می‌انداخت یا به راننده می‌داد، از نظر وی بیش از دیگران دوستدار حضرت مهدی علیه السلام بود.

۲. قتل همسر

یکی از پرونده‌های جنجالی که مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت مربوط به یک پرونده قتل بود که عاملان جنایت پس از ارتکاب مبادرت به آتش زدن جسد کرده بودند. بعد از بررسی و تحقیق در ارتباط با این پرونده در شعبه هفتم بازپرسی دادسرای جنایی تهران، ماموران پلیس آگاهی و بازپرس ویژه قتل ردپای همسر مقتول را در این جنایت مشاهده کردند و تحقیق در این زمینه آغاز شد.

بررسی‌های اولیه نشان می‌داد که همسر مقتول زنی به نام «س. ک» با ادعای اینکه به وی الهام می‌شود و با امام زمان ارتباط پیدا کرده است، اقدام به جمع آوری نذورات برای رساندن به حضرت می‌کند. در مراحل بعد و با گسترش ارتباطات وی با دیگران و به دلیل مخالفت شدید همسرش با اقدامات وی، سرانجام حکم قتل شوهر این زن که با ادعاهای همسرش کاملاً مخالفت می‌کرده، توسط وی صادر می‌شود.

با دستگیری افرادی که در این جنایت مشارکت داشتند، بررسی قضایی

این ماجرا آغاز شد. در یکی از جلسه‌های بازپرسی - که نگارنده این گزارش نیز حضور داشت - دختر این خانم مدعی، در پاسخ به پرسش‌های مقام قضایی خطاب به وی گفت: شما موجوداتی زمینی هستید و ما خود را ملزم به پاسخگویی به شما نمی‌دانیم.

با جمع‌بندی این پرونده و محاکمه متهمان در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران، خانم «س. ک» عنوان کرد اگرچه نقشی در قتل همسرش نداشته است، اما حکم آقا امام زمان علیه السلام را اجرا کرده است.

با صدور حکم قضایی خانم مدعی به ۱۵ سال زندان و عامل جنایت نیز به قصاص (اعدام) محکوم شد.

۳. من همسر حضرت هستم!

خانم «ف. الف» نیز یکی از مدعیان پرآوازه‌ای بود که خود را موجودی برتر از آدمیان می‌پنداشت. وی با نوشتن کتابی عنوان کرد با تألیف این کتاب، من به تنهایی موفق شدم ۴۰ سال ظهور آقا را به جلو بیندازم و اگر شما مریدان همت کنید و هر یک هزار جلد از کتاب مرا بخرید، در زمان رجعت و ظهور در رکاب حضرت ولی عصر خواهید بود. پس بشتابید و در این موضوع گوی سبقت را از دیگران بربایید!

او یک روز، در میان مریدانی که برای خود جمع کرده بود، عنوان می‌کند حضرت خطاب به وی فرموده‌اند کتابی که نوشته‌ای به اندازه خون همه انسان‌های کره زمین ارزش دارد. در یکی از جلسات پس از بحث و ارائه پاسخ‌های بی‌سر و ته به پرسش مریدان عنوان می‌کند که در آینده همسر امام زمان خواهد شد! و پس از این ادعا، نزد مریدان ساده‌دل با احترام ویژه‌ای رفت و آمد می‌کرد.

۴. تغییر در آداب نماز

یکی از مدعیان دروغین که به‌صورت تشکیلاتی عمل می‌کرد، خانمی به نام «ش.ح» است که با تشکیل باندی مخوف، به اغفال و فریب مریدان خود اقدام می‌کرد. این خانم که خود را نماینده امام زمان علیه السلام می‌نامید، پس از مدت کوتاهی مریدان فراوانی برای خود جذب کرد.

او خطاب به مریدان خود می‌گفت: هنگام نماز به‌جای الله اکبر باید کلمه عشق را بگویید. پس از مدتی، وقتی مریدی قصد جدا شدن از تشکیلات را داشت وی در جمع مریدان دیگر از او بدگویی می‌کرد و برایش مجلس ختم می‌گرفت و عنوان می‌کرد از نگاه ما، این فرد موجودی است که به رغم نفس کشیدن، مرده است.

۵. حمایت خارجی

خانمی ۵۰ ساله که عمده مریدان وی در شمال تهران زندگی می‌کردند از مدعیانی است که چند سرمایه‌دار با حمایت از او کمک‌های شایانی به جلساتش می‌کردند.

این خانم که در کشورهای هند، امارات، عربستان و... تبلیغ داشته، مبنای همکاری دیگران را عدد ۳۱۳ قرار داده بود. پس از دریافت زیورآلات خانم‌ها و تبرک این اشیا، قیمت آنها را چند برابر اعلام می‌کرد و به فروش می‌رساند.

به‌علاوه لقمه جویده خود را در دهن دیگران می‌گذاشت و مریدان همواره دست و پای او را می‌بوسیدند و حتی دیده شده که یکی از مریدان در جلسه‌ای، او را طواف کرده است. بعضی از دختران جوان در آغوش وی غش می‌کردند تا از وی انرژی بگیرند. وی مدتی پیش، تاریخ ظهور امام زمان را تعیین کرد و بعد از گذشتن این تاریخ به مریدان خود گفت: گناهان شما مانع ظهور می‌شود.

۶. دروغگوترین مدعی

اما در میان مدعیانی که پرونده آنها مورد رسیدگی قرار گرفته است، یکی در نوع خود به بزرگترین دروغگو معروف شده است.

این خانم ۵۰ ساله به نام «ب.ب» گاه آنچنان دروغ می‌گفت که خود نیز آنها را باور می‌کرد. پس از دستگیری این مدعی و اغفال خانواده او که در زمینه کلاهبرداری از مردم با هم مشارکت داشتند، باز هم مدام به یکدیگر دروغ می‌گفتند؛ مادر به دختران، دخترها به مادر، پسرها به خواهران، خواهرهای خانواده به پسران و...

این زن مدعی که با شیادی‌های گسترده از مردم کلاهبرداری می‌کرد، می‌گفت خودش همزادی از نوع افعی دارد و روزانه با اجنه و ارواح در ارتباط است. او با پوشیدن لباس سفید و انجام حرکات عجیب و غریب نه تنها مریدان، بلکه اعضای خانواده‌اش را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد، به طوری که نوع رفتار و موارد مطرح شده از سوی وی، موجب تیک عصبی فرزندانش شده بود.

پرونده اتهامی این مدعی شیاد، یکی از قطورترین پرونده‌های تهیه شده از سوی دستگاه قضایی است. وی خود را یار ششم امام زمان عجل الله فرجه معرفی و عنوان می‌کرده است طی السماء می‌کند. او ابتدا رمالی را از پدر خود فرا گرفت و سپس با همکاری اعضای خانواده به کلاهبرداری از مردم اقدام می‌کرد؛ به طوری که در یک فقره از جرائمش مشخص شد، تنها از یک خانم پزشک، بیش از ۷۰ میلیون تومان کلاهبرداری کرده است.

در شیادی و القائات پوچ و دروغین وی، دخترانش نقش مهمی ایفا می‌کردند. برای نمونه آنها وقتی قصد حضور در منزل یک مرید را داشتند، ابتدا

دخترانش با پنهان کردن طلسم یا اشیای مختلف در خانه مرید، موضوع را به مادر خود اطلاع می‌دادند و او عنوان می‌کرد هم اکنون موکل و همزاد وی به او خبر داده است که در فلان گوشه خانه یا زیر فلان گلدان طلسم قرار داده شده است.

صاحبخانه وقتی گلدان را بر می‌داشت با طلسم یا شی قرار داده شده روبه‌رو می‌شد، از زن مدعی درخواست یاری می‌کرد و این موضوع بهانه‌ای برای دریافت پول از سوی وی می‌شد.

زن مدعی با پول‌های بادآورده مدعیان به اعضای خانواده خود حقوق می‌پرداخت.

هرگاه مریدی به خانه او تلفن می‌کرد، دخترانش با آموزش‌های دیده شده عنوان می‌کردند وی درس‌جده به سر می‌برد و یا در طی الارض می‌باشد.

زن مدعی شیوه‌های مختلفی به کار می‌بست تا ضمن مرعوب کردن مریدان، به راحتی از آنها اخاذی کند، برای نمونه درون کیف خود یک جیب مخفی تعبیه کرده بود و پس از حضور در جلسات ابتدا کیف خالی خود را به حاضران نشان می‌داد و سپس با گشودن در جیب مخفی، اسکناس‌های فراوانی را از درون کیف خود بیرون می‌ریخت و ادعا می‌کرد این پول‌ها از سوی اجنه برای او فرستاده شده است.

در مرحله دیگری از شیوه و شگردهای او مشاهده می‌شود که وی برای کمک به جهیزیه دختران دم‌بخت از مریدان خود پول دریافت می‌کرد. براساس برخی از تحقیقات در همسایگی زن مدعی خانواده‌ای زندگی می‌کردند که ظاهراً یک فرزند معلول جسمی داشتند و زن با تحویل گرفتن این کودک از خانواده اش او را دستاویز قرار داده و به بهانه کمک به کودکان

معلول، از مریدان خود پول دریافت می‌کرد ولی آن را برای مصارف شخصی از جمله خرید ماشین برای پسرش هزینه می‌کرد.

او مدعی شفای بیماران بود. وی همچنین با جسابندن تعداد زیادی اسکناس‌های هزار و دو هزار تومانی در راه پله‌های خانه‌اش، به هر تازه واردی اظهار می‌کرد که این پول‌ها صبح امروز از عالم غیب و از سوی اجنه و موکل وی برایش ارسال شده است و او هیچ نیازی به پول ندارد.

در مرحله دیگری وی با دریافت پول‌های کلان از مریدان خود عنوان می‌کرد که قصد دارد در بیابان‌های قم، مسجد دیگری مخصوص امام زمان علیه السلام بنا کند.

وی مدعی شفای بیماران و رفع شر از سوی اجنه بود و ادعا می‌کرد پس از سه سال که خود را در حمام خانه‌اش زندانی کرده به مرحله‌ای رسیده که هیچ‌کس قادر نیست به این مرحله برسد.

او پس از برگزاری جلسات با مریدان خود و ایجاد فضایی توأم با رعب و وحشت خطاب به برخی از ایشان عنوان می‌کرد که برخی از مردگان آنها در برزخ سرگردان هستند و باید برای نجات آنها مبالغی را به او بپردازند.

پس از دستگیری این مدعی شیاد، وی در طول تحقیقات پرده از تزویر و حيله خود برداشت و به ۱۸۷ میلیون تومان کلاهبرداری با بازیچه قرار دادن احساسات و باورهای مردم اعتراف کرد. این مدعی اکنون دوران محکومیت خود را در زندان سپری می‌کند.

۷. مستجاب الدعوی

«س. ح. الف» نیز ادعاهای مربوط به خود را دارد و به دلیل آنکه چهره شناخته شده‌ای داشت در اندک زمانی توانست جمعی را به‌عنوان مرید جذب کند.

وی ادعا می‌کرد واسطه میان امام زمان علیه السلام و مردم و مستجاب الدعوه است. وی ادعا می‌کرد حضرت مهدی علیه السلام قرآنی را با امضای مبارک خویش برای وی فرستاده است. وی همچنین ادعا می‌کرد دارای دید برزخی است.

۸. همگام با خضر نبی

یکی دیگر از این مدعیان که باید او را از شیادترین آنها دانست، فردی به نام «ع. ی» است. این فرد می‌گفت با عالم ملکوت ارتباط داشته و با حضرت خضر به ملاقات خداوند رفته است. وی مدعی ارتباط با امام زمان علیه السلام بود و می‌گفت قادر است از اتفاقات و حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و دیگر بلایای طبیعی پیشگیری کند.

و به دیگران القا می‌کرد که دارای یک انرژی خاص است و می‌تواند با استفاده از این انرژی، بیماری‌های لاعلاج را درمان نماید.

وی مدعی است با حضرت زهرا علیها السلام در ملکوت اعلی ارتباط داشته است و مأموریتی دارد که اگر پنج تا هفت مرجع تقلید آن را امضا نمایند مأموریتش را علنی می‌کند. وی می‌گوید نه زمینی‌ها و نه ملائک نمی‌توانند پشت سر او حرکت کنند.

۹. حلول روح پیامبر و گنج‌های پنهان

«ر. خ» مدعی است به درجه‌ای رسیده که روح پیامبر و ائمه در وجود او حلول کرده و وی از تمام گنج‌های پنهان در زیر زمین خبر دارد.

او مریدان فراوانی را به بهانه یافتن گنج جذب کرده بود و اگر مریدی به خواسته او بی‌توجهی می‌کرد، با سلاح گرم تهدید می‌شد.

در پرونده اتهامی این مدعی شیاد، ارتباط نامشروع با مریدانی که فریب او

را خورده‌اند، در ردیف اول قرار گرفته است.

مریدانش ملزم بودند وی را «آقا جان» خطاب کنند. در بررسی و تحقیق راجع به وی معلوم شده زنان و دختران بیشترین مریدان او هستند. وی مریدان خود را وادار می‌کرد تا نزد وی، حجاب را کنار گذاشته و بی‌حجاب باشند. او مدعی است هر زمان که اراده کند اجنه برای او طلا می‌آورند. از دیگر ادعاهای او آشنایی با علوم باطنی است.

در ماجرای این پرونده رئیس محترم قوه قضاییه سابق دستور پیگیری را صادر کرده‌اند.

۱۰. ادعای علم لدنی

فرد دیگری «ح. ش» با نام مستعار «سلطان جهان»، «آقا» و «مسلم» خود را سفیر و فرستاده حضرت مهدی عج و از اولیای خداوند معرفی و مطرح کرده است.

از جمله ادعاهای وی این است که عنوان می‌کند در خواب حضرت علی ع را مشاهده می‌کند و ایشان دست مبارک خویش را بر سر وی می‌نهند.

او خود را برتر از مراجع عظام تقلید قلمداد کرده و عنوان می‌کند که هیچ‌یک از مراجع سواد او را ندارند. وی ادعای علم لدنی دارد و مدعی است به علوم باطنی اشراف دارد. او دارای دو همسر است که یکی از همسران وی تابعیت کشور ترکیه را دارد.

این فرد نیز با چاپ بروشورهای تبلیغاتی، از هر فرصتی برای مطرح کردن خود و جذب مرید استفاده می‌کرد و از آنان درخواست می‌کرد وی را به نام آقا، سلطان جهان یا مسلم حضرت مهدی عج بخوانند.

او با چاپ بروشورهایی سعی در ایجاد اختلاف میان شیعه و سنی داشت که از سوی نیروهای امنیتی دستگیر شد.

۱۱. سوسک و رقص سماع

خانم «ش. م» توانست با ظاهر سازی و نفوذ در جلسات مربوط به خانم‌ها خود را معرفی کند و پس از جلب و جذب تعدادی از مریدان، اهداف خود را پی بگیرد. وی زیرزمین محل سکونت خود را تبدیل به حسینیه کرد و بلافاصله عنوان نمود با امام زمان ارتباط دارد و حضرت چندین مرتبه در خانه او حضور پیدا کرده است.

هنگام نماز و قرائت ایاک نعبد به یکباره شروع به چرخیدن (رقص سماع) می‌کرد و ادعا می‌نمود از عالم غیب او را می‌چرخانند و هیچ اراده و اختیاری سماع هنگام نماز ندارد و از مریدان خود نیز درخواست می‌کرد، بچرخند. با توجه به نمناک بودن زیرزمین خانه و وجود سوسک، هر بار که سوسکی در دیوار مشاهده می‌شد، وی خطاب به حاضران در محل می‌گفت، این‌ها فرستاده امام زمان عجله هستند و مأموریت دارند تا حضور قلب شما را در نماز بسنجند!

این مدعی نیز موفق شده بود با این روش، تعداد زیادی از مردم به خصوص خانم‌ها را فریب دهد.

۱۲. پیامبر هلندی

«ح. و» یکی دیگر از مدعیان است که در هلند زندگی می‌کرد و پس از بازگشت به کشور خود را امام زمان عجله معرفی کرد. این فرد که دارای تحصیلات عالی است در رشته برق و مکانیک در یکی از دانشگاه‌های هلند به‌عنوان استاد

دانشگاه تدریس می‌کرد و پس از حضور در کشور مدعی شد از طرف خداوند یک مأموریت سه ساله به او واگذار شده است تا به‌عنوان امام زمان علیه السلام فعالیت کرده و مردم را هدایت کند. این فرد مدعی، ابتدا خود را پیغمبر فرقه اسماعیلیه معرفی کرد و توانست تعدادی از ساده‌لوحان را دور خود جمع کند.^۱

۱۳. دعوای بشارت ظهور (تبشیر ظهور)

این فرد مدتی قبل با پوشیدن لباس عربی به اداره‌های کل استان فارس مراجعه کرده و با معرفی خود به‌عنوان خبرنگار اسلام مدعی می‌شد که دارای مقامات ویژه معنوی است و خبر ظهور امام زمان علیه السلام را به همگان خواهد داد! این فرد در پی مراجعات مکرر او به ادارات و ادعاهای امام زمانی‌اش، بازداشت و پس از مدتی آزاد شد. با این حال همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. وی هم اکنون بر فراز منزلش پرچم بزرگی نصب کرده که بر روی آن نوشته شده است: آخرالزمان، خبرنگار دینی اسلام است!

چند سالی است که بازار مدعیان دروغین ارتباط با امام زمان علیه السلام رونق خاصی گرفته و برغم برخوردهای صورت گرفته به‌وسیله دستگاه‌های ذیربط هنوز عده‌ای دچار این توهمات هستند و فریب خوردگان بسیاری نیز گردش جمع می‌شوند.

۱۴. پنهان شدن یا طی الارض!؟

مردی بعد از چندین سال دعوای ارتباط با امام زمان علیه السلام به تدریج ادعا کرد که خودش امام زمان است!

۱. ناصر صبوری، «بازار مکاره مدعیان»، ویژه نامه کثراهه، روزنامه جام‌جم، اسفند ۱۳۸۶، ص ۹
- ۴ (البته با دخل و تصرف در آن).

این فرد با حفر گودالی در زیر اتاق منزل و مخفی شدن در آن، از طریق همسر و برادر همسرش به مریدان اعلام می‌کرد که آقا برای زیارت طی الارض کرده است و مریدان وی با حضور در اتاق و ندیدن او این ادعا را باور می‌کردند.

این مدعی سال گذشته درحالی‌که با مریدان خود با پای پیاده به جمکران می‌رفت در کنار پل ورودی جاده جمکران مخفی شد و سپس همسر و برادر همسر وی مدعی غیبت صغرای او از چشم مریدان شدند و او به مدت یک سال در منزلش مخفی گشت. این فرد که به ظاهر دچار روان‌پریشی است توانسته بود تعدادی از افراد را به حلقه مریدان خود وارد کند. اما بعد از دستگیری و حبس وی و مریدان اصلی‌اش، همراهان او درخواست می‌کنند با استفاده از قدرت امامت خود برای آزادی آنان اقدام کند اما با ناتوانی او مواجه شده و به اشتباه خود پی بردند و او را رها کردند.

۱۵. فوت امام زمان!

دادستان قم از دستگیری مرد شیادی به نام قربانعلی خبر داد که خودش را امام سیزدهم می‌خواند و از فوت امام زمان خبر می‌داد.

این مدعی امامت، به مریدانش گفته بود که به زودی حکومت ایران به دست آمریکا و جرج بوش ساقط شده و زمینه حاکمیت او و مریدانش پیدا می‌شود به همین خاطر آنها باید آماده قیام باشند تا مسئولان جمهوری اسلامی را به قتل برسانند. این فرد مدعی شده بود که سید حسنی است و یکی از دوستانش به نام علیرضا برای جلب مریدان سید حسنی فعالیت می‌کرد.

مدتی بعد علیرضا مدعی می‌شود که قربانعلی امام سیزدهم بوده و در غیبت به سر می‌برد و او امام چهاردهم است! همچنین می‌گوید امام زمان

فوت کرده و در جمکران مدفون است و همه باید مثل او و مریدانش به سوی جمکران نماز بخوانند چون این مسجد همان مکه موعود است. این مدعی امامت مدرک ششم ابتدایی دارد و با مطالعه ترجمه برخی کتابها توانسته اندکی اطلاعات مذهبی پیدا کند.

موارد مذکور تنها نمونه‌هایی از مدعیان دروغینی هستند که همچنان با روش‌های عجیب و غریب به این کار ادامه می‌دهند و متأسفانه هر روز اتفاقات ناخوشایندی در این زمینه هستیم.

یکی از کارشناسان مسئول که تاکنون نقش ویژه‌ای در شناسایی این مدعیان دروغین داشته است، می‌گوید: «روزی نیست که در گوشه و کنار کشور، افرادی با ادعای ارتباط با عالم غیب، نمایندگی امام زمان، پیامبری و امام زمان بودن ظهور نکنند. افرادی که با بدعت گذاری در دین می‌کوشند انحراف فکری و عقیدتی در مردم ایجاد کنند و چهره ناخوشایندی از مکتب تشیع ارائه کنند.»

به هر تقدیر، تأمل و دقت در اینگونه مسائل این نگرش را فراهم می‌آورد که علما و اندیشمندان مکتب تشیع باید با هوشیاری، مردم را از دام‌های هولناکی که از سوی مدعیان دروغین در مسیر آنها قرار داده شده است، آگاه کنند. زیرا این حرکت‌ها موجب خواهد شد چهره ناخوشایندی از تشیع که برای ضربه زدن به آن سرمایه گذاری‌های کلان صورت گرفته است، ترسیم شود.

جمع‌بندی

آنچه که در سه فصل گذشته از بخش سوم آمده را می‌توان در دو نکته مهم و کلیدی مورد توجه قرار داد:

۱. روش‌های اعمال نفوذ مدعیان دروغین

بررسی‌ها نشان می‌دهد هر کدام از مدعیان با روش‌های خاص برای پیشبرد اهداف خود تلاش کرده‌اند، اما در مجموع روش‌های زیر از طرف همه آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱. نشان کردن و جذب افراد ساده لوح و زودباور؛

۲. گفتن دروغ‌های بزرگ برای جذب تک‌تک مریدان به‌طور جداگانه؛

۳. اخاذی پنهان از مریدان؛

۴. پنهان‌کاری در روابط خود با مریدان؛

۵. صدور فتوا و دستورات فقهی برای مریدان بدون ارجاع دادن آنان به

مراجع عظام تقلید؛

۶. وادار کردن مریدان به انجام روش‌های خرافی و غیراخلاقی و...؛

۷. تعبیر خواب‌های مریدان به شکل دلخواه و غیراصولی؛

۸. تفسیر به رأی و تأویل آیات و احادیث و... برای جذب مریدان؛

۹. تکفیر اشخاصی که با عقاید آنها مخالفت می‌کنند؛

۱۰. ارائه جزوات حاوی دستورالعمل‌های خاص و اختلاف افکن؛

۱۱. مسافرت اردویی برای تأثیرگذاری بیشتر بر مریدان با بهانه انتخاب

زوج معرفتی؛

۱۲. تعیین وظیفه و دادن مأموریت به مریدان؛

۱۳. نفوذ دادن مریدان به مراکز مختلف و جمع‌آوری اخبار و اطلاعات از

آن اماکن؛

۱۴. نامه‌نگاری به برخی مراکز موجه برای اثبات حقانیت خود؛

۱۵. تلاش برای جدا کردن همسران و متلاشی کردن بنیاد خانواده‌ها؛

۱۶. دستور طلاق یا ازدواج تشکیلاتی؛

۱۷. و... .

۲. وجوه مشترک ایشان

مدعیان دروغین هر کدام برخی از ادعاهای زیر را مطرح و با فریب دیگران، مریدانی را جذب می‌کنند:

۱. ادعای مشاهده ائمه علیهم‌السلام یا ارتباط با ایشان؛

۲. ادعای ارتباط با عوالم غیب و ملکوت؛

۳. ادعای مهدویت و تعیین تاریخ ظهور؛

۴. ادعای پیامبری و نبوت؛

۵. ادعای داشتن شعور کیهانی، علوم باطنی و داشتن انرژی عوالم هستی؛

۶. ادعای طالع‌بینی، ستاره‌شناسی و...؛

۷. ادعای رفع حاجات و مشکلات دیگران با دادن انواع طلسمات؛

۸. ادعای داشتن موکل، همزاد، جن و...؛

۹. ادعای داشتن عقل کل، علم لدنی، نفس گرم و...؛

۱۰. ادعای خواندن درون دیگران از طریق رویابینی، طالع‌بینی، فال و...؛

۱۱. ادعای مؤثر بودن اذکار و اوراد غیرمأثورهای که با روش‌های

مخصوص به دیگران ارائه می‌کنند؛

۱۲. ادعای پیش‌گویی و آینده‌نگری رویدادهای طبیعی مانند زلزله،

طوفان و...؛

۱۳. شفا دادن از طریق گفتار، لمس کردن و انرژی درمانی؛

۱۴. ادعای داشتن مقام آسمانی؛

۱۵. ادعای خبر داشتن از ذخایر زیرزمینی مانند گنج‌های پنهان، طلا و...؛

۱۶. ادعای در اختیار داشتن روش‌های تربیتی و اخلاقی و هنرهای چگونه زیستن و...؛

۱۷. ادعای آشنایی با خواص مواد و اشیاء (سنگ‌ها، گل، گیاه و...);

۱۸. ادعای دانستن خواص حروف و اعداد علوم غربیه؛

۱۹. و...^۱

سخن آخر

آنچه در بخش‌ها و فصول متعدد کتاب آمده همه با هدف ایجاد دغدغه افکار و اندیشه مخاطب محترم، نسبت به اهداف شوم فرقه‌های انحرافی و مدعیان دروغین، بوده و لذا لازم است در پایان این نوشتار نکات چندی را متذکر شویم:

۱. فرقه‌های انحرافی نوعاً پیامد، تعصبات قومی، نگاه ابزاری به دین، دخالت سلطه‌گران استعمارگر، تفسیرهای غلط و غیر مسئولانه از دین و... است.

۲. اگر دانشمندی دچار غرور علمی شود، ره به بیراهه خواهد برد و اگر گرفتار هوا و هوس گردد، تفسیر غلطی از دین ارائه خواهد کرد و متأسفانه به نصیحت‌های مشفقانه واقعی نمی‌نهد و در گرداب اوهام فکری خود می‌غلطد و به دنبال آن قهراً گروهی از مردم عادی و بی‌بصیرت دچار انحراف فکری و عقیدتی خواهند شد.

۳. یکی از نکاتی که عالمان دین و صاحبان فکر و اندیشه باید توجه کنند، که گاهی ممکن است، فکر یا ایده‌ای غلط از آنان مطرح گردد مثل ماجرای طرح عالم هورقلیائی و یا رکن رابع و نظائر آن از ناحیه احمد احسائی، که

موجب سوءاستفاده بدخواهان دین و مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و طبیعتاً نتیجه آن چیزی جز آب به آسیاب دشمن ریختن نخواهد بود.

۴. نکته مشترک در همه این فرقه‌های انحرافی عوام فریبی است؛ همان‌طور که گذشت علی‌محمد باب اگرچه در ابتدا مدعی «باب المهدی» شد ولی به این امر اکتفا نکرد و گام به گام دعوی خود را ترقی داد تا جایی که ادعا کرد مهدی هست و بعد از مدتی ادعای رسالت و سپس ادعای اولوهیت کرد و شبیه همین حالت را در حسین‌علی بهاء نوری مؤسس فرقه ضاله بهائیت مشاهده می‌کنیم و امروزه این عوام فریبی در مدعیان دروغین معاصر کاملاً آشکار است.

۵. استفاده قدرت‌های استکباری در طول تاریخ از این فرقه‌ها در جهت برآوردن اهداف شومی مثل ایجاد فتنه و دو دستگی در ملت‌ها، تحمیل خواسته‌های استعماری، غارت منابع مادی و معنوی مردم حاکم کردن چهره‌های مستبد و نوکر صفت و... بوده و هست.

۶. برخی از بنیانگذاران این فرقه‌ها، کسانی هستند که دچار عقده‌های قدرت، شهوت و جاه‌طلبی هستند و آرام‌آرام در گذر زمان می‌توان پشت این ادعای نیابت، دست‌های خیانت و افزون‌خواهی را مشاهده کرد.

۷. برخی از مدعیان معمولاً افرادی هستند که از آموزه‌های دینی، اطلاعات درست و روشنی ندارند و لذا با سوءاستفاده از روایات مهدوی به‌ویژه روایات وارده پیرامون علائم و شرائط ظهور، تلاش دارند با حيله و نیرنگ از احساسات پاک مردم در جهت اهداف خود بهره گیرند.

مثلاً گاهی خود را سید حسنی معرفی می‌کنند و یا علائم وارده در متون دینی را بر افراد مورد نظر خود تطبیق می‌دهند و حتی گاهی خود را اصحاب

سرّ یا وکیل امام زمان علیه السلام معرفی می‌نمایند.

۸. مطلب مهم در میان فرقه‌ها، این است که همه آنان از یک عنصر انحرافی بهره می‌گیرند و آن برداشت افراطی یا تفریطی نسبت به جایگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمین است به طوری که برخی اوقات نمی‌توان تفسیر غلوآمیز آنان را نسبت به امام معصوم علیه السلام توجیه کرد مثل آنچه احمد احسائی پیرامون علم انبیاء و ملائکه در کتاب‌هایش مطرح می‌کرد.

۹. و ده‌ها نکته دیگر که به جهت اطاله کلام از ذکر آنها صرف نظر می‌شود.

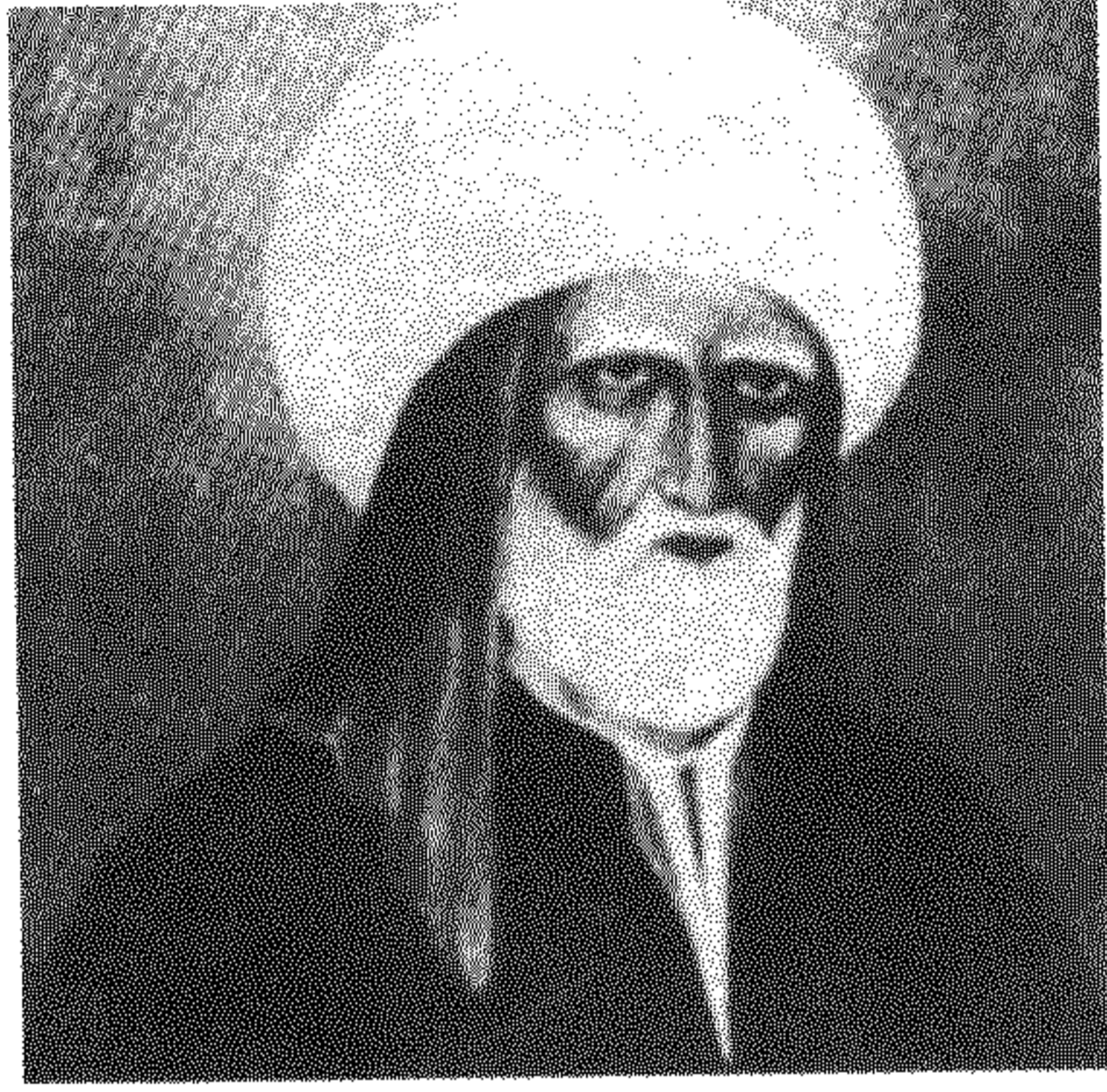
همه آنچه گذشت زنگ خطری است برای متولیان فرهنگی کشور که با آسیب‌شناسی موارد ذکر شده، جامعه را از هرگونه لغزش و انحراف حفظ و واکسینه نمایند.

مسئله فرهنگ عمومی جامعه را جدی گرفته و برای رسیدن به اهداف متعالی، راهبردهایی را طراحی کنند تا در پرتو آن، آحاد جامعه به خصوص نسل جوان و جستجوگر ما نسبت به تهاجم فرهنگی انسان‌هایی که با ظاهری مقدس و باطنی مملو از افکار شیطانی به اعتقادات آنان حمله کردند، آشنا شوند تا در دام وسواس آنان قرار نگیرند.

البته رسالت علمای حوزه و دانشگاه در روشنگری بسیار سنگین‌تر از آن است که بتوان تصور کرد؛ زیرا آنان به‌عنوان سنگربان فکری جامعه در برابر انحرافات موجود، مسئولیتی بس سنگین و جدی در تبیین نقشه‌های شوم فرقه‌های انحرافی دارند و تاریخ گواه است که هرگاه علما و دانشمندان دلسوز نسبت به این مسائل دغدغه داشته و به‌خوبی به روشنگری بپردازد، جامعه از آسیب‌ها در امان خواهد بود.

امروز هم وظیفه همه، روشنگری و شناساندن انحراف‌ها و کژی‌هاست. به امید اینکه با توجه به الطاف الهی و توجهات حضرت ولی عصر علیه السلام همه ما از عهده این مسئولیت مهم سربلند بیرون آئیم.

ضمائم



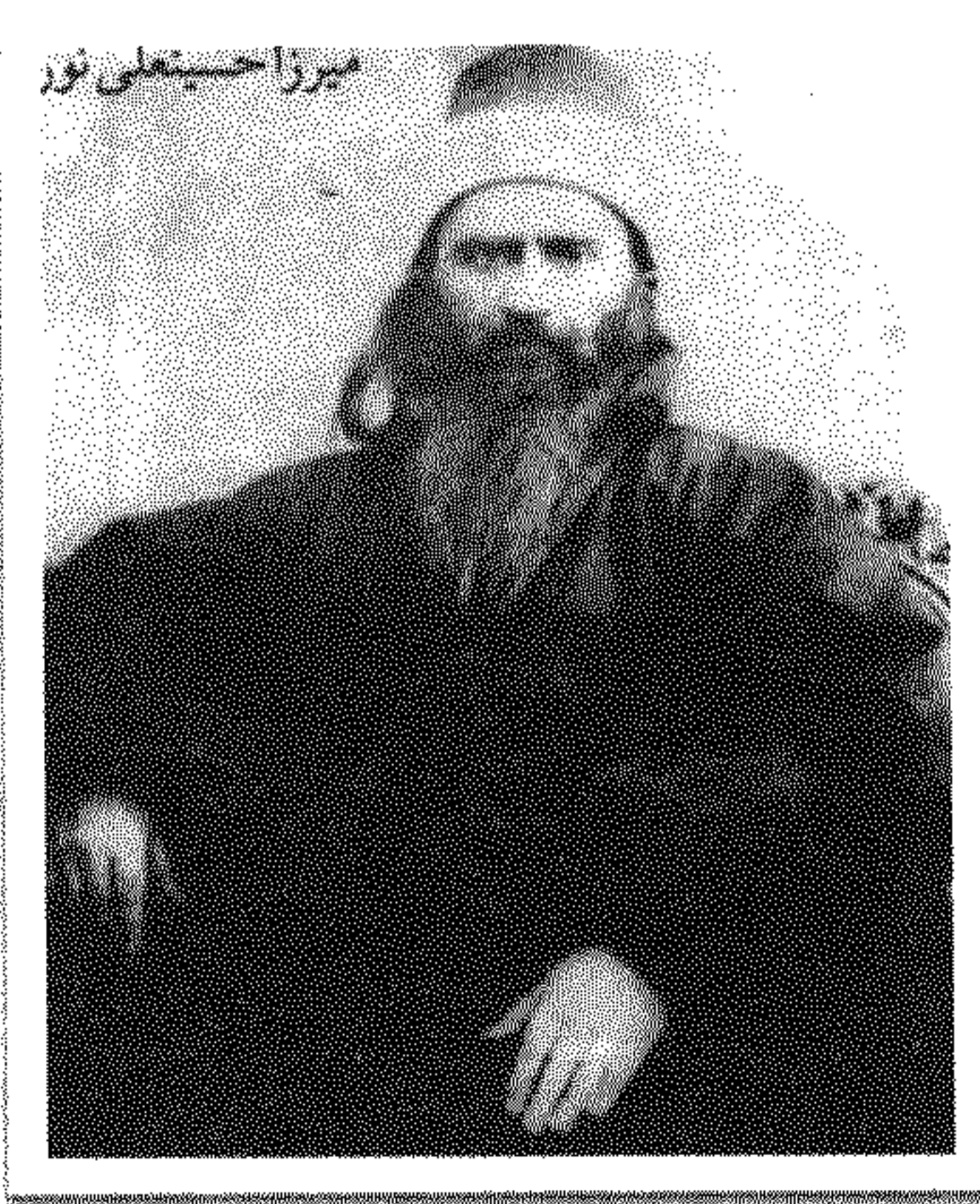
احمد احسائی (مؤسس فرقہ شیخیہ)



سید کاظم رشتی (جانشین احمد احسائی)



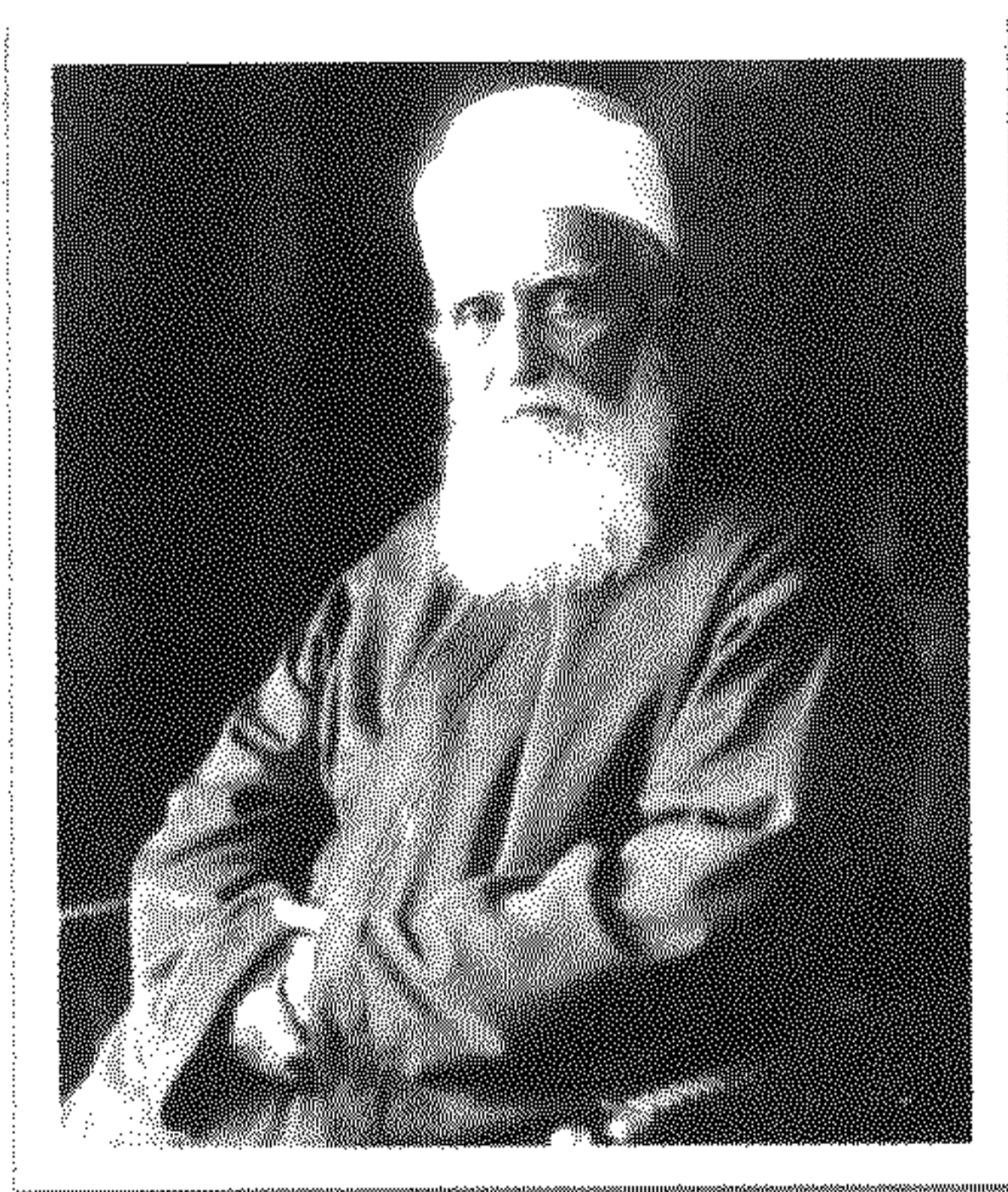
علی محمد باب (مؤسس فرقه بابیه و شاگرد سید کاظم رشتی)



حسینعلی نوری معروف به بهاء (مؤسس فرقه ضالہ بهائیت)



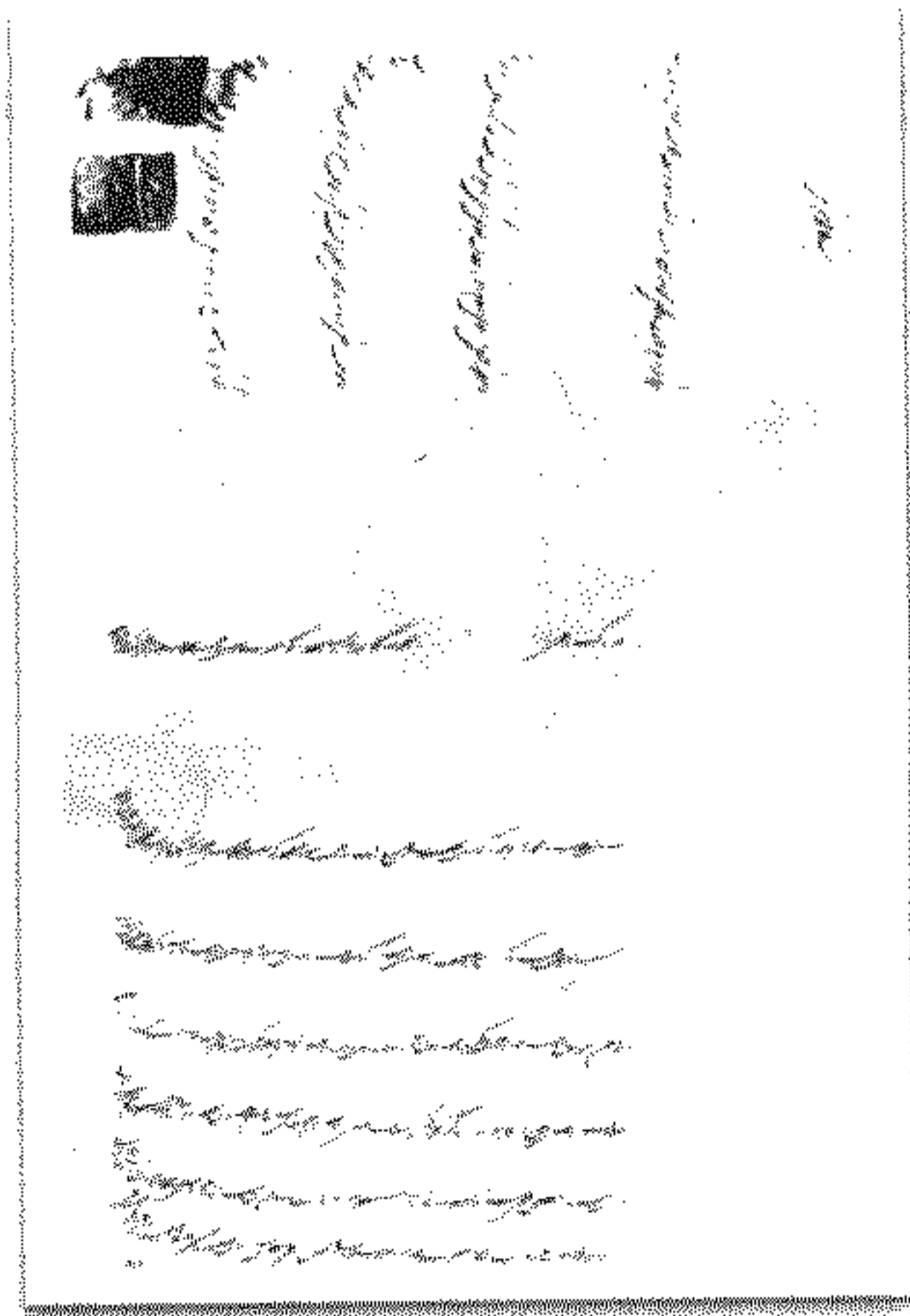
محمد کریم خان کرمانی مدعی جانشینی سید کاظم رشتی و رهبر فرقه شیخیه
کرمانی



عباس افندی (فرزند و جانشین حسینعلی بهاء و رهبر دوم فرقه ضاله بهائیه)



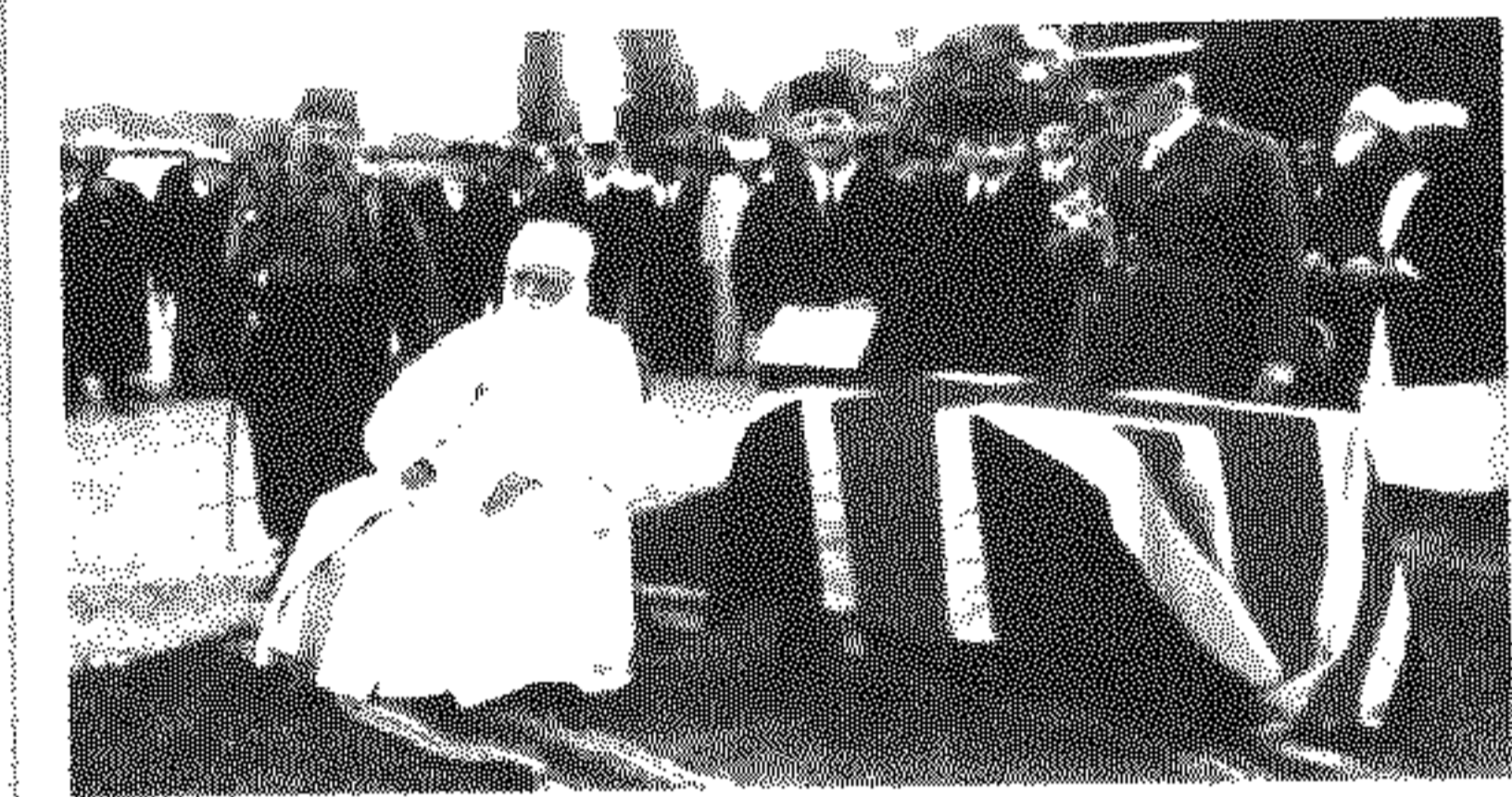
شوقی افندی (نوه دختری و جانشین عباس افندی و رهبر سوم فرقه ضالۀ بهائیت یا به تعبیری آخرین رهبر بهائیت).



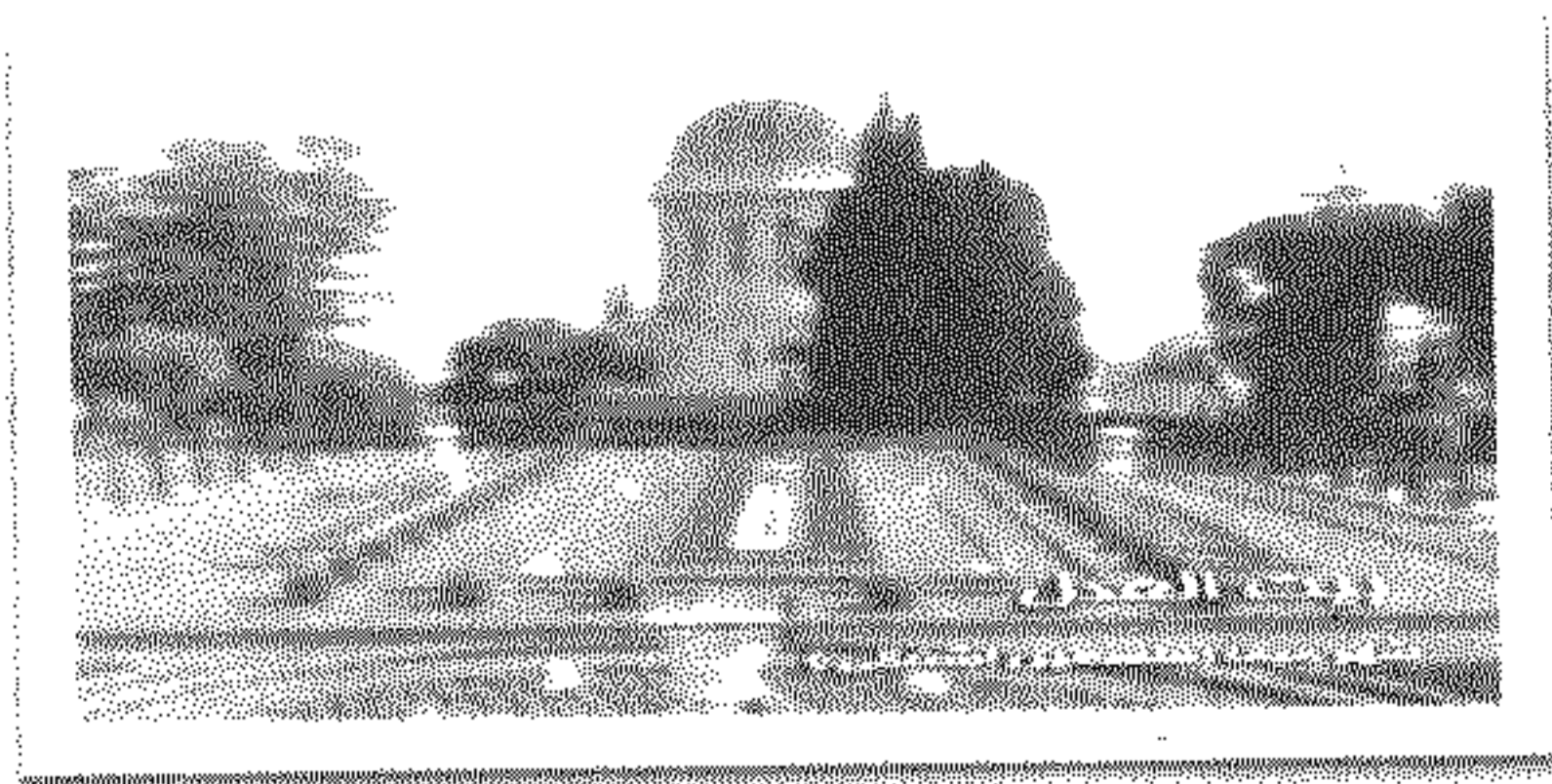
توبه نامه سیدعلی محمد باب
(که در حضور علمای شیعه در شیراز صورت گرفت.)



روسیه و بهائیت (مراسم گذاشتن اولین سنگ ساختمان مشرق الاذکار در سال ۱۹۰۳م - محمدتقی افغان «وکیل الدوله» مؤسس بنای مشرق الاذکار عشق آباد در کنار نماینده رسمی دولت تزاری روسیه)

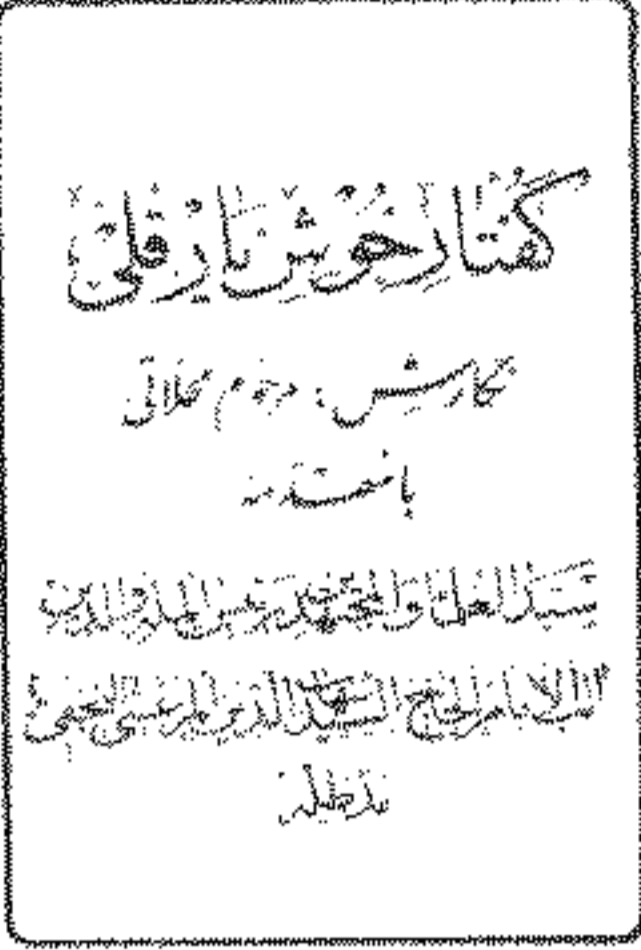
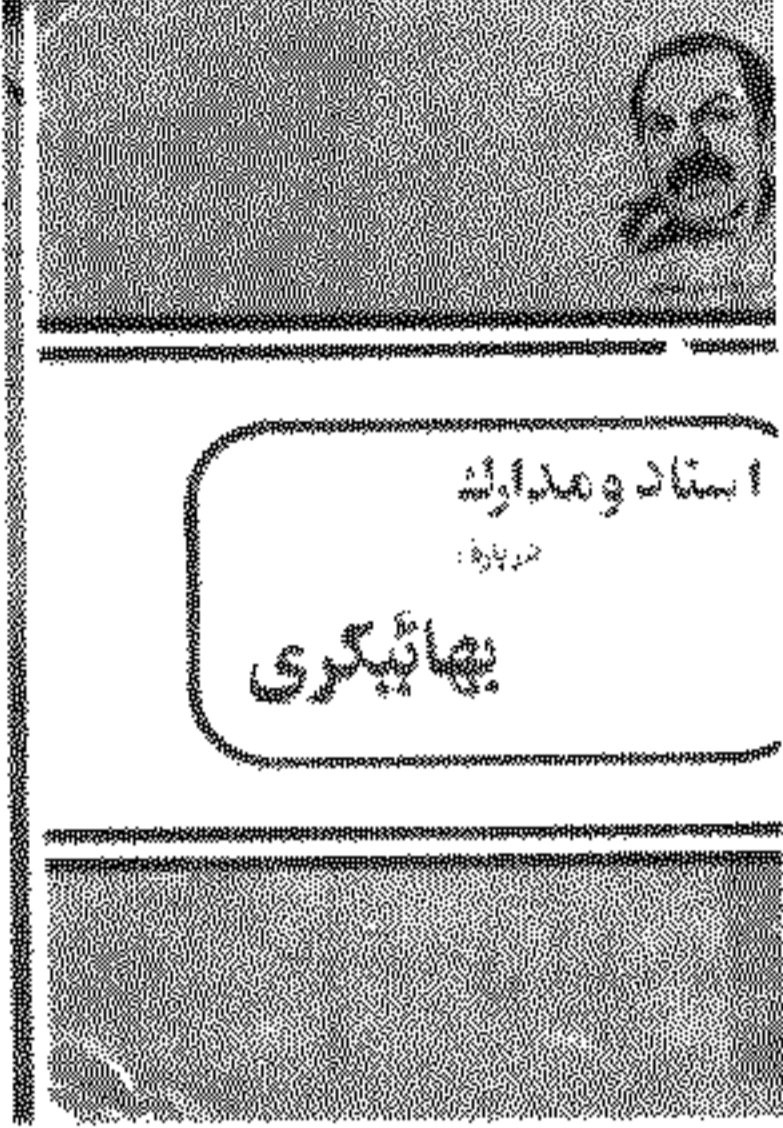
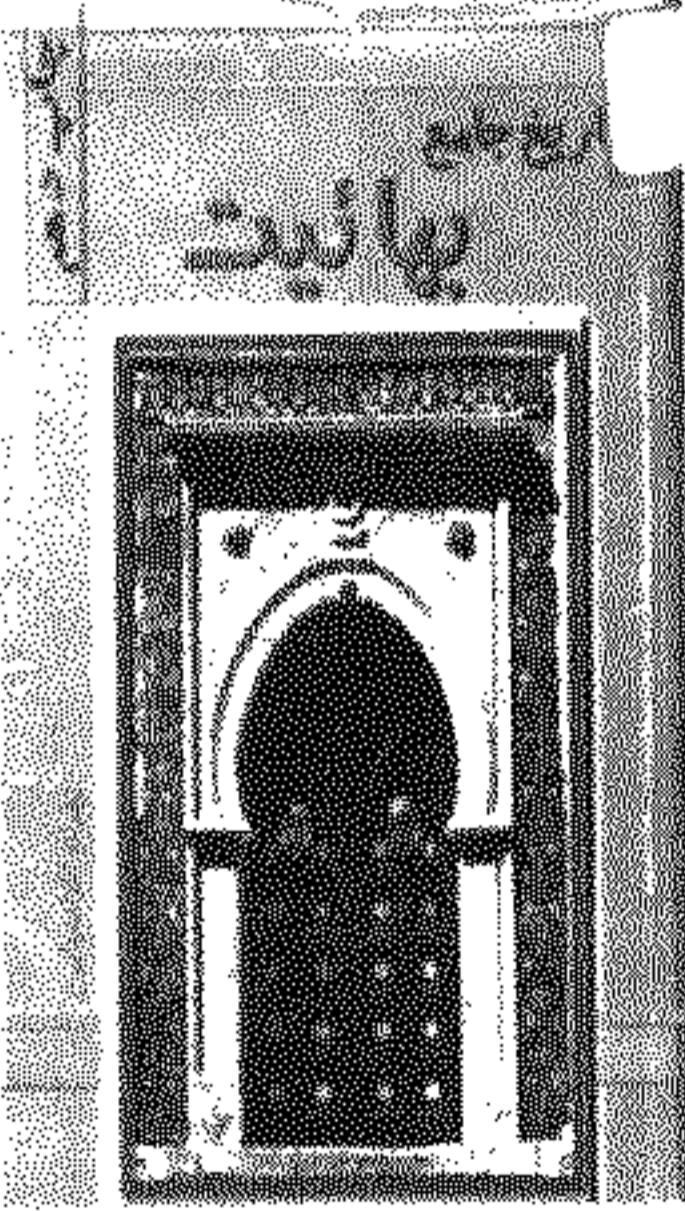
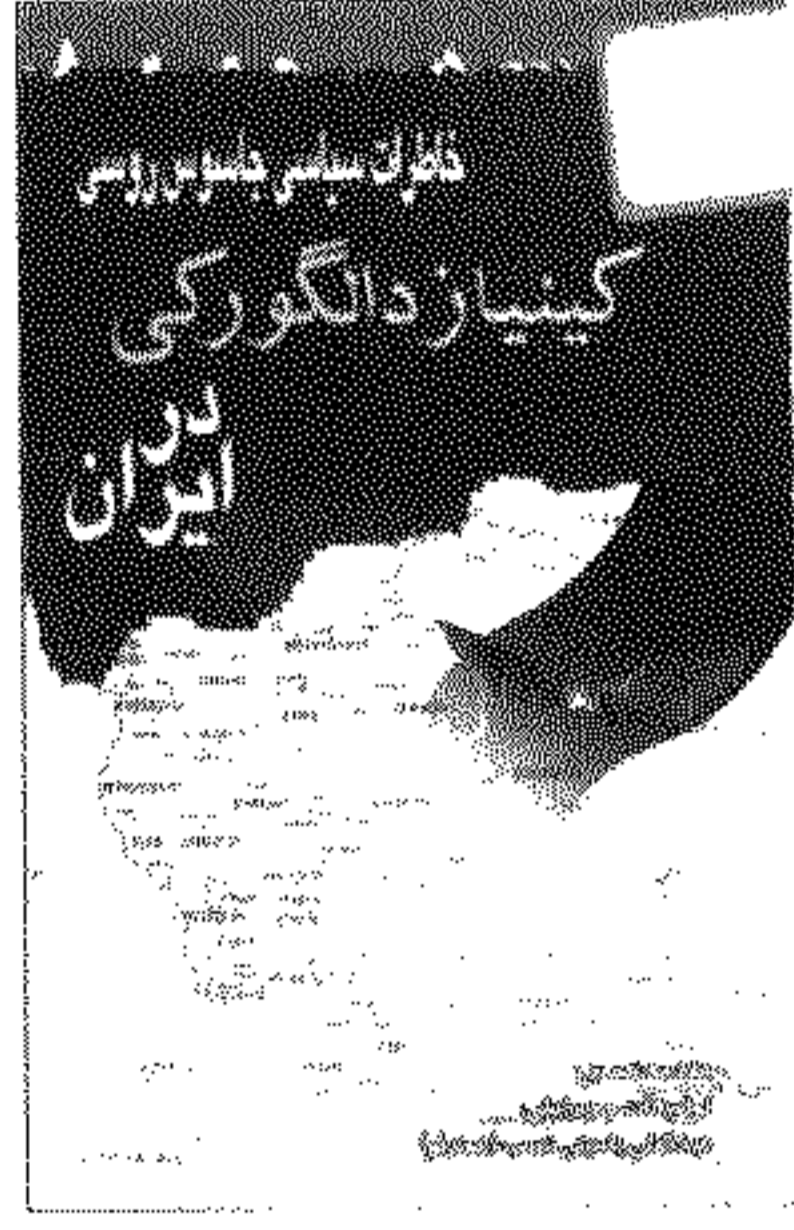
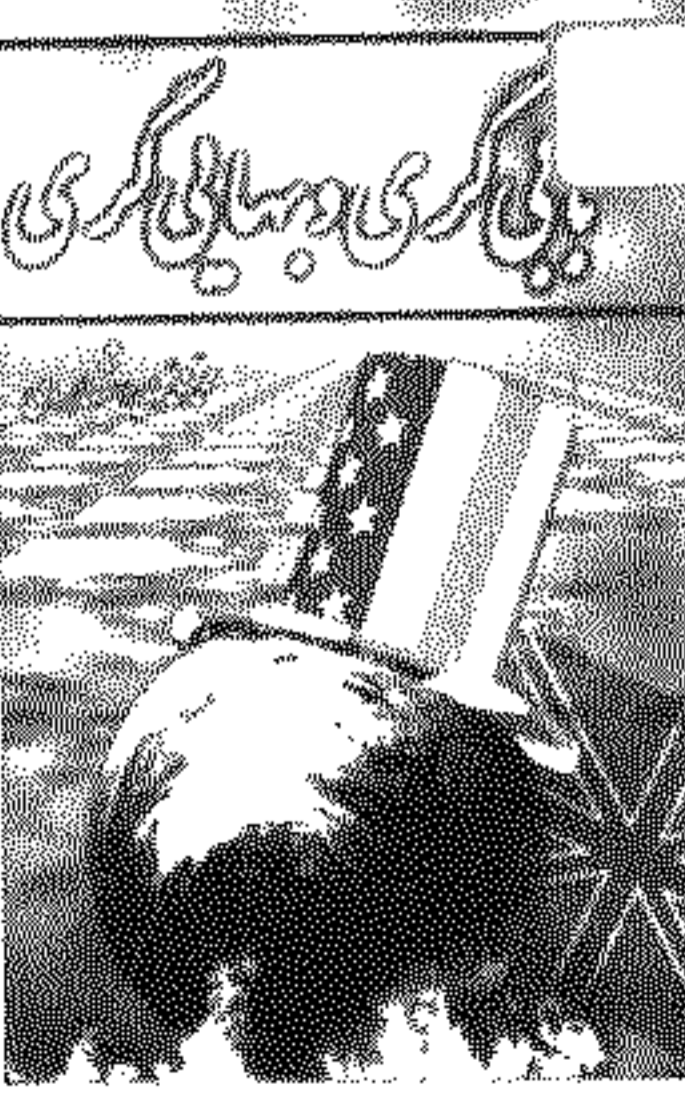


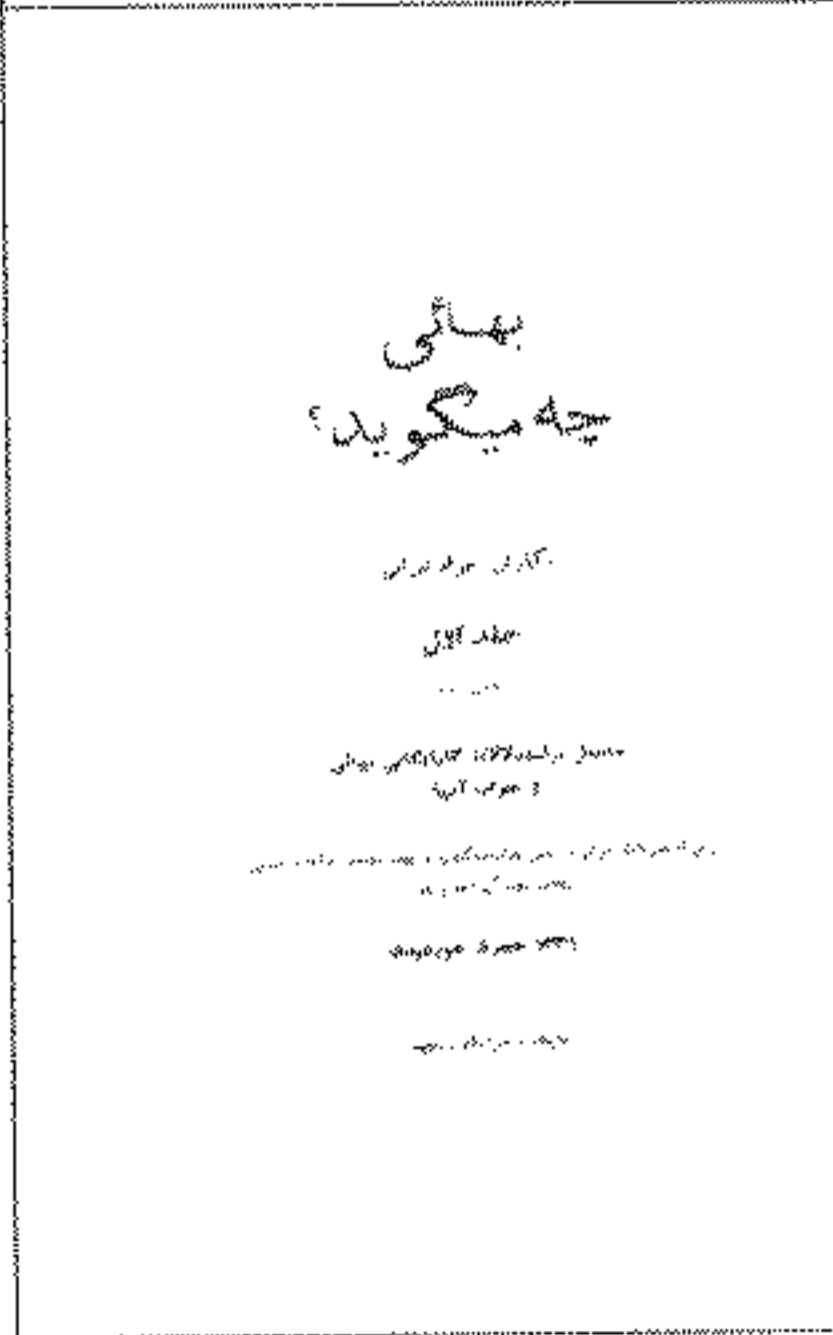
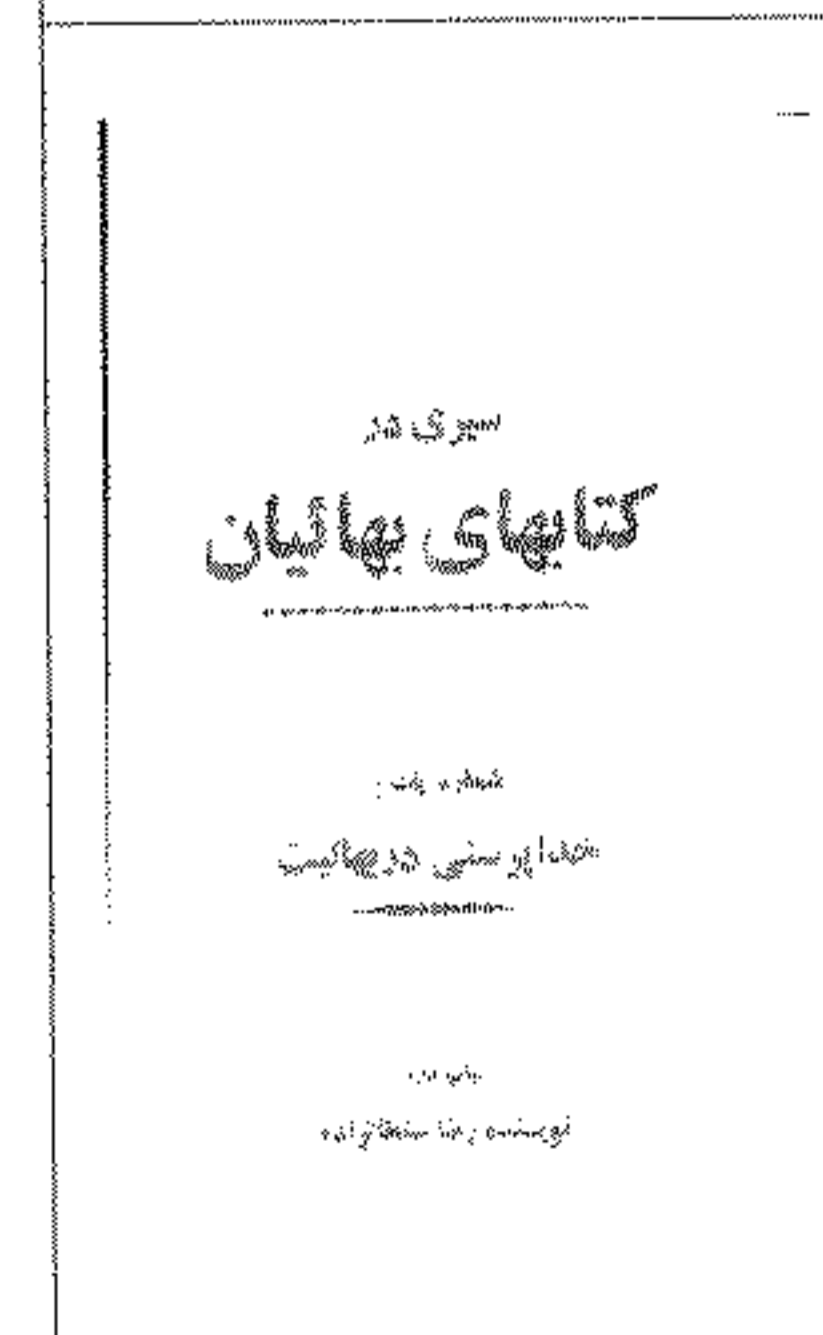
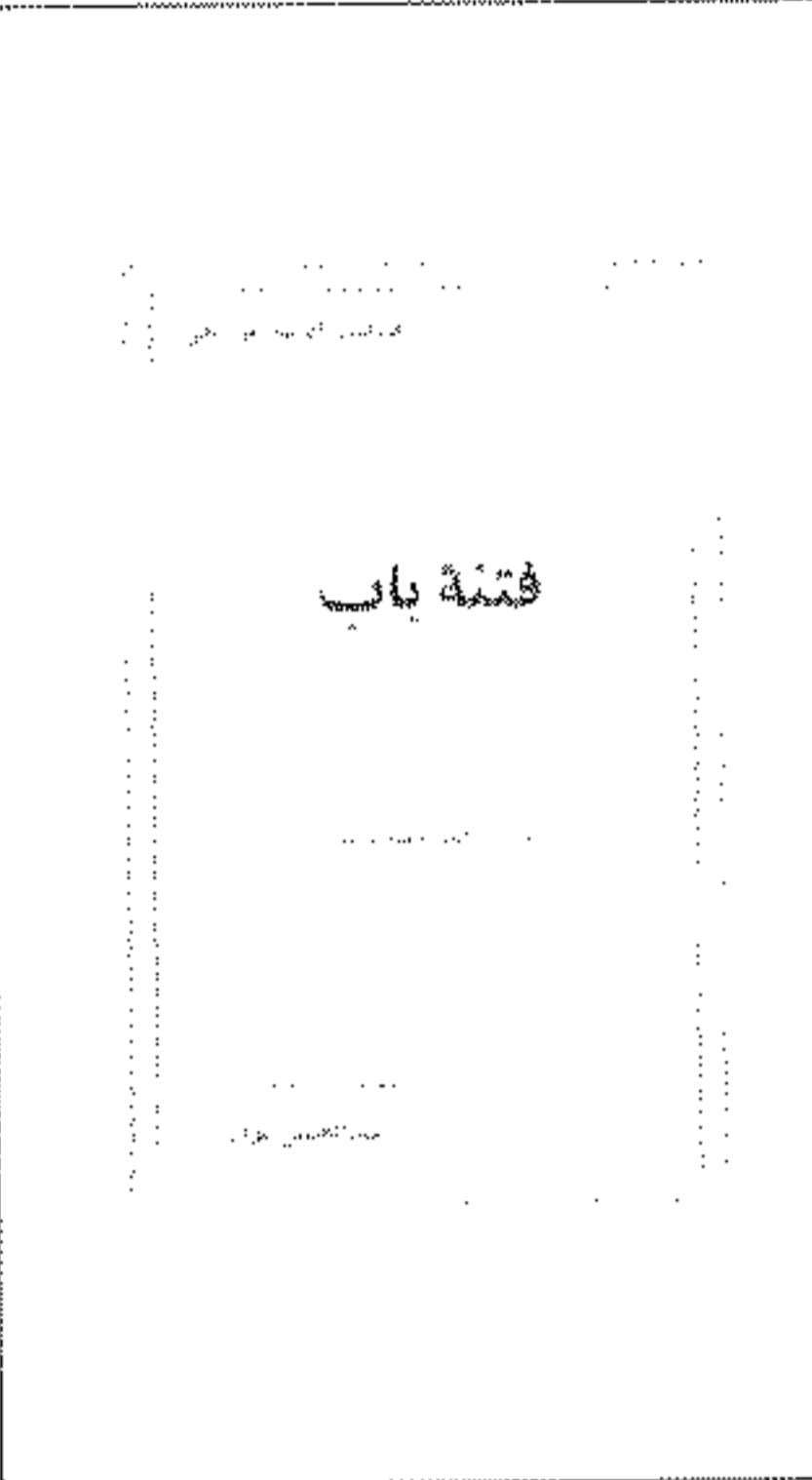
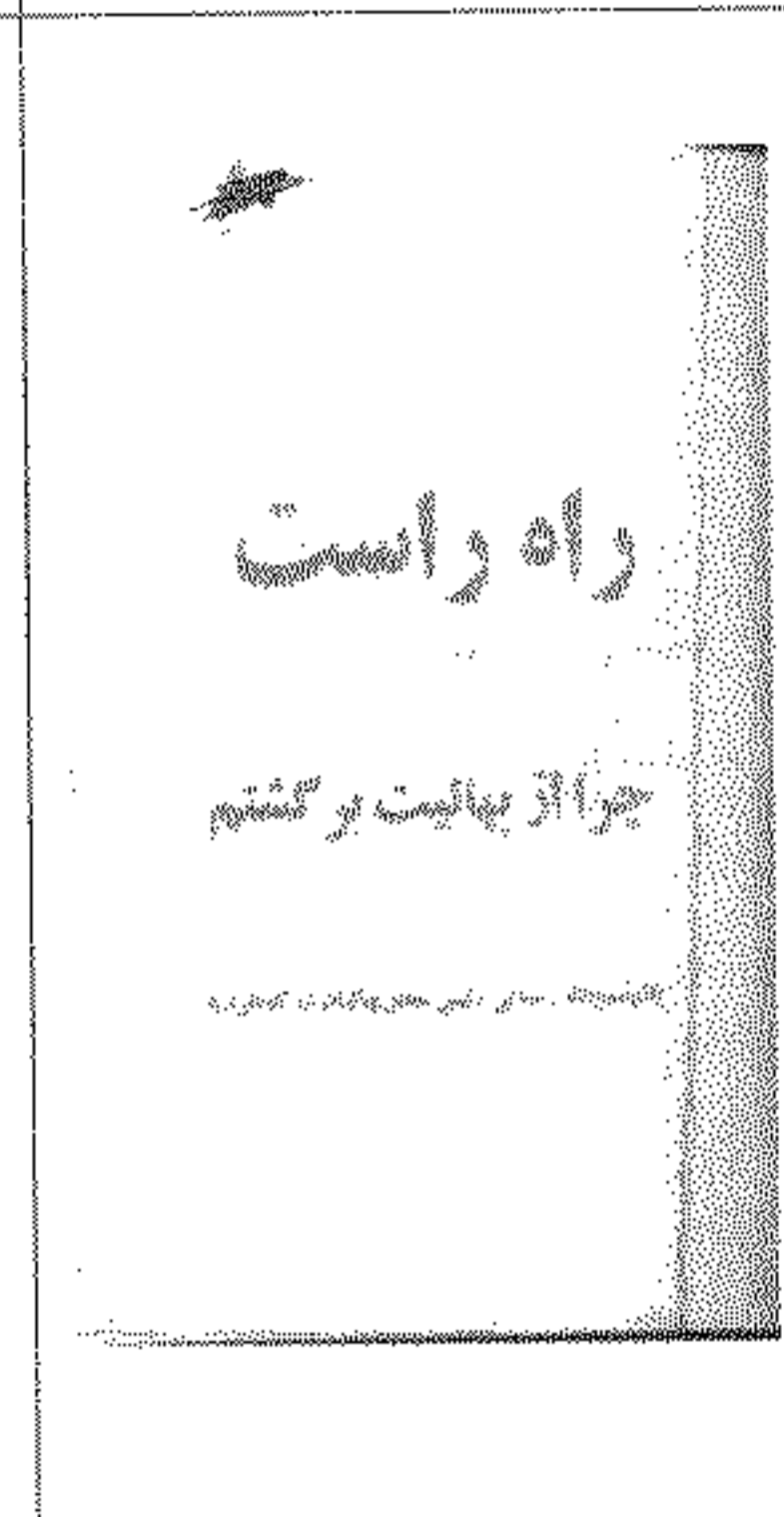
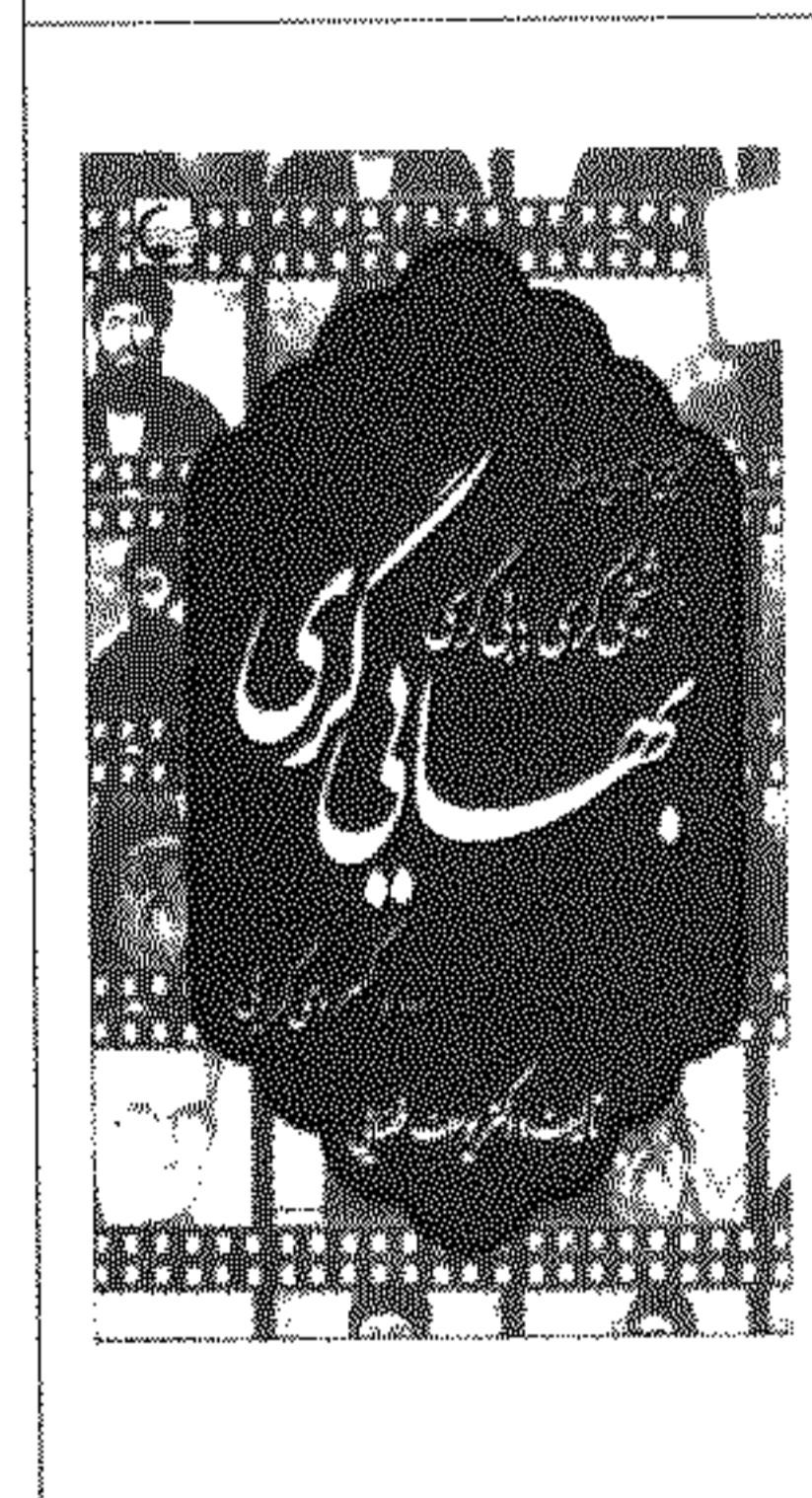
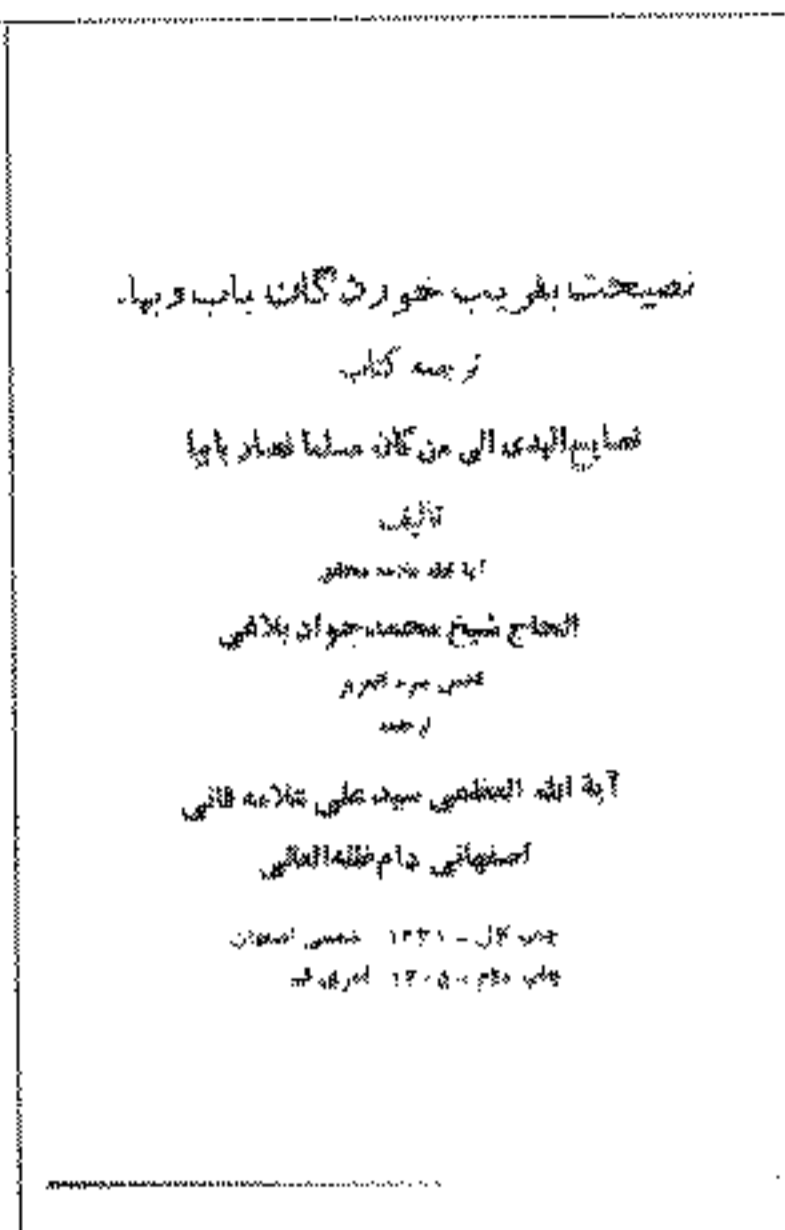
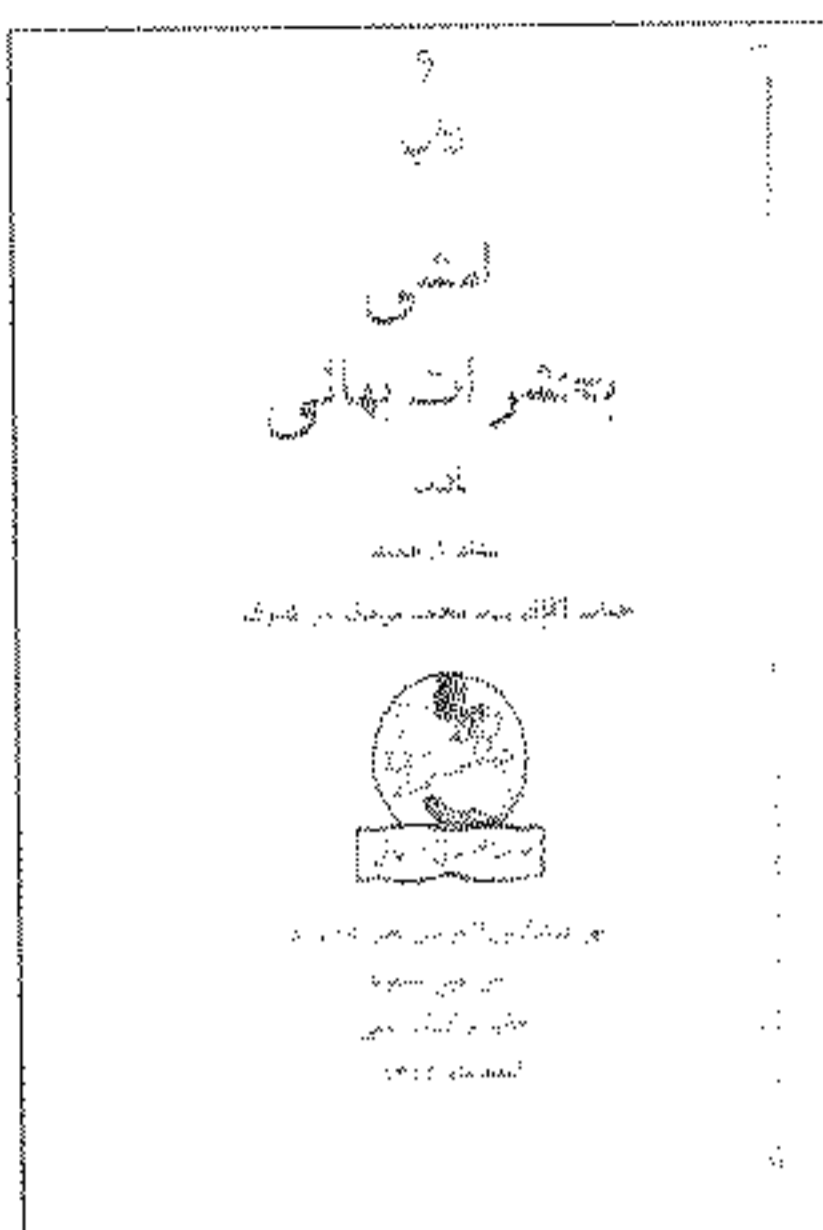
انگلستان و بهائیت (مراسم اعطای لقب «سیر» و نشان شوالیه‌گری دولت انگلیس توسط ژنرال آللنی به عباس افندی)

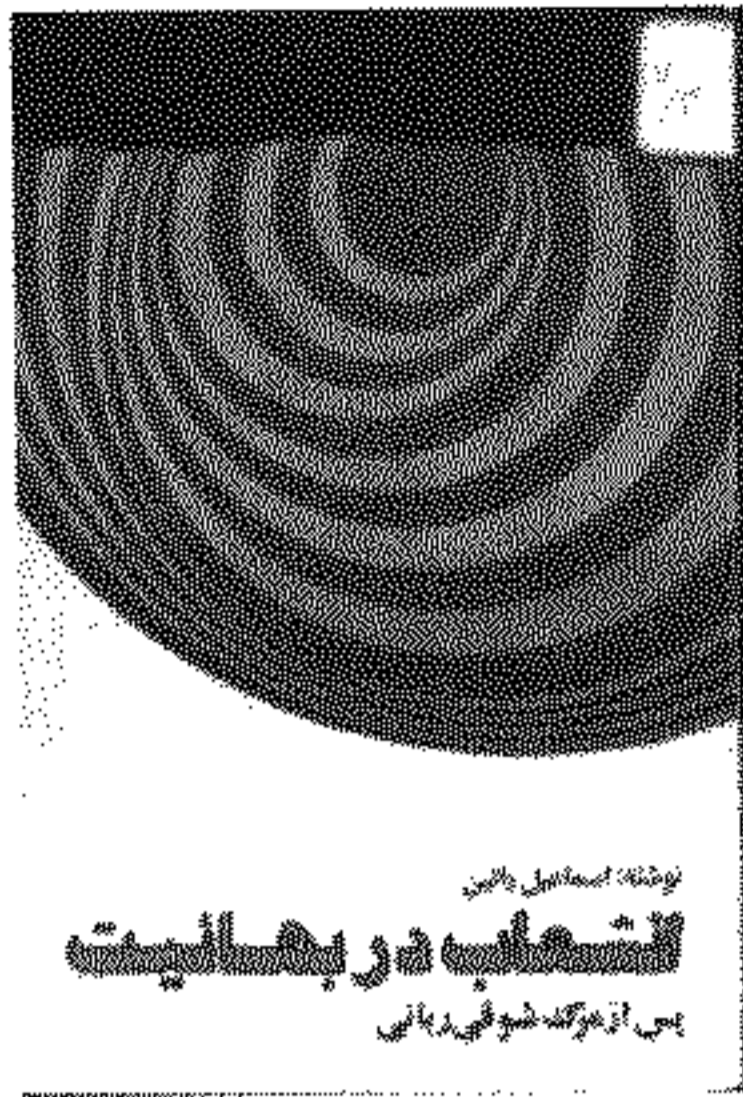
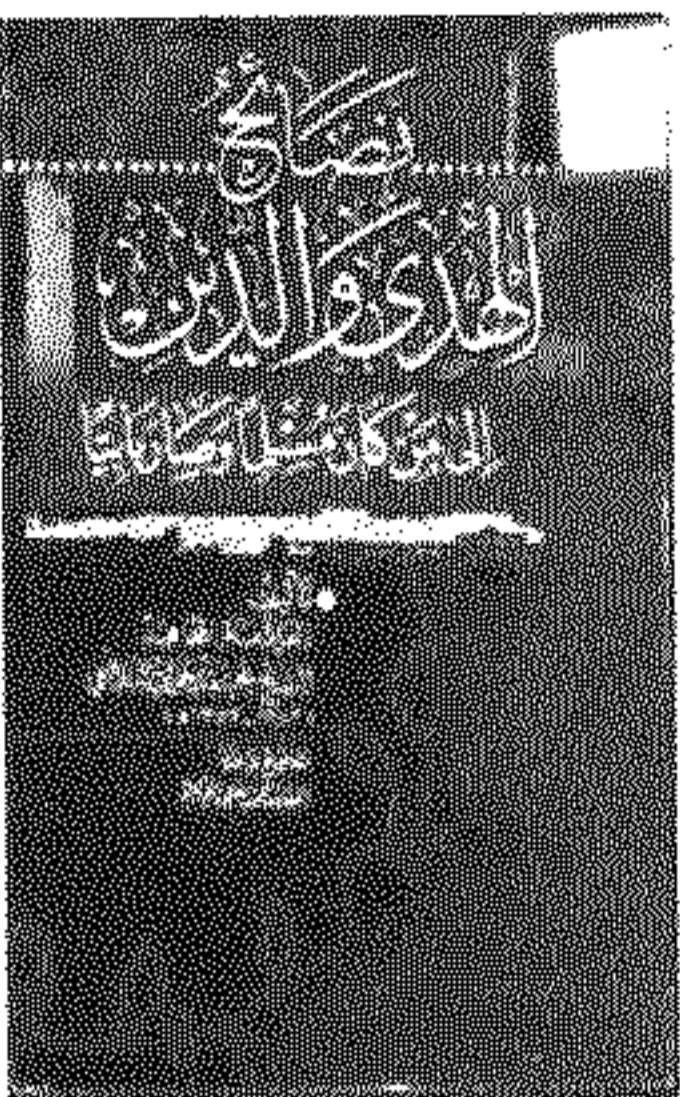


بهائیت و صهیونیسم مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در حیفا [فلسطین]

کتاب‌هایی در مورد فرقه‌های ضاله بایبه و بهائیه

 <p>کتاب خوش‌تر از قاف نخاستش، نجوم خدائی بانتظار بیت‌العلماء و المحققین و غیره الایام المملوکه السیاحه الذی فیها تذکره</p>	<p>امان آشتیانی</p> <p>نامه‌ای از سن پالو</p> <p>پانصد و بیست و یکم مجلس آخوندی</p>	 <p>استاد و مدارک شریک بهائیکری</p>
 <p>تاریخ جامع بهائیت</p>	<p>بهائیکری</p> <p>BARA YIGARI</p> <p>نوشته احمد کسروی</p>	 <p>خانان سلسله پهلوی در روس کینیا ز دالگورکی ایران</p>
 <p>زهریگری و بهائیکری</p>	<p>حاکمیت</p> <p>از نظر قرآن و حدیث عقل</p> <p>تألیف بهمن سبحانی ترجمه رضائسادگی مکرمش مقالات نبوی - تم</p>	<p>کتاب کشف الحیل</p> <p>ع. آشتیانی</p> <p>جلد اول - چاپ هشتم</p> <p>تهران - ۱۳۳۶ مطبع و رشت: مطبعه...</p>





سبالی
چپ میگوید
نشر ۳۱
۱۳۳۵

این دور، افق بی‌انتهای مصلحتها
از انبوه غمگینان، در جهان، خاک

بهایت
دین نیست

نوشته
نوروز نیکو



آخرین
سفير انقلاب

نوشته
سید اله مومنی کبیر

مجموعه
کتابهای ویدئو و صوتی و تصویری سال ۱۳۳۵
مجله کژراهه (۱۳)

کتاب
فلسفات اهل ایمان
برسطات مشرق ایشان
۱۳۳۵
نام مؤلف: آقا میرزا محمد تقی
ویراسته شده به نام
انتیج محمد رضا نوری، مترجم: افسانه (۱۳۳۵)

گفتگو

مجموعه
شیرینان و حجابین
کاشانه
مؤسسه انتشارات و نشر
انتیج و مستطابان
مجموعه مطبوعات

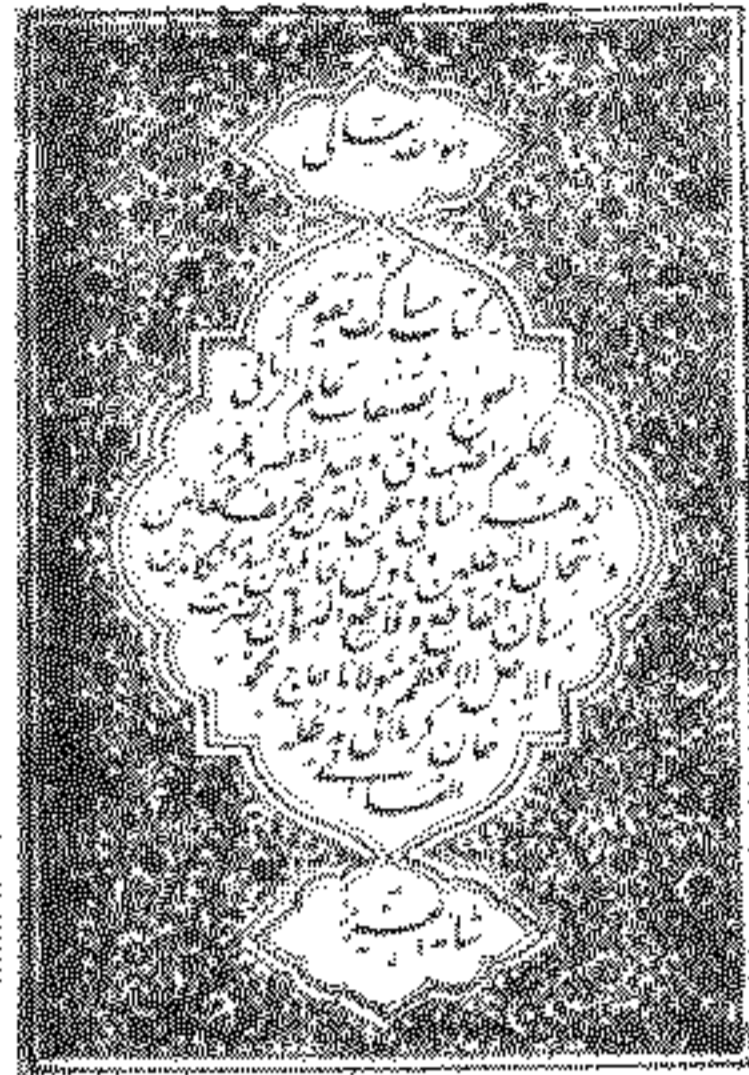
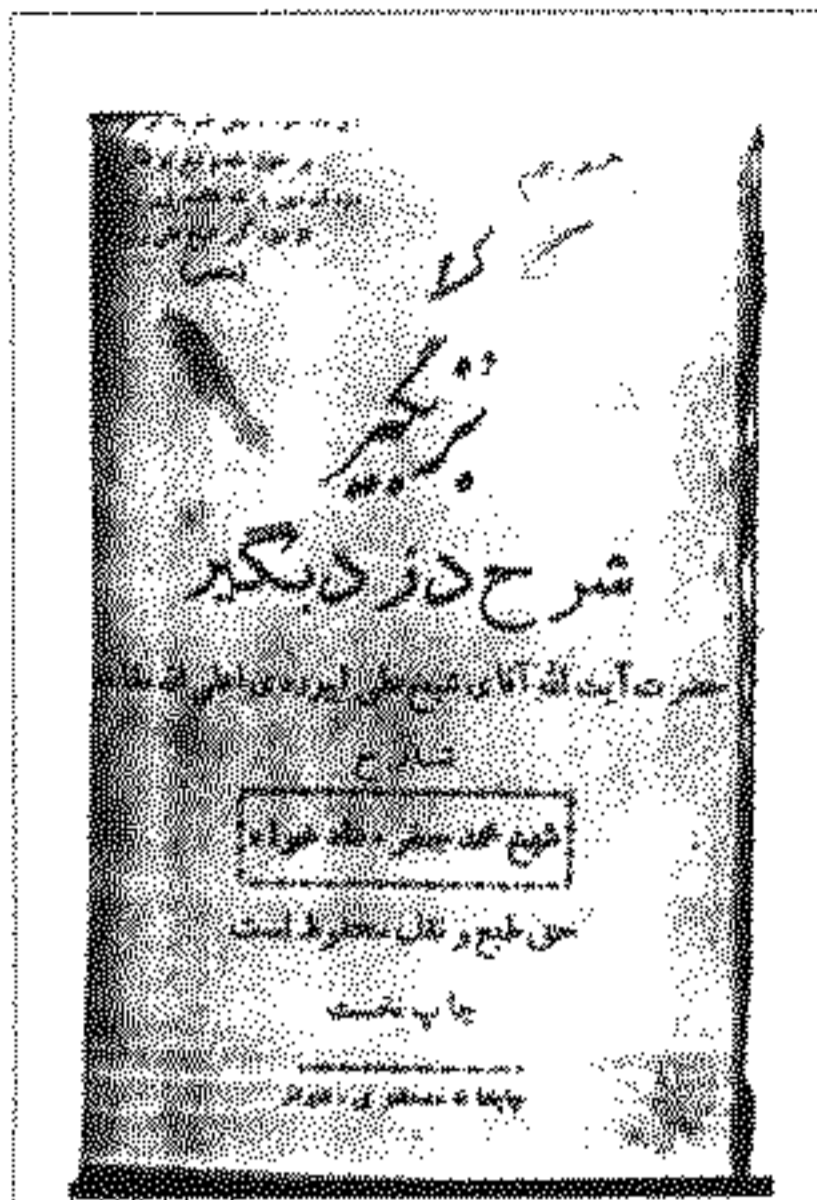
کتابخانه مطبوعات ایران

کتابخانه مطبوعات ایران
مؤسسه انتشارات و نشر
نویسنده

نهایت پیامبر اسلام
نویسنده
بیکری، بهائیکری، قادیانیکری

مؤسسه
انتشارات و نشر

<p>بسم الله الرحمن الرحيم این کتاب در بیان عقاید و معانی اهل بیت علیهم السلام و اصول دین است که در روزگار ما بسیار فراموش شده است و این کتاب را در این زمانه که ما در آن هستیم بسیار لازم می بینیم مولف: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی ۱۳۷۵</p>	<p>مجله علمی و فرهنگی بہائیان و عقاید آنان اردیبهشت ۱۳۷۵</p>	<p>مفتاح باب الابواب تاریخ باب و بقاء تألیف مرحوم میرزا محمد صدیق خان ترجمه: مرحوم آقا میرزا محمد باقر تبریزی ترجمه: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی فرید کلباچکانی دستاورد شرح حال مؤلف دانشمند مسلم حاج میرزا عباس علی آقا میرزا علی تبریزی</p>
<p>ترجمه و تفسیر فی الرد علی الباب المرتاب تصنیف: العالم الزمان و المحدث المحدثان مولانا المرحوم الحاج محمد شمس الدین ترجمه: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی الطبعة الاولى طبع مطبعة المصطفی تهران ۱۳۷۳ هجری</p>	<p>رساله مبارک که صاحبش در رد باب مرتاب از تصنیف حاتم دینانی و حکیم مصدقان مرحوم آقا حاج دین القادسی حاج کریم آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی طبع دوم چاپخانه سعادت کرمان</p>	<p>رساله رد باب مرتاب در تصنیف آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی و فتاویٰ المصنفات القادسیه فی الرد بحرف المصنف و انتصار المستوفی - آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی ترجمه: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی طبع دوم چاپخانه سعادت کرمان</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم این کتاب در بیان عقاید و معانی اهل بیت علیهم السلام و اصول دین است که در روزگار ما بسیار فراموش شده است و این کتاب را در این زمانه که ما در آن هستیم بسیار لازم می بینیم مولف: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی ۱۳۷۵</p>	<p>شرح آیه شریفه بخش یکم تفسیر با پایه مولف: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر تبریزی ۱۳۷۵</p>	<p>واهبین جنش فزون وسطایی در دوران فتودال محمد رضا فناهی ۱۳۷۵</p>



رسالة
الشهاب الثاقب
فی رحیم المومنین

من تصانیف
القادر الزمانی و الحاکم الصدیقی ۱۲۷۰
المیرزا محمد صالح محمد کریم خان الکرمانی
اعلیٰ القادری

من مکتوبات المرحوم المیرزا که
الابراهیمی - کرمان

الطبعة الاولى
طبع فی المطبعة الخيرية - کرمان

اسرار العتاة
تألیف
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی
تألیف
میرزا آقا حسین قزوینی

کتاب الفاضلیه
در رد عقاید و ادیان
جلد اول
از آقا میرزا
محمد صالح محمد کریم خان الکرمانی

خاتمیت
در پنج باب
تألیف
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی

باب و نهائ
تألیف
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی

مناجاة و بررسي
در عقاید و مذاهب
(باب و نهائ)
تألیف
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی
میرزا آقا حسین قزوینی

کينياز دالکورکی
جاسوس روس در کشورهای اسلامی
مترجم محمد مجتهد

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۵.
۲. آیتی (آواره)، عبدالحسین، الكواكب الدرّیه فی مآثر البهائیه، مصر، بی تا، ۱۳۴۲ ق.
۳. ابراهیمی، ابوالقاسم، فهرست کتب مشایخ عظام، کرمان، سعادت، بی تا.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارمکتبه الحیاه، ۱۹۸۳ م.
۵. ابن بابویه قمی، محمد بن علی، خصال، تصحیح و ترجمه احمد فهری زنجانی، تهران، علمیه اسلامیة، ۱۳۶۳.
۶. _____، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۷. ابوالحسنی (منذر)، علی، «امیرکبیر در مقابله با باب و بهاء»، ضمیمه ایام (ویژه تاریخ معاصر)، روزنامه جام جم، ش ۲۹، شهریور ۱۳۸۶.
۸. احسائی، احمد، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، کرمان، سعادت، ۱۳۵۵.
۹. احقاقی اسکویی، عبدالرسول، حقایق شیعیان، تبریز، رضایی، ۱۳۳۴.
۱۰. اشراق خاوری، عبدالحمید، رساله ایام تسعه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۳۴۰.
۱۱. _____، سخنرانی های عبدالبهاء، ج اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی

امری، بی تا.

۱۲. _____، *مآئده آسمانی*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی تا.
۱۳. اعتضادالسلطنه، علیقلی، *فتنه باب*، تعلیقات عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، چ دوم، ۱۳۵۱.
۱۴. اعلی حائری، محمدحسین، *دائرة المعارف الشیعیه العامه*، بی جا، بی تا، بی تا.
۱۵. افراسیابی، بهرام، *تاریخ جامع بهائیت: کالبدشکافی بهائیت*، تهران، مهر فام، چ دهم، ۱۳۸۲.
۱۶. افندی، شوقی، *توقیعات مبارکه*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۳۴۷.
۱۷. _____، *قرن بدیع*، ترجمه نصرالله مؤدت، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی تا.
۱۸. افندی، عباس (عبدلبهاء)، *خطابات عبدلبهاء*، ج اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی تا.
۱۹. _____، *مقاله سیاح*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری (چاپ سنگی)، ۱۳۴۱.
۲۰. _____، *مکاتیب عبدلبهاء*، به اهتمام فرج الله زکی الکردی، مصر، مطبعه کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ ق.
۲۱. امین، شریف یحیی، *فرهنگ نامه فرقه های اسلامی*، ترجمه و پژوهش محمدرضا موحدی، تهران، باز، ۱۳۷۸.
۲۲. امین، محسن، *اعیان الشیعه*، بیروت، مطبعه الانصاف، بی تا.
۲۳. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۹ ق.
۲۴. باب، علی محمد، *بیان (نسخه خطی)*، بی جا، بی تا، بی تا.
۲۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، بیروت، دارالفکر (افست از چاپ استانبول)، ۱۴۰۱ ق.
۲۶. براون، ادوارد، *یکسال در میان ایرانیان*، تهران، حبیبی، چ دوم، بی تا.
۲۷. برنجکار، رضا، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، قم، طه، چ هشتم، ۱۳۸۵.
۲۸. بندرریگی، محمد، *فرهنگ بندرریگی*، تهران، علمی، چ اول، ۱۳۷۸.
۲۹. پورسید آقایی، مسعود و دیگران، *تاریخ عصر غیبت*، قم، حضور، ۱۳۷۹.
۳۰. تنکابنی، محمد بن سلیمان، *قصص العلماء*، تهران، علمیه اسلامی، بی تا.

۳۱. جر، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه حمید طبیبیان، ج اول و دوم، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۷۳.
۳۲. جوادی آملی، عبدالله، حکمت عبادات، قم، اسراء، چ سوم، ۱۳۷۹.
۳۳. _____، دین‌شناسی، قم، اسراء، چ سوم، ۱۳۸۳.
۳۴. حدادعادل، غلامعلی (تحت نظارت)، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۳۵. حسینیان، روح‌الله، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۴.
۳۶. حسینی تهرانی، جواد، بهائی چه می‌گوید، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۶.
۳۷. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مدینه العلم، بی‌تا.
۳۸. دالگورکی، کینیا، اسرار فاش شده: خاطرات کنیا دالگورکی، ترجمه صدر بهرمن، قم، شهید، چ سیزدهم، ۱۴۲۲ ق.
۳۹. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، «مسئله‌های سیاسی استعمار»، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ش ۳۷، تهران، بی‌تا، بی‌تا.
۴۰. رأیین، اسماعیل، انعشاب در بهائیت، نشر مؤسسه تحقیقی رأیین، تهران، مروی، بی‌تا.
۴۱. ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷.
۴۲. رضائزاد، عزالدین، فرقه‌شناسی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، بی‌تا.
۴۳. روحانی، حمید، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، چ یازدهم، ۱۳۸۱.
۴۴. کرمانی، میرزا آقاخان، هشت بهشت، انتشارات بابیان، تهران، بی‌تا.
۴۵. روزنامه ایران، ش ۴۳۶۳، ۱۳۸۸/۸/۲۵.
۴۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ / تیر ماه / ۱۳۷۷.
۴۷. روزنامه کیهان، ش ۱۷۷۸۴، ۲۲ مهر ۱۳۸۲ و ش ۱۹۴۸۸، ۲۶ مهر ۱۳۸۸.
۴۸. رویدادها و تحلیل، شماره ۱۰۴ و ۱۰۵.
۴۹. زاهدزاهدانی، سعید، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۱.
۵۰. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ اول، ۱۳۷۶.
۵۱. سلطان‌زاده، رضا، سیری در کتاب‌های بهائیان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ دوم،

بی‌تا.

۵۲. سلیمانی، عزیزالله، مصابیح هدایت، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۳۲۶.
۵۳. شفا، امان‌الله، نامه‌ای از سن پالو، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۹.
۵۴. شهبازی، عبدالله، «شبکه‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۳، سال ششم، پاییز ۱۳۸۱.
۵۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد سیدگیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۲ ق.
۵۶. صبحی (مهتدی)، فضل‌الله، پیام پدر، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۴۴.
۵۷. _____، خاطرات انحطاط و سقوط، به اهتمام علی‌امیر مستوفیان، تهران، علم، ۱۳۸۴.
۵۸. صبوری، ناصر، «بازار مکاره مدعیان»، ویژه‌نامه کژراهه: تأملی بر عرفان‌ها و شبه‌عرفان‌های دروغین، روزنامه جام‌جم، ۱۳۸۶/۱۲/۶.
۵۹. صفا، مهرداد، «افعی در هند»، روزنامه جام‌جم، ۱۳۸۳/۲/۱۷.
۶۰. ضمیمه ایام (ویژه تاریخ معاصر)، روزنامه جام‌جم، ش ۲۹، شهریور ۱۳۸۶.
۶۱. طاهر، ریاض، فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسانی، کربلا، مکتبه الحائری العامه، بی‌تا.
۶۲. طباطبایی، محمدحسین، ظهور شیعه: مجموعه مصاحبه پروفیسور هانری کرین، تهران، بی‌تا، بی‌جا.
۶۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی‌به، قم، اسوه، ۱۴۱۳ ق.
۶۴. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، تحقیق عبادالله تهرانی و علی‌احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۶۵. عبدالحمید، محسن، حقیقه البایه و البهائیه، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
۶۶. عسگری، مرتضی، عبدالله بن سبا و اساطیر آخری، بیروت، مکتبه دارالکتب، چ چهارم، بی‌تا.
۶۷. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۶۸. فاضل‌مازندرانی، اسدالله، اسرار الآثار، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی‌تا.
۶۹. _____، ظهور الحق، تهران، مطبعه ازردگان، ۱۲۸۴.
۷۰. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

- سیاسی (گردآورنده)، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹.
۷۱. فرید گلپایگانی، حسن، ترجمه *مفتاح الابواب یا تاریخ باب و بهاء*، تهران، بی‌نا، چ سوم، ۱۳۴۶.
۷۲. فصلنامه *انتظار*، مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم.
۷۳. فصلنامه *مشرق موعود*، مؤسسه آینده روشن، سال اول، ش ۳، ۴ و ۵، ۸۷ - ۱۳۸۷.
۷۴. فصلنامه *مطالعات تاریخی*، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳.
۷۵. فضایی، یوسف، *تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی‌گری، بابی‌گری، بهائی‌گری، ... و کسروی‌گرایی*، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۲.
۷۶. فلسفی، محمدتقی، *خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ اول، ۱۳۷۶.
۷۷. قدوسی‌زاده، حسن (گردآورنده)، *نکته‌های ناب: گزیده بیانات رهبر فرزانه انقلاب در جمع دانشجویان و دانشگاهیان*، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۷۸. قشیری‌نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
۷۹. کاشانی، میرزاجانی، *نقطه الکاف*، تصحیح ادوارد براون، لیدن (هلند)، مطبعه بریل، ۱۹۱۰ م.
۸۰. کرمانی، محمد کریم، *هدایه الطالبین*، تهران، ایران، بی‌نا.
۸۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی (اصول، فروع، روضه)*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، بیروت، بی‌نا، چ چهارم، ۱۴۰۱ ق.
۸۲. کورانی، علی و دیگران، *معجم احادیث امام مهدی (عج)*.
۸۳. گلپایگانی، ابوالفضل و دیگران، *کشف الغطاء*، ترکستان، بی‌نا، بی‌نا.
۸۴. ماهنامه *زمانه*، ش ۶۱، سال ششم، مهرماه ۱۳۸۶.
۸۵. *مجله آهنگ بدیع*، ارگان رسمی بهائیان، ش ۷، ۸، ۹ و ۱۹.
۸۶. محجوب، فاطمه، *الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلاميه*، قاهره، دارالغد العربی، ۱۴۱۳ ق.
۸۷. محمدباقر، مجلسی، *بحارالانوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۳ ق.
۸۸. محمدی‌اشتهاردی، محمد، *بابی‌گری و بهائی‌گری*، قم، کتاب آشنا، چ اول، ۱۳۷۹.
۸۹. مدرس‌چهاردهی، مرتضی، *شیخی‌گری، بابی‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع*، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۵.

۹۰. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۷۲.
۹۱. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، قم، صدرا، ۱۳۷۰.
۹۲. معلوف، لوئیس، فرهنگ بزرگ جامع نوین: ترجمه المنجد، ترجمه احمد سیاح، تهران، اسلام، ۱۳۸۷.
۹۳. مکی، حسین، زندگانی میرزاتقی‌خان امیرکبیر، تهران، ایران، چ نهم، ۱۳۷۳.
۹۴. موجانی، علی، بررسی مناسبات ایران و آمریکا (۱۸۵۱ تا ۱۹۲۵ میلادی)، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چ دوم، ۱۳۸۴.
۹۵. موسوی خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
۹۶. نبیل زرنندی، محمدعلی، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق‌خاوری، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۳۵۶.
۹۷. نجفی، محمدباقر، بهائیان، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
۹۸. نصوری، محمدرضا، «پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم»، فصلنامه انتظار موعود، سال ششم، ش ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
۹۹. نصیری، علی، حدیث شناسی، قم، سنابل، ۱۳۸۵.
۱۰۰. نعمت‌زاده، حمدالله و مهدی فرمانیان، «آثار بابیه و بهائیه در بوته نقد»، فصلنامه کلام اسلامی، ش ۶۳، پاییز ۱۳۸۶.
۱۰۱. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، قم، مکتبه الفقیه، بی‌تا.
۱۰۲. نوری (بهاء)، حسین علی، ادعیه محبوب، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، چ دوم، ۱۳۳۱ ق.
۱۰۳. نوری (بهاء)، حسین علی، مجموعه الواح مبارک، تهران، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، بی‌تا.
۱۰۴. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، چ دوم، ۱۴۰۸ ق.